

امک



بررسی‌هایی پیرامون طبقه کارگر و جنبش‌های کارگری: یوسف آبخون / سهراب یکتا / حشمت محسنی / بابک مشتاق / پرویز خشکدامن / منصور خاکسار / ای. آندرو / استغاف مرزاس / هوجول سون / فرناندو گامپین / مایکل بیتس / اسلام و مدرنیته: گفتگو با عزیز العزما / تجربه‌های اتحاد چپ: گفتگو با جک کنراد

بادانشی زلال تر از آفتاب

در برگ‌های پژمردن
تنها کتابِ فصلِ ورق می‌خورد
اندوه مرگ نیست
در برگ‌های پژمردن
بادانشی زلال تر از آفتاب
می‌سرایم اکنون:

بیهوده بود
بیهوده؟
آه، نه!

حتا دروغ بود
بسیارها که برگِ دلم
بانائی از تپیدن در هر باد
می‌سرود از مردن

مرگِ حقیرِ برگ
پایان فصل‌های شکفتن نیست
پایان فصل‌های شکفتن نیست
برگِ حقیرِ مرگ
در من شکوه شوق و شهود است اکنون
که می‌سراید:

باغی که باد می‌بردش
سرشارتر
دیگر بار می‌آید.
هنگام آن رسیده است
که در ردائی از باران برخیزم
و با سرود و سبزه بیامیزم.

راه کار گر

نشریه ارگان مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کار گر)

شماره ۱۶۵

فروردین - اردیبهشت - خرداد ۱۳۷۹

صفحه	سرنگاشت‌ها
۴	- کارگران ایران: دشواری‌های کنونی و فرصت‌های پیش رو
۶	- خیزش تیر ماه ۷۸: راهی که طی شد و چشم اندازی که در برابر است.
	بررسی‌هایی پیرامون طبقه کارگر و جنبش‌های کارگری
۸	- جنبش کارگری ایران در سالی که گذشت / یوسف آبخون - سهراب یکتا
۱۳	- روز شمار حرکت‌های کارگری در سال ۱۳۷۸ / یوسف آبخون - سهراب یکتا
۲۰	- کار کودکان: کیفر خواستی علیه نظام سرمایه‌داری / بابک مشتاق
۲۵	- شرایط زندگی و مبارزات کارگران در سکونتگاه‌های حاشیه‌ای / گفتگو با پرویز خشکدامن
	- برگ‌های نانوشته‌ای از تاریخ جنبش کارگری ایران،
۳۲	دانی پرویز مردی از تبار شکنجه شده کار/ منصور خاکسار
	- خارج ساختن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار: تعرض رژیم اسلامی به حلقه ضعیف
۳۴	جنبش کارگری / حشمت محسنی
۳۶	- طبقه در خود و طبقه در برابر سرمایه / ای. آندرو (جمشید)
۴۰	- بیکاری و پیشامدی شدن اشتغال: چالشی بزرگ برای چپ / استغاف مزارس (مریم آزاد)
۴۴	- شکوفائی دیر آمد جنبش کارگری کره جنوبی / هوچول سون (شهره مدائن)
	- سازماندهی سازمانیافته‌ها: آیا وعده‌ها به عمل در می‌آید /
۵۰	فرناندو گاسپین و مایکل ییتس (الف - سامان)
	اسلام و مدرنیته
	- اسلام سیاسی: مدرنیته و ایدئولوژی پوپولیست محافظه کار /
۵۶	گفتگو با عزیز العزمه (بهروز نظری)
	تجربه‌های اتحاد چپ
۶۰	- انتخابات شورای شهر لندن و تجربه جاری اتحاد چپ در انگلیس / گفتگو با جک کنراد

یادداشت سردبیر

با همه کوشش ما، این شماره راه کارگر نیز با تأخیر زیاد انتشار می‌یابد. دلایل این تأخیر هر چه باشد، لازم است از شما پوزش بخواهیم و برای انتشار بموقع شماره‌های آتی، سعی امان را دو چندان سازیم. تأسف دیگر از بابت آماده نشدن بموقع دو تا از مطالبی است که می‌بایست در این شماره می‌آمدند: قسمت دوم گفتگو با ناصر مهاجر درباره انتخابات و حق رأی عمومی در ایران و دنباله نوشته‌های محمد رضا شالگونی در مورد اسلام و مدرنیته. ضمن پوزش خواهی از این بابت، از شما دعوت می‌کنیم این مطالب را در شماره آینده بخوانید.

مورد سومی که از بابت آن از خوانندگان نشریه باید عذر بخواهیم اشتباهات تایپی شماره ۱۶۴ است که شمارشان متأسفانه زیاد بود و قطعاً در مواردی موجبات دشواری در خواندن و فهم مطالب را فراهم ساخته است.

سردبیر: اردشیر مهرداد

فاکس ۹۲۶۹۱۴۴ (۰۱۸۱)۰۴۴

نشانی (صندوق پستی) BP 195

75563 PARIS -Cedex2

پست الکترونیک

<http://www.rahehargar.org>

• ISSN 0948-0137

انتشار این شماره مدیون همکاری سهراب یکتا، بهروز نظری، یوسف آبخون، ستار لقایی و حشمت محسنی است. از آنها صمیمانه سپاسگذاریم.

عکس روی جلد از یک عکاس ناشناس است که در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۹ در صفحه اول روزنامه همشهری بچاپ رسیده است.

راه کارگر در ویرایش و کوتاه کردن مطالب با مشورت نویسندگان آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود با مطالب ترجمه شده ارسال نسخه‌ای از متن اصلی ضروری است

بهای تک شماره معادل ۵ مارک

کارگران ایران:

دشواری‌های کنونی و فرصت‌های پیش‌رو

• کارگران ایران در وضعی متناقضی نما گرفتار آمده‌اند؛ در حالی که ایجاد و تثبیتِ تشکل مستقل در سطح کارگاه کاری بسی شاق است و مبارزه‌ای توان فرسای طلبد، ناگزیرند شبکه‌ی سازمان‌یابی‌شان را از سطح کارگاه‌ها فراتر ببرند و به آرایش گسترده و حتی سراسری بپردازند. اما، بحران اقتصادی بر دامنه‌ی محدودیت‌های کارگران افزوده و از امکانات آنها برای مقابله با کارفرمایان و دولت به شدت کاسته است.

• در حالی که شرایط اقتصادی به زیان کارگران است و بر محدودیت‌های آنان می‌افزاید، شرایط سیاسی، بدون شک، فرصت‌های بزرگی به روی‌شان می‌گشاید.

بحران اقتصادی بر دامنه‌ی محدودیت‌های کارگران افزوده و از امکانات آنها برای مقابله با کارفرمایان و دولت به شدت کاسته است. زیرا فشار توده‌ی عظیم بیکاران و هم‌چنین شاغلان بر لبه‌ی پرتگاه بیکاری که با موج بسته شدن بنگاه‌ها و اخراج‌های وسیع بر شمارشان افزوده می‌شود، غالب کارگران شاغل را نیز در موقعیت شکننده‌ای قرار می‌دهد؛ موقعیتی بسیار نامساعد برای مبارزه‌ی سازمان یافته.

اما در حالی که شرایط اقتصادی به زیان کارگران است و بر محدودیت‌های آنان می‌افزاید، شرایط سیاسی، بدون شک، فرصت‌های بزرگی به روی‌شان می‌گشاید. اکنون دیگر تردیدی نمی‌توان داشت که جمهوری اسلامی در بحران عمومی فرو رفته است؛ برانگیختگی مردم علیه استبداد مذهبی حاکم و رکن وجودی آن، یعنی ولایت فقیه، دم به دم گسترده تر و عریان‌تر می‌گردد؛ و

تجربه می‌گوید هر بهبود حتی جزئی در زندگی کارگران و زحمتکشان معمولاً از طریق مبارزات سازمان یافته‌ی خود آنها می‌تواند صورت بگیرد. ولی در جمهوری اسلامی، مشکل مبارزه‌ی سازمان یافته این است که اولاً هر تشکل مستقل از حکومت، به خودی خود، تهدیدی علیه حکومت تلقی می‌شود؛ ثانیاً در شرایط کنونی که مشکلات حاد کارگران به طور عمده از بحران کلان اقتصادی ناشی می‌شوند، تشکل کارساز، تشکلی است که بتواند نه تنها با کارفرمایان منفرد، بلکه با نهادهای تصمیم‌گیرنده در سطح کلان اقتصادی نیز دست و پنجه نرم کند.

به این ترتیب، کارگران ایران در وضعی متناقض نما گرفتار آمده‌اند؛ در حالی که ایجاد و تثبیت تشکل مستقل در سطح کارگاه کاری بسی شاق است و مبارزه‌ای توان فرسای طلبد، ناگزیرند شبکه‌ی سازمان‌یابی‌شان را از سطح کارگاه‌ها فراتر ببرند و به آرایش گسترده و حتی سراسری بپردازند. اما،

در جهنم جمهوری اسلامی، معشیت اکثریت قاطع مردم — و طبعاً، مزد و حقوق بگیران — چنان خراب است و چنان خراب‌تر می‌شود که نگرانی درباره‌ی آن، دیگر به یک پدیده‌ی همگانی تبدیل شده است. اما نگرانی درباره‌ی فاجعه یا دل‌سوزی‌های رایج بر قربانیان آن، به خودی خود، از ابعاد فاجعه چیزی نمی‌کاهد. وگرنه کارگردانان ولایت فقیه نیز — که اکنون در اوج رسوایی، بازی در نقش مدافعان سینه چاک «چاره جویی‌های فوری» برای «مشکلات اقتصادی» را عین «مصلحت نظام» می‌دانند — باید در زُمره‌ی خیرخواهان به شمار آیند. حقیقت این است که بحران ساختاری اقتصاد ایران چنان عمیق و همه‌جانبه است که بیرون آمدن از آن بدون دگرگونی‌های ساختاری سیاسی از محالات است. بعلاوه، برآمدن اقتصاد کشور از بحران کنونی ضرورتاً به معنای پایان دشواری‌های کارگران و زحمتکشان نخواهد بود.

شکاف‌های درونی حکومتیان، با کاستن از قدرت کنترل سیاسی آنها، نه تنها امکانات بی‌سابقه‌ای برای پیشروی مردم به وجود می‌آورند، بلکه بر جسارت مبارزاتی آنان نیز می‌افزایند.

هر مبارزه کارگری اکنون در چنین شرایطی صورت می‌گیرد و طبیعی است که نمی‌تواند به منطق و امکانات آن بی‌اعتناء بماند. در این شرایط بسیاری از کارهایی که معمولاً در دوره‌های آرامش و بی‌تفاوتی سیاسی دشوار و حتی ناممکن می‌نمایند، آسان می‌شوند، و بسیاری از محاسبات زیر و رو می‌گردند. در این شرایط ایجاد ارتباطات فرا کارگاهی، اگر آسان‌تر از ارتباطات درون کارگاهی نباشد، دشوارتر از آن نیست. پرهیز از مسایل سیاسی نیز دیگر شانس موفقیت مبارزات صنفی را افزایش نمی‌دهد، به عکس، شرکت مؤثر در مبارزه برای آزادی و حقوق سیاسی و اجتماعی، برای طرح خواسته‌های رفاهی و معیشتی زمینه مساعدی فراهم می‌سازد. این گونه است که در شرایط کنونی فرصت‌های بزرگی به روی کارگران و زحمتکشان ایران گشوده می‌شود، فرصت‌هایی که بهره‌گیری از آنها، البته، جسارت، وسعت نظر و خلاقیت می‌طلبد. وگرنه برای آنهایی که کارگر را جز در فضای مبارزات محدود اقتصادی نمی‌توانند تصور کنند، بود و نبود بحران عمومی کنونی چیزی را تغییر نمی‌دهد.

تردیدی نیست که هیچ کس با کنار گذاشتن خواسته‌ها و نیازهای بی‌واسطه‌اش به افق‌های بزرگ روی نمی‌آورد؛ و کارگران نیز از این قاعده مستثنا نیستند. هر مبارزه سازمان یافته کارگری، هر قدر وسیع و پیرامنه باشد، تنها با پیش کشیدن خواسته‌ها

و نیازهای بی‌واسطه شرکت‌کنندگان در آن می‌تواند پا بگیرد و پیش برود. پس بحث برسر خواسته‌ها و نیازهای بی‌واسطه کارگران و زحمتشان نیست. مسأله در وهله اول عبارت از یافتن فصل اشتراک‌های کارگران است در رابطه با خواسته‌ها و نیازهای شان؛ حلقه‌هایی که آنها را به هم پیوند دهد، و بی آن که خواسته‌های اخص هیچ یک کنار گذاشته شود، توده بی‌شکل یا رسته رسته شده کارگران را به صورت یک طبقه هم بسته در آورد. البته گره زدن چند حلقه محدود پاسخی کامل به مسأله نیست. هرگاه بپذیریم تحول جدی در شرایط کار و زندگی کارگران در گرو ظهور آنان به مثابه یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی باشد، دامنه جنبش کارگری باید به طور کیفی گسترش یابد و حلقه‌های اتصال آن باید به گونه‌ای آهنگری شوند که وسیع‌ترین بخش‌های طبقه کارگر را به هم متصل سازند.

این که چرا تاکنون تشکل کارگری مستقل و سراسری در ایران شکل نگرفته، بی‌تردید، پرسش مهمی است که ضرورت پاسخ به آن را نمی‌توان انکار کرد؛ اما در حال حاضر، بزرگ‌ترین ضعف مبارزات کارگری در ایران، بی‌توجهی به الزامات شکل‌گیری همین مبارزات سازمان یافته سراسری است. در کشوری که بیکاری و بحران اقتصادی بیداد می‌کند و استبداد تاریک اندیش هر تشکل و تجمع مستقل را «معارضه با خدا» می‌خواند، تصور این که کارگران بخش صنعت، آن هم، عمدتاً در سطح کارگاه‌های بزرگ، بتوانند تغییری در اوضاع به وجود آورند، بی‌توجهی محض نسبت به محدودیت‌های حرکت کارگران این بخش و نادیده گرفتن

ظرفیت‌های عظیم کارگران بخش‌های دیگر است.

غلبه بر چنین ضعفی، نخست در گرو آن است که زنجیره «کار» در دو سوی کارگاه‌های صنعتی بزرگ امتداد یابد. یعنی از یک سو شاغلان در بنگاه‌های کوچک، و نیمه بیکاران و بیکاران را در بگیرد. و از سوی دیگر شمار عظیم کارکنان بخش‌های خدماتی و خصوصاً خدمات عمومی را شامل شود و از معلمان و کارکنان سرویس‌های حمل و نقل عمومی تا شاغلان در شبکه‌های برق، آب و پست و تلفن را در محاسبات بگنجاند. سپس باید دید که تمرکز و تأکید بر کدام فصل مشترک خواسته‌ها و نیازها قادر است چتری را برپا دارد که همه بخش‌های پراکنده کارگران بتوانند زیرا آن گرد آیند.

و آخرین تأکید این که، تعریف خواسته‌ها و نیازهای مشترک نمی‌تواند در تجرید از شرایط مشخص کنونی صورت گیرد. شرایط کنونی حکم می‌کند جنبش کارگری نه تنها به صورت یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی حضور داشته باشد، بلکه در نقش یک کارگزار در تحول ساختاری و یک نیروی انتقال سیاسی عمل کند. در این صورت جنبش کارگری ناگزیر است رابطه میان خواسته‌ها و نیازهای بلاواسطه کنونی را با پیش شرط‌های تاریخی تحقق آنها دریابد و در آفریدن آن پیش شرط‌ها پیش قدم شود. یعنی این که کارگران باید بتوانند مبارزه برای نان و آزادی را در هم بیامیزند و در گسترش و پیشروی جنبش توده‌ای علیه استبداد دینی از همه امکانات و ظرفیت‌های خود به عنوان یک طبقه بهره بگیرند.

خیزش تیر ماه ۷۸:

راهی که طی شد و چشم اندازی که در برابر است

با گذشت یکسال از رخداد های تیر ماه ۷۸، امروز با قطعیت بیشتری می توان گفت که شش روزه تیر ماه سال گذشته فصل نوینی را در تاریخ سیاسی ایران پس از انقلاب گشود. فصلی که در آن جنبش مردمی علیه حاکمیت استبداد دینی گام مهمی به جلو برداشت و با هدف قرار دادن مستقیم بنیادهای اصلی آن، مناسبات میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان را دگرگون ساخت. در شش روزه تیر ماه سال پیش، جنبشی که در خرداد ۷۶ در سیمائی قانونی و با سنگر گرفتن در پناه صندوق های رأی آغاز کرده بود به دوره ای از تحولات عمیق پا نهاد. این جنبش نشان داد که آماده است تا بر ابهام های خود غلبه کند و زبان نمادین و استعاره ای را کنار نهد و بطور شفاف و مستقیم بگوید چه نمی خواهد. نیز ظرفیت آنرا دارد تا در فرصت های مناسب بر صاحبان قدرت بر آشوبد و سامانه سیاسی دلخواه آنان را به ریشخند بگیرد و بر هر آنچه ارزش ها و مقدسات شان است خط بطلان کشد.

مشخصه دیگری که خیزش های اعتراضی شش روزه را نسبت به حرکت های پیش از آن متمایز ساخت و بدان اهمیتی مضاعف بخشید، آن بود که توده مردم نه در جایگاه نظاره گران خاموش بلکه در هیأت حامیان پر هلهله ظاهر شدند. جانبداری گرم و پر شورشان از دانشجویان و جوانان تظاهر کننده، نشان داد، آنچه در خیابانها رخ می دهد بیش از آنکه بیان نارضایی و برافروختگی یک گروه منزوی دانشجویی، در معنای جامعه شناختی آن، باشد، نشانه بیزاری وسیع و وجود یک پتانسیل عظیم انفجاری است در سطحی بسیار عمومی تر. اینکه فراخوان برای

در هم شکستن رژیم از اعماق برمی خیزد و فراگیر است، و آنچه به نمایش درآمد تنها قله یک کوه آتش فشان بود و بدنه عظیم آن هنوز از زیر ابرها بیرون نیامده است. رویدادهای تیر ماه سال پیش، به سخن دیگر، بیان آن بود که بحران مشروعیت نظام دیگر مسئله ایست مربوط به گذشته، رژیم اکنون با زیر سوال رفتن قدرت کنترل خود روبروست و در یک بحران اقتدار فرو می رود. جامعه تحت سلطه آن در یک حالت انفجاری بسر می برد. بخش بزرگی از مردم اگر شرایط را مناسب پندارند از دست زدن به شورش و ریختن به خیابان رویگردان نیستند. و کم نیست شمار آنانی که آماده اند در این میان پیشقراول شوند و کار مین روبی مسیرهای تازه را برعهده گیرند.

آنچه در تیر ماه سال پیش گذشت و نیز رخدادهایی که در طول یکساله گذشته در پی آن آمدند بر چند واقعیت دیگر هم روشنائی انداختند.

نخست اینکه، پروژه نخبگان اصلاح گرا در تله تناقضات خود افتاده و زمین گیر شده است. فضای تنفس آنان نه دیگر صرفاً از سوی مراکز اصلی قدرت در بالا، بلکه بطور همزمان از پائین، و از جانب مردمی به ستوه آمده که به چیزی کمتر از سر نظام رضایت نمی دهند، زیر فشار قرار گرفته است. نظام سیاسی برغم همه تلاش های اصلاح جویانه دچار انسداد است و هم چنان بر مدار حذف و نفی می گردد. کانالهای قانونی و مجازی که اعتراضات و خواسته های مردم بتوانند در آنها جریان یابند و تحت کنترل در آیند ناموجودند. مداخله و «مشارکت» جز از طریق اقدام مستقیم و دور زدن سامانه قانونی

ناممکن است. ریشه همه اینها نیز در مبانی ایست که نظام قدرت بر آنها استوار است و «قانون» خوانده می شوند.

دوم اینکه، درست از همین رو، گفتمان «جامعه مدنی و قانونمداری» از نخستین آزمون جدی خود ناکام بیرون آمده است. این گفتمان نتوانسته ناسازگاری درونی چنین مفاهیمی را در چهارچوب یک استبداد دینی با گرایشات نیرومند توتالیتر تشخیص دهد؛ این واقعیت که در چهارچوب چنین نظامی، برای پیشروی بسوی استقرار آنچه «جامعه مدنی» خوانده می شود حکومت قانون نه یک راه حل بلکه یک مانع است. تناقضی هم اگر، البته در شکل صوری، در ساختار قانونی نظام وجود داشته باشد بسود شکل گیری نهادهای مدنی فعال نخواهند شد، مگر بمدد پیدایش و گسترش جنبش های مدنی نیرومند. طرفه اینکه پیدایش و گسترش این جنبش ها، همانگونه که اشاره رفت، بدون دست زدن به اقدام مستقیم و عبور از مرزهای محدود کننده و فرو شکستن حق ادغام کننده گی و تمامیت خواهی نهادهای مرکزی قدرت ناممکن است. گفتمان «جامعه مدنی و قانونمداری» از توضیح این مسئله عاجز است که چرا مردم نه تنها برای دریافت دستمزدهای عقب مانده، بلکه حتی برای رفتن به پای صندوق های رأی آنهم در محدوده ای که قانون مجاز شمرده ناگزیرند به خیابان بریزند، لاستیک آتش بزنند و راه بندان بسازند. این گفتمان تا زمانی که عینک ایدئولوژیک یکسو نگر خود را از چشم برنگیرد قادر نیست درک کند که چرا برای مردمی که در تلاش برای دستیابی به حقوق مدنی و مشارکت سیاسی اند، بر هم زدن سامانه نهادی

— قانونی یک فرض است و این رفتار بطور گریز ناپذیری بصورت رپرتوار دائمی آنها در میاید. سوم اینکه، «عقلانیت» اصلاح گرایانه در ارزیابی میزان موفقیت و شکست خیزش‌های شش روزه و خصوصاً از درک عمیق اثرات و پیامدهای ناشی از رادیکالیزه شدن آن ناتوان بوده است. در چهارچوب این عقلانیت، ریختن به خیابانها و طرح شعارهایی چون «خامنه‌ای حیا کن، سلطنت را رها کن» و یا «آزادی اندیشه با ریش و پشم نمیشه» حرکتی غیر عقلانی، زیانبار و منفی ارزیابی شد و بعنوان مصداق بارز «چپ روی» محکوم گردید. چرا که گفته می‌شد، تندروری جمعی از دانشجویان سبب شده محافظه کاران از حالت انفعالی درآیند، زمینه برای اقدامات سرکوبگرانه آنها مساعد شود و جلوی تداوم حرکت‌های اعتراضی و رشد بیشتر جنبش دانشجویی سد شود و حتی جنبش ضد استبدادی در تمامیت آن تضعیف گردد. به‌رغم سست بودن چنین استدلال‌ها و ناتوانی و ضعف نظری و تحلیلی «نظریه انتخاب عقلانی» که جای بحث آن این جا نیست، تحولات بعدی نه تنها چنین ارزیابی‌هایی را تأیید نکرد، بلکه، نشان داد این‌ها برداشت‌هایی هستند متأثر از لحظه و بشدت کم سونگرانه. صاحبان قدرت حکومتی، با همه خوی سرکوبگر و درنده‌شان، از ماجرای شبیخون به کوی دانشگاه به بعد، هرگز شهامت آنرا پیدا نکردند در برابر حرکت‌های اعتراضی، از جمله خیزش تیر ماه، رفتاری چون گذشته در پیش گیرند؛ از زمین و آسمان مردم را به رگبار به بندند و بر کوی و برزن چوبه دار برپا کنند و با بی‌پروائی کيفر مرگ صادر کنند. سهل است، ناگزیر شدند از اعمال قهر سازمانیافته بعنوان منطق وجودی حکومت خود دفاع کنند و یا در ستایش از سرکوب و اعمال خشونت دولتی خطابه بخوانند. این تغییر رفتار را، بی‌تردید، باید از جمله به رادیکالیزه شدن جنبش ضد استبدادی و پیشاپیش آن جنبش دانشجویی نسبت داد، که وقایع تیر ماه نقطه عطفی در این فرآیند بود. آنچه در شش روزه تیر ماه سال گذشته رخ داد، برای حکومتگران جای تردیدی نگذاشت که در فضایی که اختناق شکسته می‌شود، خشونت عریان بیش از آنکه قدرت سرکوب کنندگی داشته باشد، به رادیکالیزه

شدن شعارها و اشکال حرکت کمک می‌کند و خط جبهه را به مواضع پایه‌ای‌تر و حساس‌تر حکومت نزدیک می‌سازد. در چنین شرایطی استفاده از خشونت، هر اندازه هم تنها وسیله باشد، لزوماً تابع محاسبات بیشتری خواهد شد. سرکوب خیزش تیر ماه، با همه آنکه نسبت به موارد دیگر ابعادی کنترل شده‌تر داشت، اما بر ادامه حرکت‌های دانشجویی و مبارزات آنها بی‌تأثیر نبود. دستگیری شمار زیادی از فعالان جنبش دانشجویی و فشارها و محدودیت‌های دیگری که در پی داشت آشکارا از تحرک سیاسی دانشجویان برای مدتی کاست و دخالت آنها را در فعل و انفعالات جاری تا حدی دچار رکود ساخت. این تأثیرات، اما، بهیچ وجه بمعنی تضعیف جنبش دانشجویی و کاهش وزن آن در معادلات سیاسی کلان نبود. هیچ چیز به اندازه سرنوشت انتخابات مجلس ششم بر نقش مهم جنبش دانشجویی در تحولات سیاسی گواه نبود و تأثیر تعیین کننده آن بر توازن قدرت میان جناحهای حاکم را به نمایش نگذاشت. بدون فشار دانشجویان و نگرانی از شعله‌ور شدن آتش اعتراض آنها، شورای نگهبان در استفاده کامل از «حق» خود در نظارت استصوابی تردید نمی‌کرد و به برگزاری انتخاباتی تسلیم نمی‌شد که محافظه کاران در آن متحمل سخت‌ترین شکست‌ها شوند. فراتر از این، در ماجرای نامزدی رفسنجانی قدرت مداخله دانشجویان بارزتر از هر زمان دیگری به نمایش گذاشته شد. آنان توانستند در یک اعتراض چند روزه آنچه را شورای نگهبان در طول چند ماه و با مرارت تمام رشته بود را پنبه کنند و راه ورود رفسنجانی به مجلس را به طور کامل سد کنند. توانایی دانشجویان در نوشتن معادله‌ای چون «بیست و شش مساوی صرف» قطعاً از قدرت چانه زنی آنها ناشی نمی‌شد. این چشم‌بندی مدیون وفاداری آنان بود به سنت تیر ۷۸ و جسارت آنان در سردادن فریاد «اکبر شاه! بگو مرگ بر شاه!».

و بالاخره، بر خلاف ارزیابی تحلیل گران مدافع خط مشی اصلاح گرایانه، وقایع تیر ماه ۷۸ دامنه حضور و مداخله مردم در حیات سیاسی جامعه را کاهش نداد. بعکس، در حالیکه این وقایع، قطعاً قدرت مانور نخبگان اصلاح گرا را محدود ساخت و زمین را زیرپای آنها سست کرد

اما بر حرکت‌های جمعی توده مردم دامن زد و بر تأثیرات این حرکت‌ها در روندها و معادلات سیاسی افزود، هر چند نه در جهت انتظار و تمایل مدافعان اصلاحات در چهار چوب نظام. در یکسال گذشته، حرکت‌های جمعی در میان توده کارگر و تهیدست رو به گسترش گذاشت. آنان در راستای مطالبات و خواسته‌های خود بطور روزافزونی در برابر قدرت حکومتی قد علم کردند و بی‌پروا تر از گذشته به اقدام مستقیم و سیاست خیابانی روی آوردند. واکنش جسورانه نسبت به سیاست‌ها و اقدام‌های مستبدانه نهادهای اصلی حکومتی، نظیر شورای نگهبان، مجلس، مجمع تشخیص مصلحت نظام و یا دستگاه قضایی به رفتار روزانه توده مردم تبدیل شد و تا دورترین نقاط کشور نیز سرایت کرد. مقابله با جناح مسلط از طریق شرکت در انتخابات و بکارگیری تاکتیک رأی اعتراضی ابعاد بی‌سابقه‌ای یافت. در این عرصه به حاشیه رانده شده‌ترین و لگدمال شده‌ترین بخش‌های مردم نیز فرصت حضور و مداخله را از دست ندادند و با مشارکت خود، جنبش توده‌ای علیه استبداد دینی را گسترش بخشیدند. فضایی که به حرکات مردمی این گونه گرما بخشید و زمینه مساعدی برای رادیکالیزه شدن آنها فراهم ساخت نمی‌تواند از خیزش انفجاری تیر ماه ۷۸ و راستای براندازانه آن مستقیماً متأثر نباشد.

جنبش مردمی علیه استبداد حاکم و پیشاپیش آن جنبش دانشجویی راه درازی در پیش دارد تا به یک نیروی انتقال سیاسی در کشور تبدیل شود و به روی آزادی و حکومت مردمی چشم‌اندازی بگشاید. در مسیر تحولی که باید طی شود، مراحل که باقی مانده اندک نیستند و موانعی که باید از آنها بگذرد فراوان‌اند.

عبور از خود جوشی به بسیج، از پراکندگی به گره خوردگی، از اتحاد مبتنی بر نفی به وحدت در پلاتفرم اثباتی، و بالاخره از تمکین به نخبگان پوپولیست به قرار گرفتن زیر هدایت رهبران ارگانیک، بخشی از این مراحل‌اند که باید در یک بستر سیاسی بشدت بی‌ثبات و شکننده طی شود. مردم ما جای تردید نگذاشته‌اند که برای چنین سفری از آگاهی و اراده توشه فراوانی دارند.

جنبش کارگری ایران در سالی که گذشت

۱۳۷۸: سال گسترش حرکات‌های اعتراضی

یوسف آبخون - سهراب یکتا

انعکاس هر چه بیش‌تر اخبار مبارزات کارگری تأثیر داشته، ولی در این میان مطبوعات وابسته به جریان‌های اصلاح‌طلب هم‌واره از انتشار این اخبار اکراه نشان داده‌اند. چرا که این مبارزات را خطری برای روند اصلاحات تلقی کرده‌اند. آن‌ها حتی به مطبوعات وابسته به جریان‌های تمامیت‌خواه هشدار داده‌اند که از انتشار اخباری که مثلاً به تضعیف دولت به اصطلاح اصلاح‌طلب آن‌ها منجر می‌شده، پرهیز کنند.

به هر حال اطلاع‌رسانی از وضعیت و مبارزه کارگران و یا فراهم کردن شرایط و امکاناتی برای تحقیقات کارگری نیز، که آن هم بدون شکستن سد سانسور و استبداد ممکن نیست، از وظایف جنبش کارگری و فعالان آن به شمار می‌رود. و تردیدی نیست که این وظیفه هم بدون مبارزه برای تأمین آزادی‌ها در این کشور و تدارک مطبوعاتی مستقل، آزاد و متعلق به کارگران، جامه‌ی عمل به خود نخواهد پوشید.

خواست‌ها و نتایج مبارزات کارگران در سال ۷۸

حرکات کارگری در سال ۷۸، در مقایسه با سال ۷۷ افزایشی از ۱۸۱ مورد به ۲۴۴ مورد را نشان می‌دهد. از آن‌جا که این آمار محدود است به آمار حرکات بزرگ و پیرسودایی که در کارخانه‌ها و محیط‌های بزرگ کارگری صورت گرفته و در نتیجه مطبوعات رسمی نیز ناگزیر به انعکاس آن شده‌اند، می‌توان گفت که در هر کم‌تر از دو روز در سال گذشته یک حرکت بزرگ کارگری در کشور ما به وقوع پیوسته است. به طور فشرده سال ۷۸، همان‌طور که در بیانیه حزب اسلامی کار به مناسبت اول ماه مه هم به آن اعتراف شده، سال «شکل‌گیری اعتراضات وسیع کارگری» بود در «قالب‌های نامتعارف». نامتعارف هم از نظر تعداد، که خود بیان‌گر کیفیت جدیدی است در جنبش کارگری؛ هم از نظر اشکال تعرضی مبارزه کارگران؛ و هم از نظر وسعت و مضمون آن‌ها. سال ۷۸، در عین حال سال ناکامی‌ها و هم چنین امیدهای بزرگی بود برای جنبش کارگری. سال ناکامی بزرگ کارگران در مبارزات اتحادیه‌ای و اقتصادی‌شان، که کارگران را به بن بست رسیدن این مبارزات به این نتیجه‌گیری کشاند که دیگر، اشکال معمول مبارزات اقتصادی‌شان به نتیجه‌ای نمی‌رسند. و این که بدون روی آوردن به مبارزه‌ای به اصطلاح «نامتعارف» در جهت ایجاد تحول اساسی در نظام سیاسی و اقتصادی کشور، بهبودی هر چند جزئی در شرایط نامتعارف و تحمل ناپذیر کار و زندگی‌شان ایجاد نخواهد شد. و هم چنین سال امیدهای بزرگ در جنبش کارگری. با درک این نکته از جانب کارگران که غلبه بر ناکامی‌های سال‌ها و همین‌طور سال گذشته و ایجاد هر تحولی به نفع کارگران، جزئی و یا اساسی، بدون مبارزه‌ای مستقل، طبقاتی و سراسری از جانب آن‌ها و ایجاد سازمانی برای آن امکان‌پذیر نخواهد بود. امیدهای بزرگی که در حرکات سراسری و بزرگ و هم چنین بی‌سابقه و غیر معمول در

نوشته‌ای که پیش رو دارید تلاشی است برای بررسی حرکات کارگری ایران در سال ۱۳۷۸؛ با این هدف که اولاً، تصویری از تحول درونی جنبش کارگری در سالی که گذشت و ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آن ارائه کند. ثانیاً، به برخی از گره‌های مهم و یا جهت‌گیری‌های عمومی در مبارزات کارگران اشاره کند. و ثالثاً، از این‌راه بتواند، تا آنجا که در توان این بررسی است، به تلاش فعالان جنبش کارگری یاری برساند.

برای روشن شدن محدوده و نحوه‌ی این بررسی باید بگوییم که داده‌های ما محدود است به حرکات بزرگ کارگری که در کارخانه‌ها و محیط‌های بزرگ کارگری صورت گرفته‌اند. یعنی حرکاتی که مطبوعات رسمی ناگزیر به انعکاس آن‌ها شده‌اند و داده‌های ما هم عمدتاً از آن‌ها تأمین شده است. اما این داده‌ها از دو سو دچار محدودیت‌اند: محدودیت ژورنالیستی، که بصورت کم توجهی به بسیاری از حرکات «کم‌اهمیت» و «غیر جنبجالی» و یا نادیده انگاشتن جنبه‌های گوناگون یک حرکت بروز می‌کند. و محدودیت سیاسی، که به صورت سکوت، سانسور، تحریف و جعل عمل می‌کند. از این رو بر پایه این داده‌ها نمی‌توان به وضعیت دقیق و یا جزء به جزء هر حرکت و یا مجموعه‌ی حرکات دست یافت و یا وضعیت واقعی بخش‌های مختلف کارگری و یا کل طبقه کارگر را ترسیم نمود. که البته در توان و هدف این بررسی نیز نبوده است.

فراتر این که بخش تعیین‌کننده و مهمی از فعالیت‌های کارگری، که جنبش کارگری در شرایط سرکوب و اختناق بدون وجود آن‌ها معنایی ندارد، چه در صنایع بزرگ و چه در کارگاه‌های کوچک و به طور کلی در سطح طبقه، به طور مخفیانه و زیرزمینی به پیش می‌روند. فعالیت‌هایی که نه در آمار منعکس می‌شوند و نه دست‌یابی به آن‌ها به سادگی امکان‌پذیر. فعالیت‌هایی که به هر حال عینیت و نتایج خود را در مبارزه مداوم، فعال و علنی کارگران و یا در حوادث بزرگ کارگری نشان می‌دهند و بدون تکیه بر وجود انکار ناپذیر آن‌ها، ترسیم عینی اوضاع جنبش کارگری و جهت‌گیری‌های آن نه امکان‌پذیر خواهد بود و نه واقعی.

تردیدی نیست که جنبش کارگری، برای بررسی و تحلیل دقیق و به اصطلاح کارشناسانه از اوضاع واقعی و یا عینی خود، به تحقیقات وسیع علمی با تکیه بر آمار و اطلاعات دقیق و گسترده و با جزییات هر چه پیش‌تر نیازمند است. ولی ساده لوحانه خواهد بود اگر تصور شود که شرایط برای نه تنها چنین تحقیقات جامعه‌شناسانه‌ای، که به هر حال در حال حاضر جانب‌دارانه و خطرناک تلقی می‌شوند، بلکه حتی برای هر تحقیق و بررسی علمی مثلاً بی‌طرفانه و یا بی‌خطر دیگری، بدون تأمین حداقل آزادی‌ها در این کشور، به سادگی فراهم شود. صرف نظر از این که، تحقیقات کارگری و یا اطلاع‌رسانی از مبارزات کارگری، دشمنان دیگری به جز و استبداد تاریک اندیشی دارد.

جالب است بدانیم که گرچه انتشار مطبوعات نسبتاً آزاد در دو سه سال اخیر، در

جنبش کارگری ما، در اعتراض به تغییر قانون کار و عمل کرد سازمان تأمین اجتماعی، در سال گذشته جوانه زدند.

ویژگی مبارزات کارگری در سال گذشته، همان طور که جدول‌های شماره ۱ و ۲ و ۳ در رابطه با خواست‌ها، نتایج و اشکال مبارزات کارگری در سال ۷۸ نشان می‌دهند، به بین‌بست رسیدن کامل مبارزات اقتصادی و یا اتحادیه‌ای، و روی آوردن کارگران به مبارزه‌ای سیاسی و طبقاتی بود.

همان طور که جدول شماره (۱) در رابطه با خواست‌های کارگری در سال ۷۸ نشان می‌دهد. مضمون حدود ۷۰ درصد از مجموع حرکات سال گذشته، عبارت بود از دو خواست اصلی پرداخت دست‌مزدهای معوقه (۱۲۴ مورد) و اعتراض به اخراج‌های دسته جمعی و یا تعطیلی کارخانه‌ها و یا خواست حفظ کار (۵۹ مورد)، که به طور خلاصه عبارت بود از خواست

طور کامل و به موقع هم پرداخت شود، گذران زندگی کارگران آن هم فقط برای زنده ماندن یک خانواده سه نفره را تأمین نمی‌کند. حداقل دست‌مزدها برای سال گذشته ۳۶۵۰۰ تومان در ماه تعیین شده بود در برابر این که حداقل هزینه زندگی یک خانواده سه نفره، باز هم بنابه اعتراف سران رژیم، در حد تأمین حداقل کالری لازم برای زنده ماندن و نیازهای اساسی، ۱۲۰ هزار تومان در ماه بود. باز هم در حالی که تداوم بحران و رکود فلج‌کننده تولید در سال ۷۸، بدون آن که رژیم بتواند کم‌ترین اقدامی برای مهار و یا تخفیف آن انجام دهد، عده هر چه بیش‌تری از کارگران را با رکود کامل تولید و یا تعطیلی بیش از ۱۰۰۰ واحد تولید در سال گذشته، به صفوف متورم بی‌کاری و گرسنگی موجود در جامعه‌راند.

قابل درک است که در چنین شرایطی خواست‌های دیگری مثل بهبود شرایط کار (۸ مورد)، افزایش دست‌مزدها (۸ مورد)، بیمه بی‌کاری (۷ مورد) و اجرای طرح طبقه‌بندی

جدول شماره (۱)			
فراوانی عمده‌ترین خواست‌های کارگری در سال ۷۸ بر حسب تعداد و درصد			
ردیف	خواست‌ها	تعداد	درصد
۱	پرداخت حقوق و مزایای عقب افتاده	۱۲۴	۴۶/۶۲
۲	بازگشت به کار (اعتراض به اخراج‌ها)	۲۶	۹/۷۷
۳	امنیت شغلی	۱۲	۴/۵۱
۴	ادامه کاری کارخانه	۱۳	۴/۸۹
۵	لغو مصوبه‌ی مجلس مبنی بر حذف کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار	۱۲	۴/۵۱
۶	تغییر سیاست‌ها و عمل کرد سازمان تأمین اجتماعی	۱۵	۵/۶۴
۷	افزایش دست‌مزد	۸	۳/۰۱
۸	استخدام رسمی	۸	۳/۰۱
۹	بهبود شرایط کار	۸	۳/۰۱
۱۰	بیمه بی‌کاری	۷	۲/۶۳
۱۱	کار و اشتغال	۶	۲/۲۵
۱۲	اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل	۴	۱/۵۰
۱۳	متفرقه ^(۱)	۲۳	۸/۶۵
جمع		۲۶۶	۱۰۰

منبع: روز شمار حرکت‌های کارگری در سال ۱۳۷۸ (همین شماره)

پایه‌ای زنده ماندن و زندگی کردن.

نتایج جمع‌آوری شده از این حرکات نیز عبارت از این بود که اکثر حرکت‌های کارگری در سال ۷۸، به همان نسبت سال قبل از آن، یا در دست‌یابی به خواسته‌های شان ناکام ماندند و یا به نتیجه مشخصی منجر نشدند.

همان طور که جدول شماره (۲) در رابطه با نتایج حرکات کارگری در سال ۷۸ نشان می‌دهد، نتیجه ۲۰۷ مورد از مجموع ۲۴۴ حرکت سال گذشته ناروشن، ۱۷ مورد وعده رسیدگی، ۹ مورد درگیری با نیروهای انتظامی و دست‌گیری کارگران و تنها ۷ مورد پیروزی کارگران بوده است.

در مجموع نتیجه آن که، نه تنها دست‌مزدهای معوقه سال ۷۷ در بسیاری از موارد به طور کامل پرداخت نشدند، بلکه در سال ۷۸ نیز دست‌مزدهای معوقه کارگران، بنابه اعتراف مقامات رژیم، در بیش از ۵۰۰ کارخانه و به مدت گاه پیش از یک سال تمام و در برخی موارد تا دو سال پرداخت نشدند. آن هم در شرایطی که حتا اگر سه برابر دست‌مزدهای جاری به

مشاغل (۴ مورد) کاملاً به حاشیه رانده شوند. روشن است در شرایطی که اصل پرداخت دست‌مزد و هم چنین تأمین کار به زیر سؤال رفته، تأمین خواست افزایش دست‌مزدها و یا بهبود شرایط کار، اگر نگوییم غیر ممکن، بسیار دشوار شود.

اما این نتایج، کارگران را به تسلیم در برابر شرایط موجود نکشاند. نتایجی که به هر حال ناکامی بزرگ طبقه کارگر کشور ما در مبارزات اقتصادی و اتحادیه‌ای محسوب می‌شود. نتایجی که توضیح دیگری اولاً، به جز ناتوانی کامل رژیم اسلامی در به اصطلاح سامان دهی اقتصاد و تولید کشور، و ثانیاً، با سقوط سطح زندگی کارگران تا این درجه، به جز پراکندگی و سازمان نیافته‌گی آن‌ها ندارد. با این توضیح که با بحران ساختاری و با سقوط کامل اقتصادی هر کشوری تا این درجه، مبارزات سازمان یافته و متشکل اقتصادی و یا اتحادیه‌ای کارگران نیز به نتیجه‌ی چندانی نمی‌رسند و سرنوشت آن در مبارزه‌ای فراتر از این مبارزات و حتا جنبش کارگری تعیین می‌شود.

به هر حال بن‌بستی که در شرایط زندگی و مبارزه کارگران در سال گذشته ایجاد شد،

آن‌ها را به این نتیجه رساند که بدون روی آوردن به مبارزه‌ای اولاً، همه جانبه‌تر و سازمان یافته‌تر و ثانیاً، سیاسی‌تر و طبقاتی‌تر، رهایی از بن‌بست موجود ممکن نخواهد شد. این جنبه که خود را در وسعت دامنه مبارزات کارگری در سال ۷۸ و در اشکال سازمان-یافته‌تر، عالی‌تر، و تعرضی‌تر این مبارزات نشان می‌دهد، کام‌یابی بزرگ کارگران در مبارزات سال گذشته بود.

جدول شماره (۲) نتایج حرکات کارگری در سال ۷۸	
نتیجه	تعداد
ناروشن	۲۰۷
وعده رسیدگی	۱۷
درگیری با مأموران انتظامی و دست‌گیری کارگران	۹
پیروزی کارگران	۷
جمع	۲۴۰

منبع: روز شمار حرکات‌های کارگری در سال ۱۳۷۸ (همین شماره)

اشکال تعرضی مبارزه کارگران در سال ۷۸

براساس آمار جمع‌آوری شده از اشکال عمده مبارزات کارگری در سال ۷۸ (جدول شماره ۳)، از مجموع ۲۴۷ مورد، ۱۲۷ مورد تجمع اعتراضی در برابر کارخانه یا مراکز دولتی، ۴۱ مورد اعتصاب، ۲۱ مورد تحصن، ۹ مورد راه‌پیمایی و تظاهرات و ۴۹ مورد نامه و تومار اعتراضی بوده است. با این توضیح که از مجموع تجمع‌های اعتراضی، ۷۴ مورد در بیرون از محل کار و یا در برابر مراکز دولتی و ۳۱ مورد در محوطه‌ی محل کار انجام شده است، دست‌کم ۱۱ مورد از این تجمع‌های اعتراضی نیز با اعتصاب هم راه بودند. ۷ مورد بستن جاده و ایجاد راه‌بندان توسط کارگران، که نشانه‌ی گسترش این شکل از اعتراض در مبارزات کارگری نسبت به سال‌های گذشته است، در ردیف تجمع‌های اعتراضی منظور شده است. در کنار این اشکال، دو مورد گروگان‌گیری مدیرعامل و اعضای هیأت مدیره کارخانه، یک مورد حمله به ساختمان شرکت کشت و صنعت کارون در اهواز توسط هزاران کارگر بی‌کار، یک مورد دیدار با نمایندگان مجلس، یک مورد به دست گرفتن کنترل کارخانه و جلوگیری از خروج محصول توسط کارگران وجود داشته است. اشکالی که به هر حال اشکال معمول مبارزه کارگری محسوب نمی‌شوند و در جنبش کارگری ما در سال‌های گذشته نیز معمول نبوده است. و بالاخره سه حرکت بزرگ و سراسری کارگری در اعتراض به تغییر قانون کار و یک حرکت سراسری از بخش‌های مختلف کارگری، بازنشسته‌گان و مستمری بگیران، کارگران شاغل و کارگران قراردادی و بی‌کار در اعتراض به عمل کرد سازمان تأمین اجتماعی.

همان‌طور که جدول شماره (۳) در رابطه با اشکال حرکات کارگری در سال ۷۸ نشان می‌دهد، ۱۵۷ مورد و یا حدود ۶۴ درصد از مجموع ۲۴۴ حرکت کارگری سال گذشته، به شکل تحصن و تجمع اعتراضی و یا تظاهرات در بیرون از کارخانه، یا راه‌بندان برای جلب افکار عمومی و یا تظاهرات در برابر مراکز دولتی- از فرمان‌داری‌ها و استان‌داری‌ها در سراسر کشور گرفته تا وزارت‌خانه‌ها و اداره‌های مختلف دولتی و دفاتر سازمان تأمین اجتماعی، خانه کارگر و مطبوعات- صورت گرفته‌اند. این تعداد حرکات در برابر ۴۱ مورد حرکت و یا حدود ۱۶ درصد از مجموع حرکات به شکل اعتصاب، که معمولاً عالی‌ترین شکل حرکات کارگری در حوزه مبارزات اقتصادی به شمار می‌رود، حاکی از روی آوردن کارگران به

مبارزه‌ای اعتراضی و سیاسی است. مبارزه‌ای که در پی به بن‌بست رسیدن مبارزات اقتصادی در سال‌های گذشته و به ویژه در دو سال اخیر شکل گرفته است. البته کارگران در هر حرکت، مجموعه‌ای از اشکال مختلف مبارزه، از اعتراض به مدیران و تومارنویسی گرفته تا تحصن و اعتصاب و حتا گروگان‌گیری مدیران و به دست گرفتن کنترل کارخانه و جلوگیری از خروج محصول و غیره را به کار گرفته و می‌گیرند. اما بی‌نتیجه ماندن هم مجموعه‌ی حرکات و هم اشکال مختلف اعتراض در سطح کارخانه‌های منفرد، آن‌ها را به این نتیجه‌گیری کشاند که بدون گسترش دامنه مبارزه شان و بدون وادار کردن مسئولان و مقامات دولتی برای انجام اقدام‌های لازم برای حل مشکلات‌شان، مبارزات‌شان به نتیجه‌ای نخواهد رسید. نامه به رئیس جمهوری (۸ مورد)، نامه به مطبوعات و تومارنویسی (۴۱ مورد)، تجمع در برابر اداره‌های وزارت کار و مراکز دولتی دیگر، تظاهرات و ایجاد راه‌بندان، همه اشکالی بوده‌اند که کارگران برای جلب حمایت توده‌ای و افکار عمومی از مبارزات‌شان در سال گذشته به کار گرفتند. با این تذکر که در نامه‌ها و تومارهای اعتراضی کارگران هیچ موردی خطاب به رهبری نظام ولایت فقیه وجود نداشته است.

همان‌گونه شدن خواست‌های کارگری در سطح واحدهای مختلف تولیدی در سراسر کشور و خلاصه شدن آن‌ها در خواست واحدی برای تأمین حق زندگی و یا تأمین اجتماعی، بی‌نتیجه ماندن مبارزات پراکنده‌ی اقتصادی در دو سال گذشته و لزوم اقدام‌هایی در سطح مسائل کلان اقتصادی از جانب دولت؛ این آگاهی را در میان کارگران تقویت نمود که «آن‌ها طبقه‌ی واحد و با منافع واحدی را تشکیل می‌دهند و این که منافع آن‌ها بدون نفوذ در امور دولت و یا دولت تأمین نخواهد شد». این آگاهی در میان کارگران خود را در تلاش آن‌ها برای سازمان‌دهی حرکات سراسری در روز اول ماه مه، در اعتراض سراسری به تغییر قانون کار و هم‌چنین در اعتراض به عمل کرد سازمان تأمین اجتماعی نشان داد. از طرف

جدول شماره (۳) فراوانی اشکال عمده حرکات‌های اعتراضی کارگری در سال ۷۸ بر حسب تعداد و درصد			
ردیف	شکل اعتراضی	تعداد	درصد
۱	تجمع در برابر کارخانه یا مراکز دولتی	۱۲۷	۵۱/۴۲
۲	اعتصاب	۴۱	۱۶/۶۰
۳	تحصن	۲۱	۸/۵۰
۴	راه‌پیمایی و تظاهرات	۹	۳/۶۴
۵	نامه و تومارنویسی	۴۹	۱۹/۸۴
	جمع	۲۴۷	۱۰۰

منبع: روز شمار حرکات‌های کارگری در سال ۱۳۷۸ (همین شماره)

دیگر گسترش حرکات سراسری کارگری و اشکال تعرضی مبارزات کارگری در سال گذشته، که همه آن‌ها دستگاه‌های دولتی را هدف قرار داده بودند، رژیم را ناگزیر نمود تا کارگران را، در همایش‌ها و گردهم‌آیی‌های مختلفی که در سال گذشته حول مسائل کلان و برنامه‌های اقتصادی و مسائل کارگری برگزار شدند، به عنوان یک طبقه مخاطب قرار دهد. گرچه این همایش‌های و به اصطلاح کارشناسانه و علمی، با شرکت اساتید محترمی از خارج و داخل و عمدتاً با گرایش‌های اصلاح طلبانه، در برابر مسائل حاد کارگران و بی‌کارانی که رفسنجانی آن‌ها را به بمب ساعتی تشبیه کرده بود، از تکرار همان برنامه‌ها و سیاست‌های ویران‌گر دوره به اصطلاح بازسازی دولت رفسنجانی فراتر نرفتند، ولی به بحث‌هایی دامن

زدند که تا آن زمان در جامعه ما سابقه نداشتند. از جمله حق به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری، و گرچه با احتیاط و شرم‌گینانه در مطبوعات اصلاح‌طلب؛ و به رسمیت شناختن حق اعتصاب از جانب نهادهای کارگری وابسته به رژیم، و گرچه با هدف جلوگیری از «خطر گسترش اعتراض‌های وسیع کارگری در قالب‌های نامتعارف». با این تذکر که در هیچ یک از سمینارها، گردهم‌آیی‌ها و همایش‌هایی که به نام بررسی مسائل کارگری و یا اقتصادی کشور برگزار شدند، کسانی که بتوانند به نام و از منافع کارگران سخن بگویند حضور نداشتند.

فراوانی حرکات در شهرها ورشته‌های مختلف

سال گذشته سراسر کشور، از شمال گرفته تا جنوب و از شرق تا غرب، و در هر شهری که کارخانه‌ای در آن قرار داشت صحنه مبارزات پرشور اعتراضی کارگران بود. با خواست‌های واحدی که در همه جا عبارت بود از تأمین حق کار و حق زندگی، و با هدف واحدی که در همه جا عبارت بود از تحت فشار قرار دادن دستگاه‌ها و نهادهای مسئول دولتی و یا دولت برای تأمین این حقوق.

در فهرست مواردی که از حرکات کارگری در سراسر کشور جمع‌آوری شده، تقریباً شهری از مناطق مختلف وجود ندارد که نامی از آن در این فهرست وجود نداشته باشد. در این فهرست از بندرعباس گرفته تا ایلام، ابهر و ساوجبلاغ، کرمان و زاهدان و قوچان و ... اسامی گوناگونی از شهرهای بزرگ و کوچک وجود دارند. ولی تصویری که جدول‌های شماره (۴) و (۵) - که به طور تقریبی برحسب فراوانی حرکات در شهرها و مناطق مختلف کشور، و بر حسب فراوانی حرکات در رشته‌های مختلف تنظیم شده‌اند- به دست می‌دهد این است که بیش‌ترین حرکات کارگری در سال گذشته، در تهران و کرج و سپس اصفهان، و از نظر رشته‌ای در صنایع نساجی و سپس صنایع فلزی و اتومبیل‌سازی صورت گرفته‌اند. البته برای دقت بیش‌تر در رده‌بندی جدول‌های (۴) و (۵)، باید نسبت تراکم مراکز صنعتی در شهرها و مناطق مختلف (که به طور مثال در تهران و کرج بسیار بالاست) و تعداد کارخانه‌های هر رشته نسبت به کل کارخانه‌ها (که تعداد کارخانه‌های نساجی در کشور، نسبت به سایر کارخانه‌ها بسیار بالاست)، با موارد حرکات و هم‌چنین اهمیت، بزرگی و کوچکی آن‌ها را در نظر گرفت. ولی با همین تقریب می‌توان گفت که در شهرها و مناطقی که صنایع نساجی در آن‌ها متمرکز بوده (به طور مثال اصفهان و یا سمنان و کاشان) و با توجه به این که این رشته نسبت به سایر رشته‌ها بیش از همه از بحران و رکود تولید و هم‌چنین سیاست رژیم در زمینه واردات کالاهای مشابه خارجی، در سال‌های اخیر صدمه دیده، تعداد حرکات کارگری نیز بیش‌تر بوده است.

حرکات سراسری کارگران در سال ۷۸

ارائه تصویری واقعی از جنبش کارگری در سال ۷۸، بدون اشاره به نتایج و دستاوردهای حرکات سراسری کارگران (۴ مورد)، در کنار بررسی حرکات کارگری در سطح واحدهای جداگانه در سراسر کشور در سال گذشته، کامل نخواهد شد. یعنی سه حرکت سراسری کارگری در اعتراض به تغییر قانون کار در روز اول ماه مه و در روزهای ۹ و ۱۸ اسفند ماه در برابر مجلس، و یک حرکت سراسری دیگر در اعتراض به عمل کرد سازمان تأمین اجتماعی در روز ۲۸ آذر ماه در برابر دفتر این سازمان و خانه کارگر در تهران و شهرستان‌ها.

اهمیت این حرکات، صرف‌نظر از نتایج‌شان، در این بود که برای اولین بار بخش‌های مختلف کارگری، از کارگران صنایع بزرگ گرفته تا کارگران کارگاه‌های کوچک، شاغل، اخراج شده، بی‌کار، کارگران با قراردادهای کار موقت و بالاخره کارگران بازنشسته و مستمری بگیر را در یک اقدام سراسری واحد کارگری و با خواست‌های واحدی در کنار هم قرار داد. به این ترتیب در این حرکات، که در نوع خود در جنبش کارگری سال‌های اخیر

کشور ما بی‌سابقه بودند، نطفه‌های یک جنبش عمومی طبقاتی و سراسری کارگری شکل گرفت. جنبشی که زمینه‌های آن در سال‌ها مبارزه‌ی پراکنده ولی مداوم، فرسایشی و طولانی کارگران صنایع بزرگ، و با شکل‌گیری مبارزات کارگران بخش‌های مختلف در دو سال اخیر، مثل گردهم‌آیی‌های اعتراضی کارگران بازنشسته و مستمری بگیر، تظاهرات اعتراضی کارگران بی‌کار و اخراج شده و تظاهرات و اعتراض‌های کارگران موقت علیه بخش نامه وزارت کار در رابطه با قراردادهای کار موقت و هم‌چنین در برابر قطع بیمه بی‌کاری این کارگران از جانب سازمان تأمین اجتماعی و به طور کلی اوج‌گیری جنبش کارگری، فراهم شده بود.

جدول شماره (۴) فراوانی حرکات در شهرها و مناطق مختلف در سال ۷۸	
ردیف	شهر یا منطقه
۱	تهران و کرج
۲	اصفهان
۳	گیلان و مازندران
۴	جنوب و مناطق نفتی
۵	آذربایجان غربی و شرقی
۶	قزوین و زنجان
۷	کاشان و سمنان
۸	خراسان
۹	ساوه

منبع: روز شمار حرکات کارگری در سال ۱۳۷۸ (همین شماره)

در پی اولین حرکت سراسری کارگران در اعتراض به تصویب طرح جناح راست برای تغییر قانون کار، در روز اول ماه مه سال گذشته، دست اندرکاران رژیم ناگزیر شدند تا با دست پاچگی تمام، مصوبه‌ی خود در رابطه با حذف کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار را به بهانه بحث و بررسی بیش‌تر به روی آن، پس بگیرند.

این حرکت که به ابتکار نهادهای کارگری وابسته به رژیم، یعنی خانه کارگر و کانون شوراهای اسلامی کار، که در آن زمان با هدف استفاده از نیروی کارگران جهت امتیازگیری در جنگ جناحی درون رژیم و عقب راندن تهاجم جناح راست سازمان‌دهی شده بود؛ با شرکت مؤثر کارگران در این حرکت، که آن را فرصت مناسبی برای طرح خواست‌های اساسی خود می‌دیدند، با موفقیت به پیش رفت. گرچه جناح راست موفق شد تا اولاً، با استفاده از فرصت مناسبی که فضای سیاسی روزهای آخر سال گذشته فراهم آورده بود و ثانیاً، با هم‌دلی و هم‌رایی نمایندگان جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب در مجلس تحت اکثریت جناح تمامیت خواه و ثالثاً، با تکیه بر تردیدهایی که در نهادهای کارگری وابسته به رژیم از شکل‌گیری حرکات سراسری مستقل کارگری به وجود آمده بود، طرح خود را بعد از ده ماه تأخیر به تصویب رسانده و به پیش ببرد. ولی فضایی که بحث تغییر قانون کار به وجود آورد، باعث شد تا بخش‌های مختلف کارگری، از کارگران کارگاه‌های کوچک گرفته تا کارگران با قراردادهای کار موقت و بی‌کار و بازنشسته و مستمری بگیر و به طور کلی کارگران پراکنده و بی‌سازمان را با کارگران حدوداً سازمان یافته و متشکل، به بحث و حرکت واحدی حول مسائل کارگری و مسائل اساسی اقتصاد و سیاست کشور بکشاند. بحث‌هایی که به ناگزیر در شرایط بحران و در هم ریختگی کامل اقتصاد و تولید کشور، از بحث قانون کار که خود در نتیجه همین بحران، در عمل بی‌معنا شده بود، فراتر رفتند.

روز شمار حرکت‌های کارگری

در سال ۱۳۲۸

سهراب یکتا
یوسف آبخون

بی‌نام

در خواست

تعداد شرکت کنند

شکل و مدت

محل

شهر

تاریخ

شماره

۱	اصفهان	۷۸/۷/۴	کارخانه سبایل	کارخانه تولید	کارخانه تولید	اصفهان	۷۸/۷/۴	۱
۲	اصفهان	۷۸/۷/۸	کارخانه تولید	کارخانه تولید	کارخانه تولید	اصفهان	۷۸/۷/۸	۲
۳	اصفهان	۷۸/۷/۸	شرکت لوازم خانگی مولد	شرکت لوازم خانگی مولد	شرکت لوازم خانگی مولد	اصفهان	۷۸/۷/۸	۳
۴	اصفهان	۷۸/۷/۱۱	ساجی قائم شهر	ساجی قائم شهر	ساجی قائم شهر	اصفهان	۷۸/۷/۱۱	۴
۵	اصفهان	۷۸/۷/۲۴	کارخانه پیرزین	کارخانه پیرزین	کارخانه پیرزین	اصفهان	۷۸/۷/۲۴	۵
۶	اصفهان	۷۸/۷/۲۵	رشت	رشت	رشت	اصفهان	۷۸/۷/۲۵	۶
۷	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۷
۸	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۸
۹	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۹
۱۰	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۰
۱۱	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۱
۱۲	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۲
۱۳	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۳
۱۴	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۴
۱۵	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۵
۱۶	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۶
۱۷	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۷
۱۸	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۸
۱۹	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۱۹
۲۰	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۲۰
۲۱	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۲۱
۲۲	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۲۲
۲۳	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	اصفهان	اصفهان	اصفهان	اصفهان	۷۸/۷/۲۶	۲۳

شماره	تاریخ	شهر	محل	شرح رویداد	نتیجه شرکت کننده	درخواست ها	پیامد
۲۴	اردیبهشت ۷۸	اراک	پتروشیمی	نامه به مطبوعات	-	اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، استخدام رسمی	-
۲۵	اردیبهشت ۷۸	پاک دشت، قرچک و املین	اتحاد صنفی کارگران کوره پزخانه ها	نامه به رئیس جمهور	-	برخورداری از تأمین اجتماعی، بیمه بیکاری	-
۲۶	اردیبهشت ۷۸	چاده قدیم	شرکت صنایع پسته بندی	اعتصاب غذا	۲۰۰۰ نفر	پرداخت به موقع دستمزد	-
۲۷	اردیبهشت ۷۸	اصفهان	کارخانه گاز مایع	تجمع در مقابل استانداری	-	پرداخت حقوق و مزایای موقوفه، تعدیل دفترچه بیمه	-
۲۸	اردیبهشت ۷۸	چاده کرج	شرکت چامکو	تجمع در مقابل وزارت صنایع	ده ها نفر	پرداخت ۱۱ ماه حقوق و مزایای موقوف	-
۲۹	اردیبهشت ۷۸	گناباد	(بی کاران)	-	-	پرداخت وام خود اشتغالی	-
۳۰	اردیبهشت ۷۸	موروث	کارخانه آرمایش	اعتصاب غذا پیش از یک هفته	-	پرداخت پاداش در ازای رساندن کارخانه به حد استاندارد جهانی	دست گیری تعداد از کارگران
۳۱	اردیبهشت ۷۸	اهواز	کارخانه نیشکر هفت تپه	اعتصاب سه روزه	-	افزایش دستمزد	-
۳۲	۷۸/۳/۵	اهواز	پالایش گاه نفت	اعتصاب	-	اضافه کاری (اعتراض به کم کردن انضام کاری)	-
۳۳	۷۸/۳/۱۰	اصفهان	کارخانه جهان چیت	اعتصاب و کم کاری	-	پرداخت حقوق موقوفه، امنیت غذایی	-
۳۴	۷۸/۳/۲۲	تهران	بیمارستان نور افشار	نامه به مطبوعات	-	بارگشت به کار	-
۳۵	۷۸/۳/۲۹	قزوین	کارخانه تشایران	تجمع در مقابل کارخانه	۷۰ نفر	پرداخت ۴ ماه حقوق و مزایای موقوفه، امنیت غذایی	-
۳۶	۷۸/۳/۲۹	مشهد	واحد ۱۱ مغایرات	نامه به مطبوعات	مدها نفر	افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار	-
۳۷	۷۸/۳/۳۰	قزوین	گشت آزادگان	نامه به مقام های رژیم	-	پرداخت ۴ ماه حقوق و مزایای موقوفه، عیدی سال ۷۷	-
۳۸	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	کارخانه پروین	اعتصاب و تجمع در محوطه کارخانه و جلوگیری از ورود مدیر کارخانه	-	تعیین وضعیت بازنشسته گی	پیروزی کارگران
۳۹	۷۸/۳/۳۰	اهواز	کارخانه بوه سازی	تجمع در مقابل دفتر مدیریت	۵۰ نفر	پرداخت ۴ ماه حقوق موقوفه	-
۴۰	۷۸/۳/۳۰	ساره	کارخانه چیتس	تجمع در مقابل اداره کار	-	پرداخت ۲ ماه حقوق موقوفه	-
۴۱	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	شرکت فرش آریان	تجمع در مقابل اداره کار	۵۰ نفر	پرداخت ۲ ماه حقوق موقوفه	-
۴۲	۷۸/۳/۳۰	ارومیه	(کارگران خوراکی)	تجمع در مقابل اداره کار	-	پرداخت کامل عیدی (بدون کسر مالیات)	-
۴۳	۷۸/۳/۳۰	آبادان	(کارگران شهر داری)	تجمع در مقابل اداره کار	۵۰ نفر	پرداخت بیمه بیکاری	-
۴۴	۷۸/۳/۳۰	ساره	شرکت صنعتی	نامه به مطبوعات	ده ها نفر	پرداخت به موقع حقوق	وعدای رسیدگی
۴۵	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	بیمارستان امیر	اعتصاب ۲ ساعته و تجمع کارگران در مقابل ساختمان مدیریت	۵۰ نفر	پرداخت سه ماه حقوق موقوفه	-
۴۶	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	اداره آموزش و پرورش	اعتصاب کارکنان دفتر مدارس، به مطبوعات و مراجعه به اداره	-	پرداخت وجه اضافه کاری و عدم تحویل کار احضار	عدم مداخلت به پیان های کمیو اعتبار
۴۷	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	تراکتور سازی	اعتصاب (کارگران ریخته گی)	-	پرداخت حقوق موقوفه	-
۴۸	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	شرکت صنایع کوه فرد	نامه به مسئولان رژیم	-	رسیدن کارگران بوقت، قراردادی	-
۴۹	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	کارخانه شیرپاستوریزه	تجمع	-	پرداخت حقوق سه روز تعطیلی کارخانه	-
۵۰	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	شرکت فراسا	اعتصاب، راه پیمایی، تجمع در مقابل فرمان داری	۲۰۰ نفر	پرداخت ۴ ماه حقوق و مزایا	-
۵۱	۷۸/۳/۳۰	ارومیه	بیمارستان خمینی	تجمع	-	پرداخت بیمه بیکاری به کارگران قراردادی خارجی	-
۵۲	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	کارخانه صنایع پشم	تجمع در مقابل اداره کار	-	امنیت غذایی (اعتراض به توقف کار احضار محل جدید کارخانه گسیختگی کارگران گردیده)	-
۵۳	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	کارخانه آرمایش	اعتصاب و تجمع در محوطه کارخانه	-	افزایش دستمزد و مزایا و پرداخت به موقع آن	-
۵۴	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	کارخانه دوچرخه سازی	نامه به رئیس جمهوری	-	پرداخت بن کالا	-
۵۵	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	اداره آموزش و پرورش	نامه معلمان به مطبوعات	-	پرداخت حقوق موقوفه	-
۵۶	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	آرمایش گاه نفت و مکانیک خاک	نامه به مطبوعات	-	بارگشت به کار (اعتراض با خارج)	-
۵۷	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	کارخانه دوچرخه سازی	نامه به مطبوعات	-	استخدام رسمی، پرداخت به موقع دستمزد، برخورداری از امکانات رفاهی	-
۵۸	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	رستندگی و بافندگی آذر	اعتصاب و تجمع در مقابل اداره کار	۴۰ نفر	پرداخت حقوق موقوفه	-
۵۹	۷۸/۳/۳۰	اصفهان	شرکت دوخت خزر	نامه به مطبوعات	-	پرداخت ۱۱ ماه حقوق و مزایا موقوفه، ارسال لیست بیمه کارگران، پرداخت بن کارگری	-

شماره	تاریخ	شهر	محل	نوع و مدت	مصادرات و کفایت	درخواست ها	نتیجه
۶۰	۷۸/۵/۱۰	اردبیل	شرکت گوشت بافی	نامه به امام جمعه	۵۰ نفر	نامه کاری شرکت و بازگشت به کار	-
۶۱	۷۸/۵/۱۶	اهواز	کارخانه کاغذ	اعتصاب	-	برداشت به موقع دستمزد	-
۶۲	۷۸/۵/۲۱	مهاباد	اداره کل راه قفس	تجمع در برابر ساختمان شهرداری	بیش از صد نفر	برداشت به موقع یه کاری به کارگران اخراجی	-
۶۳	۷۸/۵/۲۸	اهواز	کارخانه لوله سازی	نامه به مطبوعات	-	برداشت حقوق معوقه	-
۶۴	۷۸/۵/۳۰	اصفهان	شرکت اتوبوس رانی	تجمع	-	افزایش دستمزد و پرداخت به موقع آن	-
۶۵	۷۸/۵/۳۰	اصفهان	شرکت تیگو شهر	تجمع در مقابل شهرداری	-	برداشت سه ماه حقوق و مرایای معوقه	-
۶۶	۷۸/۵/۳۱	اصفهان	شرکت آجرسفالین	تجمع در خانه کارگر	-	برداشت سه ماه حقوق و مرایای معوقه	-
۶۷	۷۸/۵/۳۱	اصفهان	نساجی پارس	تجمع در مقابل خانه کارگر	۵۰ نفر	نامه کاری کارخانه و رفع بلاکهای کارگران	-
۶۸	۷۸/۵/۳۱	اصفهان	شرکت پاک دام	نامه به مطبوعات	-	بهبود شرایط کار	-
۶۹	۷۸/۵/۳۱	اصفهان	کارخانه علالدین	تجمع در کارخانه	-	برداشت ۳ ماه حقوق معوقه	-
۷۰	۷۸/۵/۳۱	اصفهان	پشم بافی کشمیر	انتشار اطلاعیه و تهدید به اعتصاب	-	برداشت ۳ ماه حقوق معوقه	-
۷۱	۷۸/۵/۳۱	اصفهان	کارخانه آذر	تجمع در محل کارخانه	-	برداشت ۳ ماه حقوق معوقه	-
۷۲	۷۸/۵/۳۴	اصفهان	کارخانه نقش ایران	تجمع	-	(اعتراض نسبت به بازخرید)	-
۷۳	۷۸/۵/۳۴	اصفهان	شهرداری	نامه نمایندگان ده هزار کارگر بازخریدی به مطبوعات	-	بازگشت به کار	-
۷۴	۷۸/۵/۳۵	اصفهان	شرکت احیا	تجمع	-	توقف اخراج ها	-
۷۵	۷۸/۵/۳۵	اصفهان	کارخانه فولادسپاهان	تجمع در معونه کارخانه	۵۰ نفر	پرداخت حقوق	-
۷۶	۷۸/۵/۳۷	اصفهان	انجمن صنفی دینارودان	نامه به مطبوعات	-	بهبود شرایط کار (اعتراض به بی حقوقی و شرایط برده و کار)	-
۷۷	۷۸/۵/۳۷	اصفهان	لوورانس شهرداری	نامه به اداره کار	۵۰ نفر	بازگشت به کار پرداخت حقوق و مرایا	-
۷۸	۷۸/۵/۳۸	اصفهان	کارخانه پوست و چرم	تجمع در محل کارخانه	-	بازگشتی کارخانه	-
۷۹	۷۸/۵/۳۸	اصفهان	کارخانه خز خور	تجمع در مقابل فرمانداری	۳۰ نفر	پرداخت ۷ ماه حقوق و مرایای معوقه	-
۸۱	۷۸/۵/۳۸	اصفهان	واحد های تولیدی	نامه کارگران به مطبوعات	-	انستیتو نفتی (اعتراض به قراردادهای موقت و تعدی و طرح طبقه بندی مشاغل)	-
۸۲	۷۸/۵/۳۸	اصفهان	چیت سازی	تجمع	۱۰ نفر	رفع بلاکهای (اعتراض به تخصیص اجزای دو ساله)	-
۸۳	۷۸/۵/۳۸	اصفهان	شهرداری	تجمع	-	پرداخت به موقع دستمزد	-
۸۴	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	کتابخانه های عمومی	تجمع کتابداران در مقابل شورای شهر	-	بازگشت به کار	-
۸۵	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	آسایش گاه	نامه کارکنان به مطبوعات	۷۰ نفر	پرداخت حق بیمه توسط کارفرما	-
۸۶	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	کفش گنج	تجمع در کارخانه	-	پرداخت حقوق معوقه	-
۸۷	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	شرکت پانفید گور رستندگی	اعتصاب	-	پرداخت ۲ ماه دستمزد و مرایای معوقه	-
۸۸	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	کارخانه چند ریزان	تجمع در مقابل فرمانداری	-	پرداخت ۱۲ ماه حقوق معوقه	-
۸۹	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	کارخانه پانفید گور رستندگی	تجمع در مقابل کارخانه و مراجعه به فرمانداری به مدت چند روز	۳۰ نفر	پرداخت حقوق معوقه، بازگشت به کار ۱۸۰ کارگر اخراجی	-
۹۰	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	انجمن صنفی کارگران میانین	گفت و گو با روزنامه کار و کارگر	-	بهبود شرایط کار، پرداخت حق بیمه توسط کارفرمایان	-
۹۱	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	میوه و تره بار	تجمع	-	پرداخت حقوق و اضافه کاری معوقه، حق مأموریت و حق باطن	-
۹۲	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	شهریاری	تجمع در محل شهرداری	-	پرداخت حقوق معوقه	-
۹۳	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	کارخانه رستندگی	تجمع در مقابل فرمانداری	-	پرداخت یک سال حقوق معوقه	-
۹۴	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	بازنشسته گان و مستوری بگیران	تجمع نمایندگان ۳۰ هزار بازنشسته و مستوری بگیر در مقابل اداره پست برای دومین روز متوالی	۳۰ نفر	پرداخت حقوق معوقه	-
۹۵	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	شرکت نفت	تجمع کارآموزان شرکت نفت	-	استخدام در شرکت نفت	-
۹۶	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	کمیسیون نفت	تجمع در مقابل شرکت نفت	-	(اعتراض به کسر حق بیمه اضافی کارها)	-
۹۷	۷۸/۵/۳۹	اصفهان	کمیسیون نفت	مراجعه به فرمانداری	-	اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، تشکیل شورای	-

شماره	تاریخ	شهر	محل	ملک و مدت	تعداد شرکت کننده	درخواست ها	نوع آید
۹۷	۷۸/۸/۸	اهواز	کارخانه بوله سازی	تجمع در مقابل استانداری	۵۰ نفر	پرداخت ۴ ماه حقوق میوه	-
۹۸	۷۸/۸/۸	آبدان	شرکت ملی پلاستیک و پخش فرآورده های نفتی	نامه به رئیس جمهور	۸۰۰ نفر	توقف طرح تبدیل نیروی کار	-
۹۹	۷۸/۸/۸	کاشان	شرکت ریسندگی و بافندگی	تخصن در کارخانه	-	پرداخت ۲ ماه دست مزد و مزایای حقوق	-
۱۰۰	۷۸/۸/۸	کاشان	شرکت ریسندگی و بافندگی	تخصن در کارخانه	۳۰۰ نفر	پرداخت ۲ ماه دست مزد و مزایای حقوق	-
۱۰۱	۷۸/۸/۸	بندر عباس	نیروگاه برق	اعتصاب غذا	۲۰۰ نفر	پرداخت حقوق و مطالبات میوه	-
۱۰۲	۷۸/۸/۸	ایلام	شهر داری	تجمع در محل شهرداری	۲۰۰ نفر	پرداخت ۲ ماه حقوق و مزایا	-
۱۰۳	۷۸/۸/۸	-	سازمان انرژی اتمی	نامه کارکنان به مطبوعات	۴۰۰ نفر	پرداخت چند ماه حقوق میوه	-
۱۰۴	۷۸/۸/۴	سلوج بلاغ	شرکت فراسا	تجمع در مصلاي شهر به مدت ۱۵ ساعت	-	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه	-
۱۰۵	-	هشتگرد	شرکت نواز و خانگی	تجمع در مقابل دفتر مرکزی شرکت در تهران	-	پرداخت حقوق میوه	-
۱۰۶	۷۸/۸/۸	هشتگرد	شرکت نواز و خانگی	تجمع در مقابل دفتر مرکزی شرکت در تهران	-	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه	-
۱۰۷	۷۸/۸/۸	ارومیه	شرکت سجاد	تخصن در مقابل استانداری و اداره کل کار	۸۴ نفر	بارگشت به کار (اعتراض به اخراج)	-
۱۰۸	۷۸/۸/۸	ساولج بلاغ	شرکت فراسا	راهپیمایی (به مسافت ۱۵ کیلومتر) تخصن در مقابل اداره کار	۵۰۰ نفر	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه، بازگشتی کارخانه	-
۱۰۹	۷۸/۸/۸	اهواز	(بازنشسته گان)	تجمع در مقابل استانداری	-	پرداخت حقوق میوه	-
۱۱۰	۷۸/۸/۱۲	تبریز	تراکتور سازی	اعتراض به مدت سه روز	-	افزایش دستمزد	-
۱۱۱	۷۸/۸/۱۶	اصفهان	(کارگران ساختمانی)	تجمع در مقابل اداره کار	۲۰۰ نفر	اشتغال (اعتراض به بی کاری)	-
۱۱۲	۷۸/۸/۱۶	اهواز	شرکت نفت	تجمع در مقابل در مقابل وزارت نفت در تهران	۶۰ نفر	استخدام در شرکت نفت	-
۱۱۳	۷۸/۸/۱۸	قزوین	شرکت فرش پارس	اعتصاب و بستن خانه	-	پرداخت حقوق و مزایای میوه	-
۱۱۴	۷۸/۸/۲۳	اهواز	کارخانه بوله سازی	تجمع کارآموزان در مقابل وزارت نفت در تهران	-	انابه کاری کارخانه، ۶ ماه حقوق میوه	-
۱۱۵	۷۸/۸/۲۳	تنگابن	شرکت خزر ساز	تجمع در مقابل وزارت نفت در تهران	۵۰۰ نفر	پرداخت ۸ ماه حقوق میوه	-
۱۱۶	۷۸/۸/۲۴	قائم شهر	نساجی طبرستان	تجمع در مقابل وزارت نفت در تهران	۲۰۰ نفر	پرداخت حقوق میوه	-
۱۱۷	۷۸/۸/۲۵	تهران	اداره آموزش و ورزش	تجمع	۵۰۰ نفر	برگزاری ریشی و اشیای هیات ها پیرای پیروزی مسکن تهران با پس	-
۱۱۸	۷۸/۸/۲۶	آبدان	شهرداری	تجمع	۲۰۰ نفر	پرداخت ۴ ماه حقوق میوه	-
۱۱۹	۷۸/۸/۲۷	چغپور خارک	پیمان کاری پارسا گلاد دریا	تجمع در مقابل ساختمان بخش ناری	-	پرداخت حقوق میوه	-
۱۲۰	۷۸/۸/۲۹	اهواز	شرکت نفت	تجمع کارآموزان در مقابل وزارت نفت در تهران	۶۰ نفر	استخدام در شرکت نفت	-
۱۲۱	۷۸/۸/۲۹	تهران	شرکت مترو	نامه به مطبوعات	۵۰ نفر	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه	-
۱۲۲	۷۸/۸/۲۹	تهران	اداره آب و خاک	تجمع	-	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه، بازگشت به کار	-
۱۲۳	۷۸/۸/۲۹	استنح	اداره آموزش و ورزش	تجمع خانواده های معلمان در مقابل خانه استان در	-	بارگشت به کار ۱۵ معلم اخراجی	-
۱۲۴	۷۸/۸/۲۹	ایلام	شرکت الباس باف	نامه به مطبوعات	-	بارگشت به کار کارگران اخراجی، انابه کاری کارخانه	-
۱۲۵	۷۸/۸/۲۹	نوشهر	کارخانه گرانبسنگ	اعتصاب به مدت یک هفته	-	پرداخت ۳ ماه حقوق میوه	-
۱۲۶	۷۸/۸/۲۹	تهران	کارخانه پارس آریز	نامه به مطبوعات	-	افزایش حقوق	-
۱۲۷	۷۸/۸/۲۹	مشهد	کلون بازتقسیم گان	نامه به مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی	-	پیوند شرایط کار	-
۱۲۸	۷۸/۸/۲۹	مشهد	واحد ۱۸۸ معابرات	نامه به مطبوعات	-	کل	-
۱۲۹	۷۸/۸/۲۹	کج	(ای کاران)	تجمع در میدان کرج	۳۰۰ نفر	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه، رفع بلاکشی	-
۱۳۰	۷۸/۸/۲۹	تهران	شرکت صنایع چوبی ایران	نامه به مطبوعات	-	بارگشت به کار (انابه کاری کارخانه)	-
۱۳۱	۷۸/۸/۲۹	تهران	کارخانه الباس ناس	تجمع در معوقه کارخانه	دها نفر	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه	-
۱۳۲	۷۸/۸/۲۹	نوشهر	کارخانه صنعتی خرم	اعتصاب	-	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه	-
۱۳۳	۷۸/۸/۲۹	ساره	شرکت عطاییه	تجمع در مقابل اداره کار	-	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه	-
۱۳۴	۷۸/۸/۲۹	ساره	شرکت عطاییه	تجمع در مقابل اداره کار	-	پرداخت ۲ ماه حقوق میوه	-

شماره	تاریخ	شهر	محل	نوع و مدت	تعداد شرکت کنندگان	درخواست ها	نوع آمار
۱۲۴	۷۸/۹/۱۳	قزوین	شرکت فرش کبالتان	تجمع در مقابل سازمان پزشکی پیشگیری تهران	۲۵۰ نفر	پرداخت ۸ ماه حقوق معوقه، بازگشایی	-
۱۲۵	۷۸/۹/۱۵	تهران	شرکت آب وفاضلاب	تجمع در مقابل شرکت (همراه با کارندهای شان)	-	لغو حکم تعلیلی معارضه زمانی	-
۱۲۶	۷۸/۹/۱۶	فرچک ورامین	اداره آموزش و پرورش	تجمع معلمان در مقابل فرمانداری	-	(اعتراض به عمل کرد تدارکی مسکن اداره آموزش و پرورش)	حمله نیروی انتظامی به تجمع کنندگان
۱۲۷	۷۸/۹/۲۱	اصفهان	نساجی بارش	گروگان گیری مدیرعامل و اعضای هیات مدیره	-	پرداخت حقوق معوقه	دخالت نیروی انتظامی
۱۲۸	۷۸/۹/۲۴	تهران	شرکت بهمن پلاستیک	اعتصاب	-	رفع مشکلات حقوقی و معیشتی	روندای رسیدگی
۱۲۹	۷۸/۹/۲۸	تهران	تیروری درپاشی	تجمع کارگران در مقابل اداره کار	۵۰ نفر	بازگشت به کار (اعتراض به اخراج)	-
۱۳۰	۷۸/۹/۲۸	اهواز	کارخانه خانه سازی	تجمع در مقابل کارخانه	۱۵۰ نفر	بازگشت به کار، بازگشایی کارخانه	-
۱۳۱	۷۸/۹/۲۸	تهران	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع در مقابل شعبه ۱۳ تامین اجتماعی	-	(اعتراض به نظریه کمی کارگران قراردادی، تعلیق با طرح بازگشته گیری پیش از مرید مشابهی سخت، و گذرای پیرا (رسانه های سازمان) به بخش خصوصی و کاهش تنبیه خدمات درمافی)	دخالت در گیری نیروی انتظامی با کارگران
۱۳۲	۷۸/۹/۲۸	پوشهر	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع در مقابل خانه کارگر	-	-	-
۱۳۳	۷۸/۹/۲۸	مازندران	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۳۴	۷۸/۹/۲۸	گلستان	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۳۵	۷۸/۹/۲۸	ریگان	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۳۶	۷۸/۹/۲۸	هریوگان	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۳۷	۷۸/۹/۲۸	اهواز	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۳۸	۷۸/۹/۲۸	ارومیه	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۳۹	۷۸/۹/۲۸	تبریز	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۴۰	۷۸/۹/۲۸	مشهد	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۴۱	۷۸/۹/۲۸	قزوین	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۴۲	۷۸/۹/۲۸	همدان	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۴۳	۷۸/۹/۲۸	رشت	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۴۴	۷۸/۹/۲۸	کرمان	(کارگران و بازگشته گان)	تجمع	-	-	-
۱۴۵	۷۸/۹/۲۹	اراک	پلاش گاه	تجمع	-	-	-
۱۴۶	۷۸/۹/۳۰	قائم شهر	نساجی طبرستان	نامه کارگران قرار دادی به رئیس جمهور	۴۰۰ نفر	بازخوداری از برای استخدام رسمی، پرداخت کامل حقوق	-
۱۴۷	۷۸/۹/۳۰	تنگابن	شرکت خزر	تجمع در خیابان و جلوگیری از عبور و مرور خودروها	۱۰ نفر	پرداخت کامل حقوق	-
۱۴۸	۷۸/۹/۳۰	اهواز	گروه صنعتی کاغذ پارس	نامه کارگران بوقت به مطبوعات	۵۰۰ نفر	استخدام رسمی، امنیت شغلی	-
۱۴۹	۷۸/۹/۳۰	نهمینان	شرکت پنبه نسوز	نامه به مدیریت	-	پرداخت حقوق معوقه	-
۱۵۰	۷۸/۹/۳۰	کرمانشاه	صنعت نفت	نامه شعار از کارگران به ۳۰ سال سابقه کار به مطبوعات	-	پرداخت حقوق معوقه، بازگشته گی پیش از مرید مشابهی سخت	-
۱۵۱	۷۸/۹/۳۰	اصفهان	کارخانه پارس	اعتصاب سه روزه	-	پرداخت ۴ ماه حقوق معوقه	-
۱۵۲	۷۸/۹/۳۰	جاده کرج	کارخانه ملبیران	تجمع در مقابل وزارت کار	۲۲۰ نفر	پرداخت یک سال و نیم حقوق معوق	-
۱۵۳	۷۸/۹/۳۰	قائم شهر	نساجی طبرستان	تجمع در مقابل کارخانه، تقاضای ارت	-	پرداخت حقوق معوقه	-
۱۵۴	۷۸/۹/۳۰	اردبیل	کارخانه بوتاکول تایر	تجمع کارگران اخراجی	-	بازگشت به کار	-
۱۵۵	۷۸/۹/۳۰	شهر ری	شرکت جواهریان	تجمع در مقابل فرمانداری	-	پرداخت حقوق معوقه	-
۱۵۶	۷۸/۹/۳۰	دروود	کارخانه سوله سازی	تجمع در مقابل فرمانداری	-	پرداخت در ۱۴ ماه حقوق معوقه	-
۱۵۷	۷۸/۹/۳۰	جاده کرج	ملبیران	تجمع در مقابل وزارت کار و تهران	-	پرداخت یک سال و نیم حقوق معوق	-
۱۵۸	۷۸/۹/۳۰	کلاردشت	شرکت گرانسنگ	تجمع در محل کارخانه	-	پرداخت ۳ ماه حقوق معوقه	-
۱۵۹	۷۸/۹/۳۰	کلاردشت	شرکت چوب کار	اعتصاب	-	پرداخت حقوق معوقه	-

وحدی رسیدگی

شماره	تاریخ	شهر	محل	شرح رویداد	تعداد شرکت کننده	در راستای	پی آمد
۱۲۰	۷۸/۱۰/۹	اصفهان	کارخانه سینما	اعتماد به روزه	-	پرواخذ حقوق دستمزد	وعدای رسیدگی
۱۲۱	۷۸/۱۰/۹	تهران	شرکت متمدن	نامه به مطبوعات	-	پرواخذ حقوق موقوفه	-
۱۲۲	۷۸/۱۰/۲۰	روان	شرکت کفش گنجینه	تجمع در مقابل کارخانه بهشت چاده	-	پرواخذ ۲ ماه حقوق موقوفه	وعدای رسیدگی
۱۲۳	۷۸/۱۰/۲۱	تهران	شرکت برق	تجمع در مقابل وزارت مسکن	-	حل مشکل مسکن	-
۱۲۴	۷۸/۱۰/۲۱	ساوجبلاغ	شرکت برق	تجمع در مقابل بانک صنعتی معدن در تهران	-	پرواخذ حقوق موقوفه	-
۱۲۵	۷۸/۱۰/۲۲	فروین	کارخانه کفش آزادگان	تجمع در مقابل بانک مسکن دارای	-	پرواخذ ۱۰ ماه حقوق موقوفه	وعدای رسیدگی
۱۲۶	۷۸/۱۰/۲۴	قزوین	کارخانه کفش ایران	تجمع در موعظه کارخانه زود و خود به مدیریت عامل	۸۰۰ نفر	(اعتراض به دستگیری رئیس شورا)	دخالت نیروی انتظامی و درگیری باکریگران
۱۲۷	۷۸/۱۰/۲۵	اهواز	کارخانه لوله سازی	تجمع در مقابل استان باری	صدها نفر	پرواخذ ۴ ماه حقوق موقوفه	-
۱۲۸	۷۸/۱۰/۲۵	اصفهان	نساجی بارش	اعتماد به روزه	-	پرواخذ حقوق	پیروزی کارگران
۱۲۹	۷۸/۱۰/۲۶	اهواز	شرکت سینما	اعتماد	۵۰۰ نفر	اولین دستمزد و مرایا، حل مشکل سرویس و بهبود وضع غذا	-
۱۳۰	۷۸/۱۰/۲۶	اصفهان	شرکت صنعتی پوپکا	اعتماد به روزه	-	پرواخذ حقوق موقوفه	-
۱۳۱	۷۸/۱۰/۲۷	تهران	شرکت متمدن	تجمع	-	پرواخذ حقوق موقوفه	پیروزی کارگران
۱۳۲	۷۸/۱۰/۲۷	لرستان	مجمع کشت و صنعت	اعتماد به روزه	-	پرواخذ حقوق موقوفه	-
۱۳۳	۷۸/۱۰/۲۷	آبادان	پالایشگاه	اعتماد به روزه	-	پرواخذ حقوق و مرایای موقوفه، اجرای طرح طبقه بندی، برگذار مدیریت عامل	-
۱۳۴	۷۸/۱۰/۲۸	ساوه	کارخانه چوب و صنعت	تجمع در مقابل فرمانداری	۴۰ نفر	اولین دستمزد، بازگشت به کار کارگران پرواخذ ای اخراجی، تغییر منزل کارگری شرکت	-
۱۳۵	۷۸/۱۰/۲۸	کرج	کارخانه جهان چیت	اعتماد	-	پرواخذ حقوق موقوفه	-
۱۳۶	۷۸/۱۰/۲۸	کازین	بازرسی گان	انتشار اطلاعیه	۱۴۰۰ نفر	اولین حقوق	-
۱۳۷	۷۸/۱۰/۲۸	زاهدان	شرکت پیام آفرین	نامه به مسئولان استان	-	پرواخذ ۸ ماه حقوق موقوفه	-
۱۳۸	۷۸/۱۰/۲۸	قم	فرمانداری	تجمع کارکنان در ساختمان استان دارای	-	پرواخذ سه ماه حقوق موقوفه، تجدید نظر در دادگاه	-
۱۳۹	۷۸/۱۰/۲۸	زندان	واحد های تولیدی	نامه کارگران به کمیسیون کار مجلس	-	تغییر سیاست و عمل کرد سازمان تامین اجتماعی	-
۱۴۰	۷۸/۱۰/۲۸	کرمین	دانشگاه پزشکی	تجمع کارکنان پیمان بر روی دانشگاه	-	امنیت شغلی	-
۱۴۱	۷۸/۱۰/۲۸	ارومیه	شرکت سینما	نامه به مطبوعات	-	حل مشکل مسکن	-
۱۴۲	۷۸/۱۰/۲۸	اصفهان	پیمارسازان (استبه) دانشگاه	تجمع پیمان در مقابل دفتر رئیس دانشگاه	۱۰ نفر	پرواخذ پن کلا	-
۱۴۳	۷۸/۱۰/۲۸	تنگابن	شرکت خزر خزر	-	-	به دست گرفتن کنترل کارخانه	-
۱۴۴	۷۸/۱۰/۲۸	کاشان	کارخانه های ریسندگی و بافندگی	تجمع در مقابل کارخانه	صدها نفر	پرواخذ حقوق موقوفه	-
۱۴۵	۷۸/۱۰/۲۸	اصفهان	کارخانه بافت ناز	راه پیمایی در شهر	-	پرواخذ حقوق و مرایای موقوفه	-
۱۴۶	۷۸/۱۰/۲۸	بندر خمینی	پالایشگاه پتروشیمی	اعتماد	۷۵۰ نفر	استخدام رسمی و با رفع تبعیض میان کارگران قراردادی و رسمی	وعدای رسیدگی
۱۴۷	۷۸/۱۰/۲۸	زندان	اداره آموزش و ورزش	تجمع اعتراضی معلمان و کارکنان	۲۵۰ نفر	پرواخذ حق مرخصی و پاداش	-
۱۴۸	۷۸/۱۰/۲۸	رشت	کارخانه الکتریک گیلان	تجمع در مقابل کارخانه	-	پرواخذ حق سهم	-
۱۴۹	۷۸/۱۰/۲۸	لردیل	شهرداری	تخص در مقابل ساختمان شهرداری	-	پرواخذ حقوق و مرایای موقوفه	پیروزی کارگران
۱۵۰	۷۸/۱۰/۲۸	زندان	کارخانه ایران ترانسفور	اعتماد	-	(اعتراض به سوء مدیریت)	وعدای رسیدگی
۱۵۱	۷۸/۱۰/۲۸	خوی	شهرداری	تجمع در مقابل ساختمان شهرداری	۲۰۰ نفر	پرواخذ حقوق موقوفه	وعدای رسیدگی
۱۵۲	۷۸/۱۰/۲۸	کاشان	کارخانه ریسندگی و بافندگی	تجمع	-	پرواخذ حقوق موقوفه	-
۱۵۳	۷۸/۱۰/۲۸	جاده کرج	کارخانه های مبله ران و تیج کار	تجمع در جاده وزارت کار	۵۰۰ نفر	پرواخذ دو سال حقوق موقوفه	-
۱۵۴	۷۸/۱۰/۲۸	فروین	کارخانه کفش آزادگان	تجمع در جاده استان دارای	-	پرواخذ حقوق موقوفه	-
۱۵۵	۷۸/۱۰/۲۸	تنگابن	کارخانه کفش خزر خزر	تجمع در جاده فرمانداری	-	بازگشت به کار	-
۱۵۶	۷۸/۱۰/۲۸	جاده قدیم کرج	گروه صنعتی ملی	سردادن شعار و درگیری با مدیریت عامل	۵۰ نفر	پرواخذ حقوق موقوفه	وعدای رسیدگی
۱۵۷	۷۸/۱۰/۲۸	اصفهان	پارچه بافی پارس فاستون	-	-	تغییر مدیریت (اعتراض به میزان بندی و پاداش)	-

شماره	تاریخ	شهر	محل	مکان و مدت	تعداد شرکت کننده	درخواستها	میانم
۲۰۸	۷۸/۷/۲۸	تهران	شهرداری	تجمع کارگران بازرید شده	صدها نفر	پژگشت به کار (اعتراض به بازرید جدید)	-
۲۰۹	۷۸/۷/۲۸	کرمشاه	پالایشگاه	تجمع کارگران به مطبوعات	-	پیر ناخست ۲ ماه حقوق معوقه	-
۲۱۰	۷۸/۷/۲۸	قزوین	شرکت فروش اگلاتان	تجمع در مقابل استان داری	۷۰۰ نفر	پیر ناخست ۲ ماه حقوق معوقه و عیدی	-
۲۱۱	۷۸/۷/۲۸	رویدار	شرکت کفش گنجه	پستن جاده به مدت ۵ ساعت	۵۰۰ نفر	پیر ناخست حقوق معوقه	-
۲۱۲	۷۸/۷/۲۸	اصفهان	کارخانه رحیم آده	اعتصاب	-	پیر ناخست حقوق معوقه	-
۲۱۲	۷۸/۷/۲۸	اصفهان	شرکت آریه ساب	تجمع در اداره کل تأمین اجتماعی	۱۵۰ نفر	پیر ناخست حقوق و مزایای معوقه، حق بیمه	-
۲۱۳	۷۸/۷/۲۸	اصفهان	گروه صنعتی سلی	تجمع در جلو کارخانه و پستن جاده	صدها نفر	پیر ناخست ۲ ماه حقوق معوقه	-
۲۱۴	۷۸/۷/۲۸	چابده قنیم کرج	شرکت چوب و صنعت	تظاهرات و تجمع در مقابل فرمان داری	-	پیر ناخست ۵ ماه حقوق معوقه، برای معوقه حق ایاب و ذهاب، عیدی و پاداش	-
۲۱۵	۷۸/۷/۲۸	ساره	کارخانه آبرسرا	تجمع در مقابل اداره دادگستری	۱۰۰ نفر	پیر ناخست حقوق معوقه، ادامه کاری کارخانه	-
۲۱۶	۷۸/۷/۲۸	اصفهان	کارخانه سیمین	اعتصاب	-	پیر ناخست حقوق معوقه	-
۲۱۷	۷۸/۷/۲۸	اصفهان	شرکت واحد آب و برق	اعتصاب	-	پیر ناخست عیدی و پاداش	-
۲۱۸	۷۸/۷/۲۸	مازندران گلستان	اداره آموزش و پرورش	تجمع همکاران در مقابل انتظار مجلس	۲۰۰ نفر	پیر ناخست حقوق معوقه، استعزام رسمی	-
۲۱۹	۷۸/۷/۲۸	هرمزگان	کشتی سازی خلیج فارس	تجمع به مدت ۳ روز	-	انرا پیش دست زدها اجرای طرح طلبا بندی مشاعلی	-
۲۲۰	۷۸/۷/۲۹	تهران	(کارگران)	تجمع در مقابل مجلس	۳۰۰۰ نفر	لغو صورتی مجلس سنی بر معافیت کارگرهای کوچک از شمول قانون کار	-
۲۲۱	۷۸/۷/۲۹	رشت	آسانسور سازی گیلان	تجمع در مقابل بانک صنعتی معدن	-	پیر ناخست حقوق معوقه	-
۲۲۲	۷۸/۷/۳۰	تهران	شهر داری منطقه یک	تجمع کارگران بیمانی در مقابل شهرداری	-	پژگشت به کار (اعتراض به اخراج)	-
۲۲۳	۷۸/۷/۳۰	رشت	کارخانه جوارب	تجمع کارگران اخراجی	-	پژگشت به کار	-
۲۲۴	۷۸/۷/۳۰	تهران	(کارگران)	تجمع	-	لغو صورتی مجلس سنی بر معافیت کارگرهای کوچک از شمول قانون کار	-
۲۲۵	۷۸/۷/۳۰	مشهد	(کارگران)	تجمع	-	-	-
۲۲۶	۷۸/۷/۳۱	ایهر	(کارگران)	تجمع	-	-	-
۲۲۸	۷۸/۷/۳۱	مستمان	(کارگران)	تجمع در مقابل فرمان داری	-	-	-
۲۲۹	۷۸/۷/۳۱	جاده کرج	کارخانه سلبیران	پستن جاده	۲۰ نفر	پیر ناخست ۲ ماه حقوق معوقه	-
۲۳۰	۷۸/۷/۳۱	خرم آباد	اداره آموزش و پرورش	تجمع معلمان در مقابل اداره آموزش و پرورش	صدها نفر	پیر ناخست حقوق معوقه	-
۲۳۱	۷۸/۷/۳۱	لرستان	اداره آموزش و پرورش	تجمع معلمان در مقابل استان داری	۵۰ نفر	پیر ناخست حقوق معوقه	-
۲۳۲	۷۸/۷/۳۲	کرمشاه	کارگاهها، تانکها، کارگران ساختمانی	تجمع در مقابل خانه کارگر و سر دادن شعار	-	لغو صورتی مجلس سنی بر معافیت کارگرهای کوچک از شمول قانون کار	-
۲۳۳	۷۸/۷/۳۲	ساری	(کارگران)	تجمع در مقابل استان داری	-	-	-
۲۳۴	۷۸/۷/۳۲	رشت	(کارگران)	راه پیمایی	-	-	-
۲۳۵	۷۸/۷/۳۴	ارومیه	پیشویی	تجمع در استان داری	۳۰ نفر	پژگشت به کار، سینه بیکاری	-
۲۳۶	۷۸/۷/۳۵	تنگابین	شرکت خزر	تجمع در جاده تنگابین	-	پیر ناخست حقوق معوقه	-
۲۳۷	۷۸/۷/۳۶	همدان	(کارگران)	تجمع	-	لغو صورتی به مجلس سنی بر معافیت کارگرهای کوچک از شمول قانون کار	-
۲۳۸	۷۸/۷/۳۸	تهران	(کارگران)	تجمع در جلو مجلس	هزاران نفر	-	-
۲۳۹	۷۸/۷/۳۸	ایلام	شرکت نصر	تجمع	-	پیر ناخست حقوق و مزایای معوقه، حق باهر ریت	-
۲۴۰	۷۸/۷/۳۸	جاده کرج	کارخانه سلبیران	پستن جاده	۱۵۰ نفر	پیر ناخست ۲ ماه حقوق معوقه	-
۲۴۱	۷۸/۷/۳۸	تهران	تفانی مسکن کارگران راه آهن	تجمع در مقابل ساختمان قوه قضائیه	۴۰ نفر	پژگشت به کار، زمین های متعلق به تعدادی	-
۲۴۲	۷۸/۷/۳۸	شهری	کارخانه چای جهان	تجمع در خانه کارگر	۴۰ نفر	اعتبات قتل (اعتراض به اخراج ها)	-
۲۴۳	۷۸/۷/۳۸	بروجرد	کارخانه نساجی	اعتصاب و تجمع در مقابل کارخانه	۲۰۰۰ نفر	انرا پیش دست زدها رفع تبعیض در مورد طبقه بندی مشاعلی	-
۲۴۴	۷۸/۷/۳۸	-	شرکت آبرگاه	اعتصاب و تجمع در محل کارخانه	۸۵ نفر	پیر ناخست ۲ ماه حقوق و مزایای معوقه	-

(دنیاله در صفحه ۳۵)

کار کودکان،

کیفر خواستی علیه نظام سرمایه داری

بابک مشتاق

کودکان، ربودن کودکان برای فروش اعضای مورد نیاز بدن آنها، کودکان بی سرپرست و خیابانی، کودکان بزه کار و غیره موارد بسیار مهمی هستند که پرداخت تفصیلی به همه آنها در این جستار امکانپذیر نیست، اما من سعی می‌کنم در ارتباط با مورد مشخص ایران و عملکرد جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری حاکم بر کشور، خطوط عمده بحث را بیان کنم؛ باشد که این مهم، در ابعادی گسترده‌تر از سوی همه فعالین جنبش کارگری و جنبشهای مدنی آزادیخواه و برابری طلب پی گرفته شود.

آمار اشتغال کودکان در ایران:

برطبق داده‌های سایت سازمان «کارزار جهانی علیه کار کودک» در اینترنت، در سال ۱۹۹۸ جمعیت ایران حدود ۶۶ میلیون نفر بوده که از میان آنها سی میلیون و ۳۷۵ هزار نفر زیر ۱۸ سال سن داشته‌اند. این منبع خاطر نشان می‌کند که حدود ۴۱۰ هزار نفر از جمعیت سنی ۱۰ تا ۱۴ ساله در ایران بکار اشتغال دارند.

برطبق آمار سایت سازمان یونسف (صندوق کودکان سازمان ملل) در اینترنت از حدود ۶۶ میلیون جمعیت ایران در سال ۹۹ تعداد هفت میلیون و ۲۸۳ هزار نفر زیر پنج سال و تعداد سی میلیون و ۳۷۵ هزار نفر زیر ۱۸ سال سن داشته‌اند. این نهاد معتبر بین‌المللی پس از ذکر ارقامی نظیر مرگ سالیانه ۴۶ هزار کودک زیر پنج سال بخاطر بیماریهای پیش پا افتاده و ... و نیز ذکر این مسئله که ۱۰ درصد کودکان ایران در هنگام تولد، کم وزن بدنیا می‌آیند و ۶۵ درصد کودکان از هیچ مکمل ویتامین استفاده نمی‌کنند، خاطر نشان می‌سازد که ۱۷ درصد پسران و ۱۹ درصد دختران ایران که در سنین تحصیلی دوره ابتدایی هستند، در مدارس مذکور نام نویس نکرده‌اند. حال آنکه به گفته یونسف، کشوری مثل کوبا (که از لحاظ ثروتهای طبیعی به پای ایران نمی‌رسد) ۱۰۰ درصد کودکان در مدارس تحصیل می‌کنند. اکنون پرسش این است که ۱۷ درصد پسران ۶ تا ۱۱ ساله (دوره ابتدایی آموزش) و یا ۱۹ درصد دختران سنین مذکور که درس نمی‌خوانند چکار نمی‌کنند؟ مسلماً عدم توانایی مغزی و فیزیکی بخش بسیار کوچکی از کودکان نمی‌تواند این غیبت دو رقمی را توجیه کند. پاسخ، ساده است، کودکان مذکور یا کار می‌کنند و یا بدلیل عدم توانایی خانواده تهیدست‌شان برای تأمین مخارج

سرمایه‌داری، بدون بهره‌کشی انسان از انسان، بدون تلاش برای کسب سود بیشتر و بدون تقلا برای گسترش دامنه انباشت معنی‌ای ندارد. با این همه برخی از عملکردهای این نظام بیش از همه خوی استثمارگر آنرا به نمایش می‌گذارند و ولع سیری ناپذیرش به کسب سود بیشتر حتی به بهای زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی مورد ادعای آن را برملا می‌سازند. از آن جمله‌اند کار و استثمار کودکان که می‌توان بدان بردگی نوین هزاره سود نام نهاد. بر طبق آمار سازمان جهانی (ILO) در حال حاضر ۲۵۰ میلیون کودک زیر ۱۴ سال در کشورهای مختلف جهان بکار اشتغال دارند. قاره آسیا با ۵۱ درصد بیشترین تعداد کارگران خرسال را در خود جای داده است. در همین راستا کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل در سخنان افتتاحیه خویش در کنفرانس جهانی اخیر زنان - که از تاریخ ۵ تا ۱۰ ژوئن ۲۰۰۰ در مقر این سازمان در نیویورک برگزار شد - گفت که ۱۱۰ میلیون نفر از کودکان جهان که به سن ورود به مدرسه رسیده‌اند، از تحصیل محروم هستند که دو سوم آنها را دختران تشکیل می‌دهند. این تازه، آمار نهادهای بین‌المللی مذکور است و الا همه ما می‌دانیم که در بسیاری از ممالک جهان سوم، انبوهی از کودکان - حتی به رغم تحصیل در مدرسه - در تمام سال و یا در فصولی از آن بکار اشتغال دارند. در بسیاری از کشورها اکثریت جمعیت در روستاها زندگی می‌کنند و همگان می‌دانند که چقدر از فعالیت‌های کشاورزی، دامداری و صنایع سنتی در روستاها بر دوش کودکان و نوجوانان قرار دارند.

به همین خاطر در یک دهه اخیر کارزار وسیعی از سوی اتحادیه‌های کارگری، تشکلهای زنان، طرفداران محیط زیست و نهادهای مدافع حقوق بشر براه افتاده تا ضمن برملا کردن حقایق مربوط به فقر و زجر و کار کودکان؛ دولتها، کمپانیها و صاحبان سرمایه را برای خودداری از استثمار کودکان، تحت فشار قرار دهند و مقابله نامهای بین‌المللی متعددی را برای کاهش رنج و حرمان کودکان و لغو و محو اشتغال آنها به تصویب رسانند.

اصولاً در این موضوع مشخص، جنبه‌های گوناگونی از این ناهنجاری مشتمل کننده را می‌توان مورد بررسی قرار داد. موضوعاتی از قبیل: کار غیرقانونی کودکان زیر ۱۵ سال؛ حقوق و شرایط کاری ویژه نوجوانان کارگر (سنین ۱۵ تا ۱۸)؛ بردگی، خرید و فروش، اجاره و بیگاری کودکان، سوء استفاده جنسی و آزار فیزیکی و روانی در محیط‌های کار، تجارت سکس

آموزش فرزندان، خانه‌نشین شده‌اند (البته اگر کار خانگی بپز و بشور و بدوز را کار حساب نکنیم).

در بالا مشاهده شد که حدود نیم میلیون کودک در سنین ۱۰ تا ۱۴ در ایران مشغول بکار هستند، حال اگر ۱۷ تا ۱۹ درصد کودکان دوره ابتدایی را که به مدرسه نمی‌روند را هم اضافه کنیم، در خواهیم یافت که رسماً دو سه میلیون کودک زیر ۱۴ سال در کشور ما مشغول کارهای ناخواسته، زجرآور و مضر برای سلامتی، آتیه و سعادت آنها می‌باشند. خود رژیم اسلامی و مقامات گوناگون آن و نیز جراید و صاحب نظران داخل کشور آمارهای متفاوتی را ارائه می‌دهند. این رژیم در سال ۱۳۷۵ در ارتباط نفوس و مسکن، دست به یک سرشماری عمومی زده بود که بدلیل پرداختن به بسیاری از جزئیات معمولاً مورد رجوع بسیاری از کارشناسان و نویسندگان جراید بوده است. با این همه، جمع‌بندیهای متفاوتی از این سرشماری عمومی در زمینه میزان اشتغال کودکان استخراج شده است.

مثلاً سعید مدنی در مقاله «دستهای کوچک و چالاک» می‌نویسد: «براساس نتایج بدست آمده از سرشماری عمومی ۱۳۷۵ از ۶۰ میلیون نفر جمعیت کشور ۲۳/۷ میلیون نفر را افراد کمتر از ۱۵ سال تشکیل داده‌اند. ۱۲/۱ میلیون نفر این جمعیت، پسران و ۱۱/۶ میلیون نفر دختران هستند ... بیش از ۶۰ درصد جمعیت کمتر از ۱۵ سال در شهرها و مابقی در مناطق روستایی زندگی می‌کنند.» وی می‌افزاید: حدود یک میلیون و ۷۵۴ هزار نفر جمعیت ۶ تا ۱۴ سال کشور به مدرسه نمی‌رفته‌اند، که تبعاً بخش بزرگی از آنها احتمالاً کار می‌کنند. اما فاطمه قاسم‌زاده در مقاله‌ای تحت عنوان: «کودکان کار» می‌نویسد: «براساس آمار سرشماری ۱۳۷۵ بیش از ۴ درصد جمعیت شاغل کشور را گروه سنی ۱۰ تا ۱۴ سال تشکیل می‌دهند. براساس همین آمار کل جمعیت شاغل کشور ۱۴/۵ میلیون نفر است که ۴ درصد آن حدود ۶۰۰ هزار نفر می‌شود. البته کودکان زیر ۱۰ سال نیز به کار اشتغال دارند که در این آمار محاسبه نشده است.» ولی درست در نقطه مقابل جمع‌بندی فاطمه قاسم‌زاده در مقاله فوق‌الذکر، عباس عبدی در نوشته‌ای تحت عنوان: «تحلیلی بر روند کار کودک در ایران» می‌نویسد: «تعداد شاغلین گروه سنی ۱۰ تا ۱۴ سال از ۳۴۴ هزار نفر در سال ۱۳۳۵ به حدود ۲۶۵ هزار نفر در ۱۳۷۵ کاهش یافته است ولی برای گروه سنی ۱۵-۱۹ سال از ۶۱۳ هزار نفر در سال ۱۳۳۵ به یک میلیون و ۱۸۱ هزار نفر افزایش یافته است.» در همین راستا، شهریار شمس - مستوفی در نوشته کوتاهی با عنوان «کودکان خیابان» می‌نویسد: «آمارهای رسمی نشان می‌دهد حدود ۱/۳ درصد کودکان بین ۱۴-۶ سال بکار اشتغال دارند و به مدرسه نمی‌روند، این رقم در مناطق روستایی ۲/۴ درصد و در مناطق شهری ۰/۵ درصد است» معمولاً تمرکز اکثر تحلیل‌های مربوط به اشتغال کودکان در ایران، به روی آن بخش از کودکانیست که به رغم قرار داشتن در سنین مدرسه، تحصیل نمی‌کنند، حال آنکه واقعیات جاری در کشور ما نشان می‌دهند که بسیاری از کودکان و نوجوانان مدرسه رو نیز در کنار تحصیل بطور نیمه وقت و یا در ایام تعطیلات در رشته‌هایی همچون کشاورزی، دامداری، قالیبافی، صنوف کوچک، دستفروشی، روزنامه و آدامس فروشی و ... بکار اشتغال دارند، منتها از آنجا که بسیاری از این مشاغل، خانگی و یا خانوادگی هستند، به چشم نمی‌آیند و یا طبق مصوبات رژیم شامل قانون کار و عهدنامه حداقل سن کار نمی‌شوند،

این موضوعیست که اینک به آن می‌پردازیم.

کار کودک و قوانین حکومتی:

در ایران برای نخستین بار (تحت فشار جهانی و مبارزات و مطالبات طبقه کارگر که در دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ تجارب گرانقدری از خود بجا گذاشته بود) چیزی بنام قانون کار بطور مستقل در سال ۱۳۳۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در آن قانون، کار اطفال کمتر از ۱۲ سال ممنوع شد که البته جز در مؤسسات دولتی و بزرگ، عملاً اجرا نشد. و تنها از سال ۱۳۴۸ بدلیل بهبود اوضاع اقتصادی محصول پمپاژ در آمد نفتی و البته فشار نهادهای بین‌المللی، به وزارت کار دستور داده شد که برای اجرای این بند از قانون تلاش بیشتری صورت دهد. همین قانون بند دیگری نیز داشت که به موجب آن مشاغل و کارگاههای خانوادگی از شمول قانون کار و از جمله محدودیت سنی اشتغال کودکان معاف بودند و بنابراین فقط شامل مؤسسات و مشاغل دولتی و خصوصی (غیر خانوادگی) می‌شد. بعد از انقلاب، جمهوری اسلامی حتی تا سال ۱۳۶۹ تغییری در قانون مربوط به منع کار کودکان زیر ۱۲ سال ایجاد نمود. تا اینکه در این سال آنهم با دخالت «مجمع تشخیص مصلحت نظام» سن اشتغال به کار ۱۵ سال شد و ماده ۷۹ قانون کار جمهوری اسلامی را شکل داد. با این همه، بند مربوط به معافیت کارگاههای خانوادگی کماکان پا برجا ماند. یعنی کودکان ۵ تا ۱۵ سال در صورت کار در مزارع، دامداریها، مغازه‌ها و کارگاههای تولیدی و یا خدماتی خانوادگی، نه تنها از ادامه کار و بیگاری بازداشته نمی‌شوند، بلکه اصلاً مشمول قانون کار نیز محسوب نمی‌گردند. در همین راستا یعنی معافیت از شمول قانون کار، مجلس پنجم در تاریخ ۲۷ فوریه ۲۰۰۰ بند مربوط به معافیت کارگاههای زیر سقف پنج نفر از شمول همین قانون کار را به تصویب رساند. بگذریم که تصویب قانون منع اشتغال کودکان زیر ۱۵ سال هم جنبه صوری دارد و بدلیل تعهدات رژیم در قبال کنوانسیونهای سازمان جهانی کار صورت گرفته است. بر طبق کنوانسیون ۱۹۷۳ اشتغال کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع و مشمول مجازات بین‌المللی می‌شود. همچنین ILO در ۱۷ ژوئن ۱۹۹۹ کنوانسیون C182 خود را در ۱۶ ماده به تصویب رساند که عنوان آن «مقاله نامه مربوط به بدترین اشکال کار کودک» می‌باشد و ظاهراً رژیم اسلامی نیز آنرا امضاء نموده است. این عهدنامه ضمن تأکید مجدد بر منع کامل کار کودکان زیر ۱۵ سال، خاطر نشان می‌کند که از دیدگاه سازمان جهانی کار، کودک به کسی اطلاق می‌شود که زیر ۱۸ سال داشته باشد از اینرو همه اشکال خشن و زیان‌آور کار از قبیل: بردگی، بیگاری، اجاره دادن کودک، بکارگیری کودکان در تجارت سکس، آزار جنسی و جسمی کودکان در اماکن کار، آندسته از مشاغل که سلامت فیزیکی و روانی کودک را بخطر می‌اندازند، تولید و توزیع موادمخدر، دخالت دادن کودکان در منازعات مسلحانه و ... به شدت ممنوع گشته‌اند. موارد فوق‌الذکر شامل کلیه کودکان زیر ۱۸ سال می‌شوند. به همین خاطر در قانون کار جمهوری اسلامی (ماده ۸۰ و دیگر موارد) به مسئله کارگران نوجوان ۱۵ تا ۱۸ ساله می‌پردازد که مشمول مقررات ویژه‌ای هستند. از جمله معاینه پزشکی سالیانه توسط سازمان تأمین اجتماعی، منع شب‌کاری، منع اضافه‌کاری (نباید از ۴۴ ساعت در هفته بیشتر باشد) حق نیم ساعت کمتر کار کردن نسبت به کارگران بزرگسال و منع اشتغال در کارهای سخت و زیان‌آور. اینکه این حقوق ویژه چگونه توسط بازرسین وزارت کار رصد می‌شوند و چند درصد از آنها اجرا می‌شوند، بماند. بعلاوه در همه جای جهان، کارفرمایان در

جستجوی کارگر ارزان و خاموش است که به سراغ کودکان می‌آیند، والا هر جا مقررات بیمه و قانون را در برابر خود ببینند، از آن فرار کرده یا به اشکال زیر زمینی رو می‌آورند و یا به ناگزیر تن به اشتغال بزرگسالان می‌دهند. بنابراین فاجعه اصلی پدیده‌ای بنام کار کودک در ایران نه در دوره سنی ۱۵ سال تا ۱۸، بلکه در سنین زیر ۱۵ سال نهفته است. یعنی جایی که صدها هزار و احتمالاً چند میلیون کودک بجای آنکه فرصت پرورش به آنها داده شود و از آموزش حداقل برخوردار گردند، مجبورند در مزرعه و کارگاه، در بیابان و خیابان، دروان «طلایی» کودکی را در جهمی از رنج و کار و تحقیر و شکنجه سپری کنند. به گوشه‌هایی از این جهنم نگاهی بیاندازیم.

کودکان قالیباف:

بر طبق گزارش مقامات رژیم اسلامی، در ایران حدود ۸ میلیون نفر در بخش‌های مختلف صنعت و تجارت فرش دستباف اشتغال داشته و یا بنوعی با آن درگیر هستند. این البته بدین معنا نیست قالیبافی تنها شغل و یا ممر درآمد افراد درگیر باشد. مثلاً در روستاها، عموماً در کنار دامداری و کشاورزی، این فعالیت اقتصادی دنبال می‌شود.

کارفرمایان صنعت فرش هم بخاطر سودآور بودن کار کودکان و هم بخاطر پائین آوردن هزینه تولید جهت تضمین رقابت قالی‌ها ایرانی در برابر رقبا در بازارهای بین‌المللی، عموماً ترجیح می‌دهند که از نیروی کار کودکان سنین ۶ تا ۱۵ استفاده کنند. آنهم در اشکالی از کار که به بردگی و بیگاری شبیه است در دخمه‌هایی کم نور، نمود و مضر برای سلامتی کودکان و بدور از هر گونه نظارت و بازرسی.

در رابطه با این شرایط فاجعه‌بار، روزنامه «صبح امروز» در شماره ۲۳ فوریه ۲۰۰۰ گزارش تکان دهنده‌ای را در مورد کارگاه‌های قالیبافی در یکی از روستاهای اطراف قم منتشر کرده است. در این گزارش گفته می‌شود. کارفرمایان با مشارکت دلالان انسان، کودکان خردسال را از اطراف و اکناف کشور از خانواده‌هایشان اجاره می‌کنند، مبلغ اجاره بین ۲۰ تا ۱۵۰ هزار تومان در سال در نوسان است. عباس‌زاده مالک یک قالیبافی در قم که ظاهراً فقط بزرگسالان را استخدام می‌کند به خبرنگار روزنامه مذکور می‌گوید: «در ۱۶ سال گذشته بسیاری از صاحبان کارگاه‌ها، دلال‌ها را روانه روستاهای شمال ایران، زنجان و همدان کرده‌اند تا کودکان ۸ تا ۱۶ ساله را از خانواده‌هایشان اجاره کنند. آنها در ازای پرداخت چند ده هزار تومان به والدین کودکان، هزینه خوراک و زندگی این کودکان را بعهده دارند و صد البته تنبیه بدنی کودکان و سوء استفاده جنسی از دختران بخشی از عملکرد کارفرمایان است.»

يك آخوند که جانشین مدیر کل روابط اجتماعی در اداره بهداشت استان قم است می‌گوید: «در این ارتباط یکی دو پرونده وجود داشت که ما پس از تحقیق به یاری دادگاه، کودکان را به والدین‌شان برگردانیم، البته مشکلات کماکان وجود دارند.»

اما واقعیات جاری نشان می‌دهند که ابعاد فاجعه به مراتب از حد چند خلاف فروتنتر است. حقایق را از زبان خود کودکان قالیباف بشنویم: «الف. ک از روستائی در صومعه سرا که چهار ماه است که در یکی از روستاهای قم کار می‌کند. خبرنگار با او این سؤالات را در میان می‌گذارد: س- دلالی که تورا اینجا آورد چقدر دریافت کرد؟ ج- نمی‌دانم، س- چقدر خانواده تو دریافت

کرد؟ ج- بیست هزار تومان، س- آیا کارت مشکل است یا آسان؟، ج- خیلی سخت، س- آیا هیچ تفریحی داری؟، آیا سینما می‌روی؟ ج- من هرگز به سینما نرفته‌ام، س- آیا تو دوست داری کار کنی یا درس بخوانی؟، ج- حالا حالا باید اینجا کار کنم، س- در چهار ماهی که اینجا کار می‌کنی آیا کسی به دیدن تو آمده؟، ج- نه هیچکس.

ف. م. از شاندزمن شمال. س- چند سال داری؟ ج- ۱۳ سال، س- چه مدته که اینجا کار می‌کنی؟، ج- ۳/۵ ماه، س- چقدر دلال تو دریافت کرد؟، ج- ۳۰ هزار تومان، س- آیا والدین ات برای ملاقات تو آمده‌اند؟، ج- تا امروز که نیامده‌اند، س- آیا تو خودت می‌خواستی اینجا بیایی؟ ج- نه آنها به زور مرا فرستادند، س- آیا از زمانیکه اینجا کار میکنی، مریض شده‌ای؟، ج- بله یکبار تب زرد گرفتم، س- آیا دختر بچه‌های دیگری مثل تو در اینجا کار می‌کنند؟، ج- بله اینجا خیلی‌ها هستند درست خلاف جهت خیابان زینبیه ۲۰ بچه در یک کارگاه کار می‌کنند، س- آیا آنها کارشان را دوست دارند؟، ج- نه آنها کتک می‌خورند ولی مجبورند بخاطر پولی که والدین شان دریافت کرده‌اند، بمانند. س- قبلاً کجا کار میکردی؟، ج- من در زنجان بودم، س- از کی تا کی کار می‌کردی؟ ج- از سه صبح تا ۱۱-۱۲ شب، س- آیا هرگز کتک خورده‌ای؟، ج- بله اغلب کارفرما یکبار سرم را شکست، جای زخم هنوز باقیست، س- وقتی سرت شکست آنها ترا به دکتر بردند؟، ج- نه، س- حالا اینجا چند ساعت کار می‌کنی؟، ج- از ۶ صبح تا ۶ عصر.»

روزنامه صبح امروز سپس از قول «حاج رضا محمدی» مدیر اتحادیه تولید کنندگان قالی در قم می‌گوید: «این رویداد جدیدی نیست من خودم شاهد بودم بعضی از کارفرمایان بچه‌ها را تا ۱۲ شب و حتی دیرتر وادار بکار می‌کردند. محمدی می‌افزاید: اتحادیه هیچ اختیاری برای بازرسی این کارگاه‌ها و بازجویی صاحبان آنها ندارد. کارفرمایان فقط جهت دریافت مجوز و یا وام به اینجا می‌آیند. ما برای سال‌های متمادی ماجرا را به اداره کار استان گزارش کردیم اما اقدامی صورت نگرفت.» در همین رابطه خانم فاطمه قاسم‌زاده طی مقاله‌ای در شماره ۷ «اندیشه جامعه» می‌نویسد: «در گزارشی از یک کارگاه قالی‌بافی در خوی، سن کودکان ۷ تا ۱۵ سال بوده است که روزی ۱۲ ساعت در شرایط نامناسب از نظر نور و هوا بکار مشغول بوده‌اند. اخباری که گاه با هدف تشویق کودکان قالی‌باف در جراید منتشر شده نشان دهنده سن کم و کار دشوار این کودکان است. در سال ۷۱، یک دختر ۹ ساله مقام اول بافندگی فرش را کسب کرد. در سال ۷۴ یک دختر ۱۲ ساله از ورامین در مدت ۸ ماه بافت یک فرش ۱۷ متری را به پایان رساند. در سال ۷۴ یک کودک ۵ ساله لرستانی یک استاد بافت شهر شناخته شد.» (خبرنامه انجمن حمایت از حقوق کودکان شماره سه)

کودکان خیابانی:

کودکان «خیابانی» کودکانی هستند که در میادین شهرها از طریق دستفروشی، روزنامه‌فروشی، گل‌فروشی، ماشین شوئی، فروش آدامس و سیگار و... در سرمای زمستان و گرمای تابستان از بام تا شام در جستجوی مشتری و تهیه لقمه نانی برای خود و خانواده‌های تهیدست‌شان، رنج و کار را توأمان به نمایش می‌گذارند.

این دسته از کودکان به دو بخش تقسیم می‌شوند: ۱- کودکانی که دارای «خانواده و کاشانه» هستند و شب محلی برای خواب و استراحت دارند.

شماری از این کودکان حتی در حین تحصیل اقدام به «کارهای خیابانی» می‌کنند. ۲- کودکانی که «بی‌سرپرست و یا بد سرپرست» خوانده می‌شوند و معمولاً بی‌سرپناه (Homeless) هستند و محل خوابشان در پارکها، خرابه‌ها، زیرپل‌ها، ترمینال‌ها و ... است. در ارتباط با همین بخش از کودکان، سال گذشته روزنامه همشهری فاش نموده بود که فقط در تهران ۶۰۰۰ کودک بی‌خانمان زندگی می‌کنند. رژیم اسلامی از مدتی پیش، با ایجاد دو مرکز، یکی با نام «خانه سبز» برای پسران و دیگری بنام «خانهٔ ریحانه» نسبت به گسترش این پدیده واکنش نشان داده اما این دو خانه - صرفنظر از کیفیت آنها - تنها ظرفیت ۲۰۰ - ۳۰۰ نفر را دارند و ایداً قادر به مدرسانی به انبوه کودکان بی‌خانمان و یا بی‌سرپرست نیستند. خود این پدیده در عین حال سبب بروز سایر ناهنجاری‌های اجتماعی و سوء استفاده از کودکان در کارهایی از قبیل: قاچاق و توزیع موادمخدر، تگدی، سرقت و تجارت نجومی سکس و پدوفیلیسم (بچه‌بازی) می‌شود. امروزه حتی روزنامه‌های تحت سانسور جمهوری اسلامی نیز اعتراف می‌کنند که دلالت تجارت روسپی‌گری بطور گسترده‌ای در حال کشیدن پای دختران و حتی پسران خردسال به منجلاب فحشا هستند. در این زمینه ایران زیر سلطهٔ رژیم اسلامی حتی گوی سبقت را از کشورهای غربی - - که معمولاً آنها را به فساد و هرزه‌گی متهم می‌کند- نیز روده است. چرا که در همهٔ کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری علیرغم رواج فحشاء، به شدت با روسپی‌گری کودکان زیر ۱۸ سال و هرگونه رابطه جنسی بزرگسالان با خردسالان مقابله می‌شود. اما در ایران به یمن حاکمیت قوانین «شرع»، فحشای اسلامی و پدوفیلیسم در انواع گوناگون آن توجیه مذهبی می‌شود. بر طبق قوانین این رژیم، دختران از سن ۹ سالگی و پسران از سن ۱۵ سالگی به بلوغ می‌رسند و ازدواج آنها چه از نوع موقت و چه نوع از دائمی، هیچ منع شرعی ندارد. تعدد زوجات و «حرمسرای شرعی ۴۰ صیغه» برای مردان، اجارهٔ ساعتی، روزانه و ماهانه دختر بچه‌ها و زنان (با وساطت یک آخوند، که این روزها از قبل میانجیگری در تجارت سکس، درآمد خوبی دارند)، آزادی صیغه و ازدواج بزرگسالان و کهنسالان با کودکان و نوجوانان، همه و همه محیطی را فراهم می‌کنند تا فوج فوج کودکان فقیر و بیشتر از همه کودکان خیابانی در منجلاب فحشاء فرو غلتند.

بعلاوه کار کودک در شرایطی که هنوز شخصیت و آگاهی نسبی او شکل نگرفته بدلیل گسست از دنیای کودکی و پا گذاشتن در محیط‌هایی سرشار از ترس، ناامنی و خشونت، او را در معرض انواع بزهکاریها قرار می‌دهد بی‌آنکه خانوادهٔ درمانده، نظام استثمارگرانه و حکومت ضد مردمی بتوانند مددی به او برسانند. در ارتباط با همین بخش از کودکان یعنی کودکانی که مرتکب «جرم» می‌شوند، هم در زمان رژیم پهلوی و هم در زمان رژیم اسلامی، صرفاً برای نمایشات تبلیغاتی، مراکزی را تحت عنوان «نوانخانه» یا «کانون بازپروری» در مراکز استانها ایجاد کرده‌اند، که صرفنظر از کارائی و کیفیت این مراکز، ظرفیت کمی آنها ایداً جوابگوی نیاز جامعه برای اصلاح «کودکان بزهکار» نبود، بگذریم که اساساً بدون ریشه کئی فقر نمی‌توان در کاهش بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی، پیشرفتی حاصل نمود. در این زمینه «مقارعه عابد» مدیر کانون اصلاح و تربیت تهران می‌گوید: کانون اصلاح محلی است که افراد زیر ۱۸ سال معرفی شده از سوی مقامات قضایی در آن نگهداری می‌شوند. جرم اکثر کودکان و نوجوانانی که به این مرکز آورده می‌شوند، اکثراً سرقت است که کاملاً با مسئله فقر آنها و خانواده‌هایشان ارتباط دارد. وی

سپس اعتراف می‌کند که ظرفیت پذیرش این مرکز آنهم در شهر ۱۲ میلیونی تهران بزرگ، فقط ۲۴۰ تا ۳۰۰ نفر است.

در بسیاری از کشورهای پیشرفته، افراد زیر ۱۸ سال از مجازات و زندان معاف هستند، در عوض سعی می‌کنند که از طریق مراکز متعدد، زمینه‌های لازم را برای اصلاح کودکان مذکور فراهم کنند.

اما در ایران بدلیل اینکه احکام مذهبی، کودکان دختر را از ۹ سالگی و کودکان پسر را از ۱۵ سالگی «بالغ، عاقل و مستقل» میدانند، بالطبع مبادرت این دسته از کودکان به جرم نیز مستوجب مجازات همچون یک بزرگسال است، به همین خاطر رژیم اسلامی طبق اعتقادات مذهبی‌اش نمی‌تواند و نباید با حرکت از برائت و معافیت کودکان و نوجوانان از مجازات، اقدام به گسترش مراکز بازپروری و تربیتی کند. تازه در بررسی کارکرد کانونهای محدود موجود نیز خود مقامات اعتراف می‌کنند، که کودک پس از مرخص شدن بدلیل قرار گرفتن مجدد در جامعه و خانوادهٔ ناهنجار، فقیر و بی‌پشتوانه، دوباره اقدام به جرم می‌کند. به همین خاطر کلاف سردرگم این فاجعه، نه با اقدامات و اصلاحات جزئی، بلکه با تغییرات ریشه‌ای و ساختاری در قدرت سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه امکانپذیر است، هر چند که ضروریست و باید از همین امروز برای کاهش هر چند جزئی و تدریجی این فاجعهٔ بزرگ تلاش نمود.

برای پیشبرد این کارزار، نخست باید علل بروز فاجعه‌ای بنام «کار کودکان» را روشن کنیم. خوشبختانه در این زمینه «دوست و دشمن» متفق القولند که فقر ریشهٔ اصلی اشتغال کودکان در تمامی اشکال «قانونی و غیر قانونی» و «آشکار و پنهان» می‌باشد. برای نمونه خانم مریم بیژنی طی مقاله‌ای در روزنامه «بهار» مورخ ۷ خرداد (۲۷ مه ۲۰۰۰) اظهارات دو تن از دست اندرکاران مسائل مربوط به کار کودکان را بازگو می‌کند. در این مصاحبه، مرتضی رجبی مدیر کل تنظیم روابط کار در وزارتخانه کار و امور اجتماعی می‌گوید: «کار کودک را باید از دو بعد عرضه و تقاضا مورد توجه قرار داد. از بعد عرضه، فقر اقتصادی مهمترین عامل به شمار می‌رود و پس از آن مشکلات مربوط به آموزش و پرورش کودکان بر روند آن تأثیر می‌گذارد. عدم توانایی در فراهم آوردن نیاز خانواده، پدر یا مادر را مجبور به فروش ارزان و گاه رایگان نیروی کار فرزندان می‌کند. از سویی دیگر بعضی از خانواده‌ها حتی از پس تأمین هزینه کیف و کتاب کودکان خود هم برنمی‌آیند. به همین دلیل کودک ابتدا تحصیل را رها کرده و بعد جذب بازار کار می‌شود.»

راه حل وزارت کار چیست؟ «اجرای قانون کار مبنی بر ممنوعیت کار کودکان زیر ۱۵ سال» انگار کودکان «خوشی زیاد در مدرسه و خانه» دلشان را زده و برای تفریح و ولخرجی راهی بازار کار شده‌اند. تو گوئی خانواده‌های تهیدست دلشان نمی‌خواهد کودک خردسالشان در یک محیط سالم خانوادگی فقط به تحصیل و تفریح مشغول شوند و برای چندرغاز در آمد، گاه فرسنگها از آنها دور نشوند! البته مدیر کل وزارت کار خوب می‌داند چه می‌گوید. جمهوری اسلامی نه می‌تواند و نه می‌خواهد به فقر و نابرابری طبقاتی پایان دهد. نکته‌ای اگر در سخنان او ارزش داشته باشد، همین اعتراف است. در طیف اپوزیسیون، در مصاحبه مذکور، خانم شیرین عبادی (حقوق دان و از فعالین انجمن حمایت از حقوق کودک در ایران) نیز ضمن کلیدی دانستن فقر اقتصادی در شکل‌گیری کار کودکان به عواملی دیگر نظیر جدایی والدین و بدسرپرستی و در نتیجه ترک تحصیل اشاره می‌کند. شیرین عبادی

البته بعنوان یک حقوقدان خواهان «اجرای صحیح قانون کار ج.ا.» است که به موجب آن هر گونه اشتغال کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع است. اما وی چند جمله پائین‌تر گوئی دارد بخود جواب می‌دهد، می‌گوید: اما «آیا قانون می‌تواند مانع از کار کودکی شود که نان‌آور خانواده است و میدانند که اگر روزی کار نکنند، خانواده‌اش چیزی برای خوردن ندارند؟» پس راه حل چیست؟ به بهانه فقر خانواده‌ها به یک پدیده زشت‌تر و ضد بشری یعنی کار کودک تن دهیم، توجیه ای که بسیاری از کشورها و کمپانیهای سرمایه‌داری برای مخالفت با کنوانسیونهای بین‌المللی می‌تراشند! مسلماً نه. پاسخ «انجمن حمایت از حقوق کودکان» در ایران و فعالینی چون شیرین عبادی و مهرنگیز کار چنین است: «تأمین اجتماعی به معنای واقعی و حمایت از اقشار ضعیف جامعه و مقابله با سودجویی کارفرمایان متکی بر کار کودکان».

جان کلام نیز در همین شعار نهفته است. تا سرنگونی جمهوری اسلامی بعنوان عامل ۲۱ سال استبداد، جنایت و درماندگی اقتصادی و اجتماعی، و شکل‌گیری انقلاب اکثریت زحمتکش برای در هم پیچیدن طومار بهره‌کشی سرمایه‌داری، وظیفه همه فعالین سوسیالیست، جنبش کارگری، جنبشهای جوانان و زنان، آزادیخواهان و عدالت‌جویان، و مدافعین حقوق کودک در داخل و خارج از ایران است که برای مقابله با بردگی، بیگاری و استثمار کودکان کارزار وسیعی برپا کنند. شعارها و مطالبات دست به نقدی که می‌توانند در این کارزار مهم و انسانی مطح شوند، عبارتند از:

۱- اجرای کامل کنوانسیونهای بین‌المللی مصوب سازمان ملل، یونیسف، یونسکو و سازمان جهانی کار در مورد حقوق کودک در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی. و در این راستا تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی ایران بعنوان یکی از امضاء کنندگان این عهدنامه‌ها و مقاوله نامه‌ها.

۲- اجرای کامل عهدنامه ۱۹۷۳ سازمان جهانی کار مربوط به ممنوعیت هر گونه اشتغال کودکان زیر ۱۵ سال، و در این ارتباط تعقیب قانونی کارفرمایانی که متکی بر بهره‌کشی برده‌وار از کار کودکان هستند.

۳- اجرای کامل عهدنامه ۱۹۹۹ سازمان جهانی کار مبنی بر جلوگیری از هر گونه اشتغال زیانبار (به لحاظ جسمی و روانی) کودکان زیر ۱۸ سال. نظیر بردگی، بیگاری، خرید و فروش و اجاره کودکان، فحشاء، تولید و توزیع مواد مخدر، کارهای سنگین و مشقت بار در محیط‌های آلوده و ناسالم، مشارکت دادن کودکان در منازعات مسلحانه و...

۴- آموزش اجباری و رایگان کلیه کودکان و تحت فشار قرار دادن دولت برای تأمین این اصل بنیادین حقوق بشر و حقوق کودک.

۵- ممنوعیت هر گونه مجازات و حبس کودکان زیر ۱۸ سال که بدلیل فقر اقتصادی خود و خانواده‌شان و نیز ناهنجاریهای روانی و فرهنگی ناشی از فقر مبادرت به مشارکت در اعمالی نظیر سرقت، تن فروشی، جنایت، تگدی و... می‌کنند. این دسته از کودکان باید در مراکز آموزشی و تربیتی دولتی جای گیرند و تمام نیازهای آنها مرتفع و شرایط برای حضور مجدد آنها در جامعه فراهم شود.

۶- کمک هزینه اجتماعی مکفی برای همه کودکان و خانواده‌های تهیدست، تأمین مسکن و امکانات آموزشی، ورزشی و تفریحی مناسب برای آنها، جهت مقابله ریشه‌ای با زمینه‌های ورود کودکان فقیر به بازار کار.

۷- جلوگیری از صدور قالی‌ها و کالاهایی که توسط کودکان تولید می‌شوند.

۸- شمول حقوق کار به همه کارگاهها و ازجمله کارگاههای زیر پنج نفر و همه اشکال مزدگیری و نیز مشاغل و کارگاههای خانگی و خانوادگی.

۹- ممنوعیت ازدواج کودکان زیر ۱۸ سال، ممنوعیت صیغه، ازدواج موقت، و سایر اشکال فحشای اسلامی، و در این راستا تعقیب قانونی دلالان و آخوندهایی که پای کودکان را به تجارت سکس می‌کشاند.

۱۰- ممنوعیت فروش اعضای بدن کودکان برای استفاده در مصارف پزشکی و پیوندهای جراحی.

۱۱- دفاع از آزادی پوشش، جدائی دین از دولت و دستگاه آموزشی، مدارس مختلط، آزادی معاشرت و دوستی پسران و دختران، فعالیت مشترک ورزشی، هنری و ...

۱۲- تأمین بهداشت، دارو و درمان کلیه کودکان و خانواده‌های تهیدست بطور رایگان و به هزینه دولت و کارفرمایان.

۱۳- تأمین و ایجاد شیرخوارگاه و مهدکودک برای والدینی که کار و تحصیل می‌کنند.

۱۴- تأمین بیمه بیکاری برای تمام اشکال کار مزدوری و برای تمام دوران بیکاری، جهت جلوگیری از هرگونه بحران و فشار خانوادگی که به کودک ضربات جبران ناپذیری بر جای می‌گذارد.

۱۵- برسمیت شناختن و تعطیل رسمی اول ژوئن روز جهانی کودک در ایران.

۱۶- ممنوعیت هر گونه سربازگیری و مشارکت کودکان زیر ۱۸ سال در عملیات و نهادهای نظامی، شبه نظامی، امنیتی و غیره. و در این ارتباط انحلال بسیج بعنوان مهمترین نهاد نظامی - امنیتی مرتبط با کودکان.

۱۷- ممنوعیت هر گونه شکنجه و تنبیه بدنی و روانی کودک توسط بزرگسالان اعم از والدین، معلمین مدارس، مقامات دولتی و ...

موارد فوق و مطالبات مشابه دیگر بعضاً از جمله خواستههای بیواسطه محسوب می‌شوند و در چهارچوب همین نظام سیاسی - اقتصادی می‌توان به آنها (البته در پرتو مبارزه) دست یافت، ولی شماری دیگر از مطالبات، «باواسطه» قلمداد می‌شوند و برای تحقق کامل آنها راهی جز سرنگونی جمهوری اسلامی و پایان دادن به بهره‌کشی سرمایه‌داری وجود ندارد. هر دو بخش این مبارزه (اصلاحی و انقلابی) مهم‌اند، نباید یکی را فدای دیگری نمود کاری که معمولاً رفرمیستها و آنارشیتستها می‌کنند. در تلقیف توأمان این مطالبات رنگارنگ است که می‌توان امیدوار بود سرانجام اکثریت ستمکش کودکان از استثمار زودرس رها شوند و با بهره‌گیری از فرصت لازم برای رشد در مسیر تبدیل شدن به آینده سازان کشور قرار گیرند.

منابع

- ۱- سازمان جهانی کار (ILO) www.ilo.org.
- ۲- صندوق کودکان سازمان ملل (unicef) www.unicef.or.
- ۳- کارزار جهانی علیه کار کودکان www.globalmarch.org.
- ۴- روزنامه صبح امروز (۲۳ فوریه ۲۰۰۰).
- ۵- روزنامه بهار (۲۷ مه ۲۰۰۰).
- ۶- کودکان خیابان - نوشته شهریار شمس مستوفی.
- ۷- کودکان خیابانی را رها کرده‌ایم - نوشته مریم بیژنی.
- ۸- اندیشه جامعه - شماره ۷.
- ۹- تحلیلی بر روند کار کودک در ایران - نوشته عباس عبدی.
- ۱۰- دستهای کوچک و چالاک - نوشته سعید مدنی.
- ۱۱- خبرنگار انجمن حمایت از حقوق کودکان در ایران - شماره ۳.
- ۱۲- سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۷۵ - مرکز آمار ایران.
- ۱۳- قانون کار جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۴- حقوق کودک - نوشته شیرین عبادی.
- ۱۵- وضعیت کودکان جهان - یونیسف ۱۹۹۸.
- ۱۶- نطق افتتاحیه کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل در کنفرانس جهانی زنان در نیویورک - ۵ ژوئن ۲۰۰۰.
- ۱۷- کودکان کار - نوشته فاطمه قاسم‌زاده.
- ۱۸- راهکارهای بانک جهانی برای رفع کار کودکان - ترجمه محمد حسین حافظیان.

شرایط زندگی و مبارزات کارگران در سکونتگاه‌های حاشیه‌ای

مشاهدات و تجربیات پرویز خشکدامن در شهرک الوند

تعداد ۳۱۹ کارخانه بزرگ و کوچک در این منطقه وجود داشت که کوچکترین‌شان بین ۵ تا ۱۰ و بزرگترین‌شان - بعنوان مثال فرش پارس- تا نزدیک چهار هزار نفر کارگر داشتند. در این سال جمعیت الوند در حدود سی هزار نفر بود. شهرک یک خیابان اصلی داشت که خاکی بود و کل منطقه درست مثل هادی آباد و یا خاک سفید بدون هیچ نقشه‌ای بنا ده بود. خانه‌ها را خود مردم ساخته بودند و آنهایی که کمی پول داشتند یک مغازه - معمولاً قهوه‌خانه هم از یک گوشه‌ی خانه خود درآورده بودند. در شهرک یک پایگاه بسیج هم وجود داشت که در واقع با مشارکت تعدادی از اهالی محل تشکیل شده بود. در این پایگاه مسائل ایدئولوژیک و اعتقادی جایی نداشت و نقش اصلی آن توزیع کوپن و ارائه خدماتی از این دست بود. همانطور که گفتم در منطقه تعداد زیادی قهوه‌خانه وجود داشت که مرکز تجمع کارگران و یکی از مراکز اصلی ارتباط و رد و بدل اطلاعات بین کارگران بودند. فاصله الوند تا شهر صنعتی ۳-۲ کیلومتر بود و اکثر کارگرانی که در شهر صنعتی کار می‌کردند با سرویس‌های کارخانه به سرکار می‌رفتند و دیگران هم پیاده. در شهر صنعتی یک سری خانه‌های پیش ساخته وجود داشت که محل سکونت کارمندان این کارخانه‌ها بود. این خانه‌ها از نظر اهالی الوند و در مقایسه با خانه‌های آنان مثل کاخ بودند. وسیله اصلی نقلیه در منطقه مینی‌بوس‌های بودند که بین مسیر الوند- قزوین کار می‌کردند و کرایه‌شان حدود ۲ تومان بود و اهالی نیز معمولاً برای رفتن به شهر، خرید، حمام و غیره از آنها استفاده می‌کردند.

چرا اسم شهرک را الوند گذاشته بودند؟

هیچ کس نمی‌داند. در مورد شجره‌نامه الوند و همچنین هادی آباد (یکی از محله‌های کارگری غیر رسمی حاشیه قزوین) داستانه‌ای نامعلوم و متناقضی وجود داشت. وضعیت شهر صنعتی البرز روشن بود. این شهرک دولتی بود، با ساختمان سازی و خیابان بندی طراحی شده و اسم البرز را هم خودشان گذاشته بودند. اما وضعیت الوند متفاوت بود و من نمی‌دانم چرا اسم منطقه را الوند گذاشته بودند.

پرویز خشکدامن از سازمانگران جنبش کارگری و نیز از کادرهای ارزنده سازمان کارگران انقلابی ایران در سال‌های اولیه دهه ۱۳۶۰ است. فعالیت‌های انقلابی او در صفوف کارگران به دستگیری‌اش در سال ۱۳۶۴ انجامید و سبب شد که قریب چهار سال را در اسارت بگذراند. پرویز پس از رهایی از زندان موفق شد ایران را ترک کند و اکنون در یکی از کشورهای خارج بعنوان پناهنده بسر می‌برد.

در دیداری که دو سال پیش با این رفیق داشتم فرصتی پیش آمد که از او درباره مسائل و مشکلات کارگران در سکونتگاه‌های غیررسمی و شهرک‌های حاشیه‌ای پرسیم و بخواهم از تجربیاتش در سازماندهی حرکت‌های جمعی ساکنان این شهرک‌ها برایم بگویم. تصویری که پرویز در این گفتگو ارائه کرد بشدت زمینی، بسیار ملموس و سرشار از نکته‌های شنیدنی بود و بیاور من هدایت نظری و عملی جنبش کارگری در هر سطح محتاج توجه نزدیک نسبت به چنین تصاویر و تجربیاتی است. آنچه در اینجا آمده قسمت کوتاهی است از آن گفت و شنود که بطور عمده مربوط است به دوران اقامت او در شهرک الوند در حوالی شهر صنعتی قزوین. این قسمت با همت مریم نوین از نوار پیاده شده و بهروز نظری آن را گزین نموده و ویراسته است.

اردشیر مهرداد

رفیق پرویز شما فعالیتتان در شهر الوند را از سال ۱۳۶۱ شروع کردید. اجازه بدهید گفتگویمان را پیش از هر چیز دیگر، با یک مجموعه سوال درباره الوند آغاز کنیم. الوند دقیقاً کجا بود؟ در سال ۶۱ چقدر وسعت داشت؟ تعداد و بافت جمعیت آن چگونه بود، ساختار و وضعیت شهرک از چه قرار بود؟

الوند در فاصله ۱۴-۱۳ کیلومتری قزوین و در کنار شهر صنعتی البرز قرار دارد. شهر صنعتی البرز در واقع از کارخانه‌های متعدد درست شده است. بنابه آماری که من در اختیار دارم در سال ۱۳۶۱،

آیا صحبتی راجع به اینکه زمین‌های آنجا متعلق به چه کسی بوده شنیده بودید؟ آیا اطلاع دارید که زمین‌های این شهرک چگونه تصاحب شده بود؟ مثلاً خریداری شده بود و یا بصورت عدوانی تصرف شده بود؟

من شنیده بودم که زمینهای منطقه مال یک از سرمایه‌داران گردن کلفت بود- که متأسفانه اسمش را فراموش کرده‌ام- که از ایران خارج شده بود. و تا آنجا که من می‌دانم چیزی بنام تصرف وجود نداشت.

در الوند سال ۶۱ خانه‌ها پلاک ندارند، زباله‌ها جمع نمی‌شوند و شهرداری عملاً حضوری ندارد، اما آب و برق بود. خود خانه‌ها چی؟ آیا اینها بدون مجوز ساخته شده بودند؟

آب و برق بود ولی شهرک آسفالت نشده بود. شهرداری عملاً از سال ۶۳ حضور فعالتری در شهرک داشت. درست مثل هادی‌آباد، شهرداری اعلام کرد که خانه‌هایی که بدون مجوز ساخته شده‌اند باید خراب شوند و خانه‌هایی هم که در خیابان ساخته شده بودند باید دست کم یک متر و نیم به عقب کشیده شوند. خیلی‌ها تن دادند اما تعداد قابل توجهی هم مقابله کردند. بهرحال همانطور که گفتم شهرداری به مرور نقش فعالتری، در شهرک ایفا کرد. ابتدا در منطقه دفتری باز کردند و به مرور در اژه ۵۰۰ تومان قولنامه‌های مردم را گرفتند و به آنها سندخانه دادند. صدور پلاک برای خانه‌ها و کارهای دیگر هم بعداً و بمرور صورت گرفت.

در این مقطع اعتراضی هم صورت گرفت؟

البته. در رابطه با عقب کشیدن خانه‌ها و پهن کردن خیابان اصلی ما طوماری تهیه کردیم که متن آن را هم من نوشتم و ۵۰۰ نفر هم آنرا امضاء کردند. ایده طومار در یکی از همین قهوه‌خانه‌ها شکل گرفت. یکی از کارگران که به من برای گرفتن خانه در منطقه کمک کرده بود در قهوه‌خانه به من گفت که اوضاع از این قرار است و بنظر تو چه باید بکنیم که من هم پیشنهاد طومار را دادم. یادم نیست که دقیقاً نامه خطاب به کدام نهاد بود. ولی همان کارگر تأکید کرد که بهتر است نامه را با بسم‌الله الرحمن الرحیم شروع کنیم که فردا نگویند ما کمونیست بودیم. در نامه نوشته شده بود که «ما این خانه‌ها را با زحمت و خون دل درست کرده‌ایم. شما در آن زمان اینجا نبودید و حالا آمده‌اید و درخواست مالیات و عقب کشیدن خانه‌ها را مطرح می‌کنید.» ۱۲-۱۰ نفری که در قهوه‌خانه حضور داشتند نامه را تأیید کردند و بلافاصله یک از آنها نامه را به تک تک خانه‌ها برد و نزدیک به ۵۰۰ نفر امضاء کردند. اگر فرصت بیشتری بود می‌شد امضاء بیشتری جمع کرد، اما تصور این بود که شهرداری فردا به منطقه حمله می‌کند و با بولدوزر خانه‌ها را خراب می‌کند. در مقابل این طومار شهرداری اعلام کرد که حاضر است بخشی از هزینه عقب راندن خانه‌ها را بپردازد. موضوع عقب نشینی در خیابان اصلی به اجرا درآمد، اما در کوچه پس کوچه‌ها دست کم تا زمانی که ما آنجا بودیم - مردم مقاومت کردند و خانه‌ها به همان شکل باقی ماند.

این شکل از مبارزه - طومار نویسی - باز هم بکار گرفته شده یا نه؟ مثلاً در مورد مسائلی اسفالت؟

مسأله آسفالت فوق‌العاده مهم بود و بویژه ملموس. در زمستان مینی بوس‌ها هیچ وقت داخل کوچه‌ها نمی‌رفتند و کارگران را در همان خیابان اصلی پیاده می‌کردند. برای همین مسیر کوتاه همه بناچار باید چکمه می‌پوشیدند تا بتوانند از میان کوچه‌های پر از گل عبور کنند و به همین خاطر وضع خانه‌ها هم با وجود چکمه‌های گلی بشدت ناگوار و ناراحت کننده بود.

ایده اعتراض به مشکل اسفالت هم دوباره در قهوه‌خانه مطرح شد. همه ناراضی بودند و می‌گفتند که تا کی ما باید این وضعیت را تحمل کنیم. من پیشنهاد کردم که بهتر است به بسیج مراجعه کنیم و موضوع را با آنها در میان بگذاریم. من بدلائل امنیتی اول از رفتن کارگران به بسیج امتناع کردم، اما همه اصرار داشتند که من به عنوان سخنگوی گروه با آنها بروم. بسیجی‌ها بعد از شنیدن حرفهای ما گفتند که بهتر است یک نامه بنویسیم. چون بسیجی‌ها خودشان سواد نداشتند من همانجا نامه را نوشتم و آنها هم امضاء کردند و به همان نهاد قبلی فرستادند. در این نامه به شکل ساده‌ای هم مسائل محلی و هم مسائل کاری را مطرح کردیم، از جمله مشکل مدرسه رفتن بچه‌ها در زمستان و دیر رسیدن کارگران به محل کارشان و فشار کارفرماها. در این مرحله به این نامه جواب ندادند و ما مجدداً درباره این موضوع در قهوه‌خانه صحبت کردیم و دوباره نامه نوشتیم و قرار هم شد که از طریق بسیج چند نماینده بفرستند و قضیه را پی‌گیری کنند. من را بعنوان نماینده انتخاب کردند که من بدلائل امنیتی حاضر نشدم بروم. بهر حال این طومارها و پی‌گیری‌ها تأثیر گذاشت و شهرداری اعلام کرد که در صورتی که تمام خانواده‌های محل مبلغی پول بدهند خیابان را آسفالت می‌کنند، و همینطور هم شد. آسفالت در اینجا مثل یک انقلاب بود و در زندگی مردم و رونق منطقه تأثیر مثبتی داشت. به همین خاطر مغازه‌های بیشتری باز شد، قیمت خانه بالا رفت. مثلاً کرایه خانه‌ای که من در آن زندگی می‌کردم از ۳۰۰ تومان به ۵۰۰ تومان افزایش پیدا کرد.

تجربه‌ای که برای من جالب بود، نقش قابل توجه طومار در زندگی اهالی بود. اهالی بدون اینکه خودشان بدانند و یا بدون تجربه آنچنانی می‌گفتند که نامه بنویسیم و بالایش هم بنویسیم بسمه تعالی که فردا به ما برچسب نزنند.

نقش عنصر ذهنی در این حرکات تا چه اندازه موثر بود؟ به عبارت دیگر اگر شما در آنجا حضور نداشتید فکر می‌کنید این حرکات به همان شکل پیش می‌رفت؟

آره. یکی از مسائل مهم در شهرک، مسئله آب بود. منطقه لوله‌کشی آب داشت ولی روزانه بین ۱۲-۱۴ ساعت آب قطع بود و زمانی هم که آب وصل بود- معمولاً شبها - مردم باید بیدار می‌ماندند و منبع‌ها را بر می‌کردند. بعلاوه در شهرک چیزی بعنوان حمام وجود نداشت و اینجا هم درست مثل خاک سفید مردم باید در خانه‌یشان آب گرم می‌کردند و همانجا خودشان را می‌شستند و یا می‌رفتند قزوین. جالب اینجاست که دوباره و با توجه به تجربه قبلی، پیشنهاد شد که مجدداً از طومار استفاده بکنیم و حتی سعی کردند که این کار را هم با بسیج محل هماهنگ کنند. به این نامه البته پاسخی داده نشد. بی‌جواب ماندن این درخواست خود به موضوع اصلی بحث در قهوه‌خانه تبدیل شد و عده‌ای مطرح کردند که با توجه به اینکه به درخواستهای ما هیچ پاسخی ندادند بهتر است برویم توی خیابان و

کمی داد و فریاد کنیم شاید صدای ما گوش شنوایی پیدا کند. همانطور که قبلاً اشاره کردم در ایندوره شهرداری دفتری در شهرک باز کرده بود و من پیشنهاد کردم که بهتر است کارگران با خانواده‌هایشان در جلوی دفتر شهرداری جمع شوند و مشکلاتشان را مجدداً در میان بگذارند. من تأکیدم این بود که حرکت بهتر است مسالمت‌آمیز باشد. خود کارگران هم البته موافق بودند و نگران بودند که در صورت بروز درگیری ممکن است کارشان را از دست بدهند.

بهرحال یکروز پس از ارائه طومار حدود ۵۰ نفر از کارگران با خانواده‌هایشان جلوی دفتر شهرداری جمع شدند و خواهان ملاقات با نماینده شهرداری شدند. نماینده شهردار اعلام کرد که مشکل آب عمومی است و نه فقط در الوند بلکه در قزوین هم مشکل بزرگی است. من به عنوان نماینده اهالی مشکلات مربوط به آب را مجدداً مطرح کردم و سرانجام آنها قبول کردند که حمامی در منطقه درست کنند بشرط اینکه ما چند هفته به آنها وقت بدهیم. شهرداری یکی از زمینهای پائین الوند را برای حمام گرفت و خیلی سریع حمام خصوصی زیبایی که اصلاً با خانه‌های زشت محل قابل مقایسه نبود ساختند. شهرداری البته حمام را بعداً به کسی فروخت که من از چند و چون آن اطلاعی ندارم.

به جز ایندو حرکت، آب و آسفالت، حرکاتی دیگر هم در محل صورت گرفت؟

آره. در سال ۶۲ در کنار مسئله آب و آسفالت که در واقع حرکت دوم بود، ما مسئله داروخانه را هم داشتیم. الوند با ۳۰ هزار جمعیت داروخانه نداشت و دکتر نداشت. و حساب کنید که مثلاً شب اگر کسی مشکلی داشت، مریض بود و یا مسئله در حال زایمان بود، کسی نبود که کمک بکند. یعنی زایمان یا باید طبیعی صورت می‌گرفت و یا اینکه اگر بیمار حال وخیمی داشت با توجه به اینکه جاده آسفالت نبود و ماشین هم نبود کسی باید او را روی گردن می‌گرفت و به شهر می‌برد که در اینصورت خطر مرگ بالا بود. این مسئله بشدت مطرح بود و جالب اینکه خود اهالی پیشنهاد کردند که ما یک طومار بنویسیم. این شکل از مبارزه دیگر جا افتاده بود. من هم نامه را نوشتم و بین ۳۵۰ تا ۴۰۰ نفر آنرا امضاء کردند. شهرداری بعد از مدت کوتاهی یکی از مغازه‌هایی که در خیابان اصلی قرار داشت و قرار بود مثل ساختمانهای دیگر به عقب برده شود را به اینکار اختصاص داد، در واقع مغازه را به یک داروخانه‌چی که در قزوین کار می‌کرد فروختند. از آن به بعد الوند یک داروخانه داشت و دو دکتر هم مدام در آنجا کار می‌کردند، داروخانه حالت عمومی داشت، بیمه‌های اجتماعی را می‌پذیرفت و دیگر کسی احتیاج نداشت که برای دوا و دکتر به قزوین برود.

همه حرکات البته مسالمت‌آمیز نبود و اشکال دیگری هم وجود داشت. مثلاً در همین دوره درگیری خشنی بین کردها و بسیجی‌های محل روی داد. بسیجی‌ها موقع گشت شب چند تا کرد را دستگیر می‌کنند و همین موجب تظاهرات کردها در شهرک و تصرف بسیج و به غنیمت گرفتن اسلحه‌های آنان شد. یکی از کردها که در محل دکه روزنامه فروشی داشت صبح روز بعد از درگیری به دیدن من آمد و خبر درگیری و بعداً یورش سپاه به منطقه و شناسایی و دستگیری تعدادی از کردها را داد. این حرکت فقط از شب تا صبح دوام آورد و کسی هم نمی‌دانست که دقیقاً چه اتفاقی افتاد و چه بلایی بر سر دستگیر

شدگان آمد. تا از آنجا که من اطلاع دارم، این اولین حرکت شورشی در محله بود.

در اینجا قبل از اینکه به حرکات دیگر بپردازیم، خوب است درباره جمعیت‌هایی که در محله حضور داشتند صحبت کنید. چه جمعیت‌هایی وجود داشتند؟ چه کار می‌کردند؟ و اینکه احساسی تعلقات محله‌ای، منطقه‌ای و زبانی تا چه اندازه نیرومند بود؟

هر کدام از اینها برای خودشان جمعیت و دفتری درست کرده بودند: شمالی‌ها جمعیت شمالی‌ها، آذریها جمعیت آذری و بعداً کردها هم جمعیت کردها، و هر کدام هم مرکز تجمع یا پاتوق مخصوص خودشان را داشتند و جایی. مثلاً مسجد، یا قهوه‌خانه- در نظر گرفته بودند. بین هر گروه البته دسته‌های مختلفی هم وجود داشتند. مثلاً آذری‌ها خودشان چهار دسته بودند و همین‌طور شمالی‌ها. در میان کردها هم کردهای عراقی و هم چنین کاکاوند وجود داشتند که در بسیج هم فعال بودند.

بین این جمعیتها مدام درگیری وجود داشت و البته تمام تلاش ما این بود که اختلافات را مثلاً در همان قهوه‌خانه حل و فصل کنیم و مانع از درگیری شدید و خونین بشویم. با این حال روزی نبود که خبری از درگیری میان شمالی و کرد و یا کرد با ترک به گوش نرسد. موضوع دعوها هم در واقع بسیار ساده بودند. مثلاً زنان در کوچه‌ها به نحوی با هم دعوا می‌کردند بخاطر اینکه در خانه‌ها فاضل آب نبود و آنها مجبور بودند آب مصرفی را توی کوچه بریزند و در همین میان کسی هم پیدا می‌شد که همان آب را جمع می‌کرد و جلوی خانه دیگری می‌ریخت و همین باعث دعوا می‌شد. حساب کنید که ۳۰ هزار جمعیت الوند آبهای مصرفی را کجا باید می‌ریختند. یکی دیگر از موضوعات دعوا معمولاً سر بچه‌ها بود و در کنار اینها هم البته باید به مسئله به اصطلاح ناموسی هم اشاره کرد. این اختلافات بتدریج و تا حد زیادی بخاطر ازدواج و پیوندهای خانوادگی بین ملیتها و جمعیت‌های مختلف کاهش پیدا کرد.

هیچ وقت فرصت شد که بررسی کنید که دقیقاً حول چه چیزی این جمعیتها شکل گرفتند و اینکه کسانی مثلاً رئیس سفیدان در شکل‌گیری، سازماندهی و هدایت آنها نقش داشتند یا نه؟

حرف بزرگترها همیشه مهم بود و در تمام این گروهها بدون استثناء ریش سفیدها نقش مهمی داشتند. در کنار اینها کسانی که اول از همه، الوند آمده بودند - با توجه به تجربه شان از محله، امکان آن و الزامات مستقرشدن - هم نقش مهمی داشتند.

یکی از پدیده‌های جالب که بدون استثناء در تمامی این جمعیتها پچشم می‌خورد صندوق قرض الحسنه بود. تمامی آنها از همان ابتدا به تشکیل صندوق قرض الحسنه پرداخته بودند، برای آن عضوگیری کرده بودن و هر کسی که مشکلی داشت صندوق به او کمک می‌کرد. دفتر و حساب کتاب یکی از این صندوقها با من بود و من تمام کارهایش را انجام می‌دادم از جمله اینکه کی چقدر قرض گرفته، کی چقدر داده و فلان بدهی چند ماهه باید پرداخت بشه و غیره.

اهمیت این صندوقها که توسط اهالی و به هدف کمک به یکدیگر شکل گرفته بود در خود توجه بود. بعدها از طریق همین صندوقها و براساس همین تجربه ما صندوق دفاع از اعتصاب را راه انداختیم. این طرحی بود که با موفقیت روبرو شد و اگر نه در اکثر

کارخانه‌ها ولی در تعدادی از آنها ما صندوق‌هایی خوبی داشتیم که هر کدام حدود چهار تا پنج هزار تومان ذخیره کرده بودند.

فرصت خوبی است که تا حدی به همین موضوع صندوق‌ها بپردازیم و بویژه صندوقی که خودت در آن درگیر بودی. این صندوق چند تا عضو داشت، چقدر پول ذخیره کرده بود، مسئول آن را چگونه انتخاب می‌کردند و چطور اداره می‌شد، و در چه مواردی و شرایطی وام میداد؟

ایده صندوق قرض الحسنه را خود رژیم مطرح کرده بود، اما ما در کارخانه‌ها با این مسئله مواجه بودیم که ضوابط و آئین نامه چنین صندوق‌هایی چه می‌تواند باشد و اینکه صندوق قرض الحسنه قرار است دقیقاً به چه چیزهایی پاسخ بدهد. من برای اولین بار این طرح را با همکاری یکی از فعالین سازمان پیکار که در کارخانه زامیاد کار میکرد نوشتم و همین طرح را با در نظر گرفتن مشخصات الوند تدقیق کردم چون آن طرح اولیه برای محله خیلی سنگین بود.

قبل از این در محله چنین صندوقی وجود نداشت و ما عملاً این حرکت را سازماندهی کردیم. نظرم آن این بود که هر کسی می‌تواند عضو باشد. البته در ابتدا صحبت این بود که فقط شمالی‌ها عضو باشند ولی همین محدودیت هم برداشته شد. و تأکید من این بود که همه ساکنان اینجا مشکل دارند. این صندوق که برای پاسخگویی و کمک به نیازهای خانواده‌ها پایه‌ریزی شد در ابتدا فقط با ۱۰ نفر عضو شکل گرفت و تا آن دوره‌ای که من آنجا بودم اعضایش به ۱۲۰ نفر و ذخیره آن به صد هزار تومان - که در آن موقع اصلاً پول کمی نبود - افزایش پیدا کرد.

حق عضویت اولیه در صندوق ۶۰ تومان بود و پس از پرداخت این مبلغ اعضا باید سالانه ۱۰ تومان بعنوان حق عضویت به صندوق می‌دادند. در اینجا چیزی بعنوان سهام وجود نداشت و مثلاً پرداخت حق عضویت مترادف با خرید سهم در صندوق نبود. اولین کسی که به الوند آمده بود و جز کسانی بود که وضع مالی خوبی داشت و حتی در ساختن مسجد محله کمک کرده بود، سرمایه‌گذاری اولیه را در صندوق کرد؛ ۵۰ هزار تومان.

سوالی که اینجا لازم است مطرح کنم مسئله انتخاب اعضای هیأت مدیره صندوق است. هیأت را همه اعضا انتخاب می‌کردند یا مثلاً کسی که ۵۰ هزار تومان اولیه را به صندوق پرداخته بود؟

در همان اولین جلسه‌ای که سنگ بنای صندوق گذاشته شد همه تأکید کردند که باید یک هیأت امناء وجود داشته باشد که من به‌مراه پنج نفر دیگر عضو شدیم. این آقای ریش سفید هم عضو بود ولی کمتر شرکت میکرد و نقش آنچنان نداشت. اگر کسی درخواست پول می‌کرد تنها موافقت سه نفر از اعضای هیأت امناء کافی بود. برای وام دادن هم هیچ ضمانتی وجود نداشت. یعنی یک حالت رسمی نداشت و کسی نباید امضاء میداد. رابطه بر اعتماد استوار بود. هیچ بهره‌ای هم در کار نبود و به کسانی که مثلاً نمی‌توانستند وام خود را سر وقت پرداخت کنند. فرصت باز هم بیشتری داده می‌شد.

در کنار همین بعدها و به پیشنهاد من یک تعاونی مصرف هم سازمان دادیم. با توجه به بالا بودن قیمت اجناس در مغازه‌های محل تصمیم گرفتیم که یکسری از مواد مورد نیازمان را از عمده‌فروشیها قزوین بخریم و بین اعضا تقسیم کنیم. بهر حال بعد از چند ماه صندوق ما انعکاس زیادی در محله پیدا کرد و دیگران هم مطرح کردند

که شمالی‌ها صندوق تشکیل داده‌اند و چرا ما این کار را نکنیم.

حالا که دوباره به بحث جمعیت‌ها رسیده‌ایم بهتر است مجدداً نگاهی بیاندازیم به موضوع طومار نویسی. طوماری که تهیه می‌شد آیا از طرف همه گروه‌های قومی - ملی امضاء میشد و یا اینکه تنها یکی از اینان اساساً از آن حمایت می‌کرد؟

یک مشکل عمومی در رابطه با طومار وجود داشت و آن هم هراس اهالی بود. خیلی‌ها براجتی امضاء نمی‌کردند. یک هراس ویژه‌ای در رابطه با کاغذ و نوشته وجود داشت. یعنی یک روحیه‌ای وجود داشت که خیلی‌ها به محض مطرح شدن کاغذ رنگشان می‌پرید. آنجا حتی برای پیوند ازدواج هم کاغذی در میان نبود و گویی که عقدنامه یک چیز ثبت شده بین خودشان بود تا یک سند رسمی. این هراس از کاغذ بازی و امضاء کردن که سبب می‌شد از ۳۰ هزار نفر معمولاً ۵۰۰ نفر طومارها را امضاء کنند. این ترسی البته اساساً یک ترس عمومی بود با اینهمه بنظر من ترکا تا حدی محافظه کارتر از شمالی‌ها بودند. کردها هم براجتی زیر بار نمی‌رفتند. برایشان فرق چندانی نداشت که تو کی و یا چی هستی، اگر کرد بودی قبولست داشتند، در عرصه ورزشی بود که ما بالاخره موفق شدیم پلی میان کردها، ترکها و شمالی‌ها بزنیم.

در سال ۶۲ من متوجه شدم که برای اهالی و بویژه بچه‌ها و جوانان مشکل ورزشی واقعاً مشکل مهمی است. با توجه به سابقه ورزشی خودم احتمال تشکیل یک تیم فوتبال را با تعدادی از شمالی‌ها و آذریها مطرح کردم. بر همین اساس یک تیمی درست کردیم بنام الوند و اطلاعیه‌ای هم نوشتم که در شهر پخش شد و در آن از همه کسانی که علاقمند به شرکت در تیم بودند درخواست کردیم که در یک روز معین در زمین وسیعی که درست روی دفتر شهرداری بود جمع شوند. نامه‌ای هم به شهرداری نوشتم در مورد زمین خالی روبروی دفتر شهرداری و شهرداری هم حق استفاده از زمین را برای تیم الوند بماند دادند. استقبال از تیم فوتبال چنان زیاد بود که ما بجای یک تیم ۶ تا تیم درست کردیم. در عرض شش ماه تعداد تیم‌ها به ۱۲-۱۰ رسید و ما انجمنی بعنوان هیئت ورزشی الوند سازمان دادیم که مسئولش هم من بودم. موفقیت ما به آنجا رسید که مربیان فوتبال از قزوین می‌آمدند و یکسری از بچه‌های ما را برای بازی در باشگاههای قزوین انتخاب می‌کردند. کار به آنجا کشید که حتی از طرف سپاه هم به منطقه آمدند و گفتند که ما می‌دانیم شما اینجا هیأت ورزشی دارید که کارهایش را کسی بنام عمو جواد سازمان می‌دهد و می‌خواهیم ملاقاتی با او داشته باشیم و از هیأت ورزشی حمایت کنیم. یکی از دوستان کرد من گفت که اوضاع خراب است و بهتر است الوند را ترک کنی. این درست در زمانی بود که ما در سطح منطقه فعال بودیم و مرتباً اعلامیه‌های راه کارگر و نشریه پیام کارگر را پخش می‌کردیم. بهرحال ما با نماینده‌های سپاه در قهوه‌خانه دیدار کردیم و از میان سوالات آنها من چنین بنظرم آمد که گویا درصد این اند که از چند و چون قضیه و نحوه سازماندهی هیأت ورزشی و همین طور حرکات محلی و فعالیتهای راه کارگر سر در بیاورند. احتمال دیگر هم این بود که سپاه می‌خواست به یک شکلی این هیأت ورزشی را به خودش وصل کند. من تنها چیزی که یادم می‌آید اینست که گفتم که من قصد ازدواج دارم و می‌خواهم از الوند بروم و بهمین خاطر نمی‌توانم هیچگونه همکاری‌ای بکنم. متأسفانه بعد از من هیأت ورزشی ادامه پیدا نکرد، بیشتر بچه‌ها جذب تیم‌های قزوین شدند ولی با این حال

اهمیت آن هنوز بقوت خودش باقی است و در محله به یک افسانه تبدیل شده بود که کسی به اسم جواد آمد اینها را سازمان دهی کرد و هیچ کس دیگری نتوانست این کار را بکند.

قبل از اینکه به موضوعات دیگری که مطرح کردی بپردازیم، بگذار تا کمی هم به مسئله فعالیت واحدهای سازمانی بپردازیم. این سلولهای حزبی چگونه شکل گرفتند، اعضا آنها چند سالشان بود و چگونه جذب شدند؟

واحد ما واحد جالبی بود. این واحدی نبود که اعضایش را رفقا به ما معرفی کرده باشند، بلکه کسانی بودند در همان محل و بر اثر فعالیتهای ما جذب شده بودند. یکی از اعضای واحد ۱۶ سالش بود که خیلی علاقمند به خواندن و رشد خودش بود. عضو دیگر واحد یک کارگر پیشرو ۷-۲۶ سالی بود که زمینه و سابقه سیاسی هم داشت. رفقا دو عضو دیگر هم به من معرفی کردند که اساساً به خاطر مسائل امنیتی به الوند آمده بودند. در مجموع ما در محلی سه تا واحد داشتیم که از اینها دوتایشان از نیروهایی بودند که در محل جذب ما شده بودند. هیچ یک از این واحدها به هم وصل نبودند و همدیگر را نمی شناختند. من واحدی هم در هادی آباد سازمان دادم که در آن ۲ تا از کارگران پیشرو با سابقه فعالیت داشتند. کار واحدها فوق العاده منظم بود. آنها گزارشات خود را مرتباً می فرستادند و در مواردی انعکاس هم پیدا می کردند. مرتباً اعلامیه پخش می کردیم و هیچ کارخانه ای نبود که در معرض تبلیغات ما نباشد. در هر اعتصابی که شکل می گرفت رد پای راه کارگر را می شد دید. بعدها من فکر کردم که در حقیقت نیازی به صدور اعلامیه های مکرر و پخش آنها وجود نداشت. این یک محله کوچکی بود با ۳۰ هزار نفر جمعیت و ما اینها با بطور روزمره و مدام در قهوه خانه ها و جاهای دیگر در تماس بودیم و صحبت می کردیم و به همین خاطر اعلامیه و پیام کارگر لزومی نداشتند. بهر حال حساسیت رژیم در منطقه پشت بالا رفت، سپاه گشت شبانه گذاشت و امکان فعالیت به آن شکل گذشته کمتر و کمتر شد. ما البته چون غیر بومی بودیم قدرت مانور بیشتری داشتیم چون سپاه ما را نمی شناخت.

بهر حال طی ایندوره کمترین اعتصابی بود که ما از آن بی خبر بودیم و در آن نقشی نداشتیم. ۳۱۹ کارخانه در شهر صنعتی البرز وجود داشت و ما به شکل در میان اکثر اینها فعالیت داشتیم و از جمله در حرکات اعتصابی ایران دوچرخه، فرش پارس، ایران موکت، مولن موکت - که هر کدام ۲ تا ۳ هزار کارگر داشتند - و کارخانه شیشه که ما زمینه های آن اعتصاب را ایجاد کردیم. کارگران کارخانه را بمدت ۶ ماه عملاً تعطیل کردند تا زمانی که به خواسته هایشان رسیدند. اکثر اعتصابات که در ایندوره شکل گرفتند با موفقیت تمام شدند.

در کارخانه های دیگر هم ما فعالیت های دیگری سازمان دادیم مثلاً برگزاری جشن او ماه مه در فرش پارس که با استقبال وسیع روبرو شد. بعداً در همانجا ما صندوق حمایت از کارگران را سازمان دادیم. طومار نویسی به عنوان یکی از اشکال مبارزه از محله به درون کارخانه منتقل شد و بشکل گسترده ای به کار گرفته شد. طی آندوره باور کنید که خود من شاید صدها طومار نوشتم از جمله طومار کارخانه شیشه که در آن خواستار افزایش دستمزد و سود ویژه بودند.

من خودم البته در کارخانه شیشه کار نمی کردم ولی از طریق دو تا از کارگرهایی که توسط رفیقی به من معرفی شده بودند به کارخانه

نفوذ کردم. آشنایی اولیه من با این کارگران اول در حد رفت و آمد دوستانه بود ولی سریعاً به همکاری صدور اعلامیه و تشکیل یک واحد حزبی ارتقاء پیدا کرد. همین دورفقی در سازماندهی اعتصاب نقش کلیدی داشتند. سهامدار اصلی کارخانه شیشه یک شرکت ژاپنی بود و از همان ابتدا یکی از خواسته ها کارگران بیرون کشیدن این سهام از دست شرکت ژاپنی و انتقال آن به کارگران بود. اما حرکت خیلی سریع یک بار سیاسی پیدا کرد و تعویض مدیریت هم در زمره خواسته ها بود که البته تحقق پیدا کرد. اعتراض ابتدا با طومار و شعار نویسی شروع شد، با کم کاری و از جمله با خواباندن ۲ کوره از چهار کوره کارخانه ادامه پیدا کرد. کل حرکت نزدیک به شش ماه طول کشید اما مدت خود اعتصاب نزدیک به یکماه و نیم تا دو ماه بود. صندوق اعتصاب که در آن زمان جلوگیری از برای برانگیختن واکنش به آن نام صندوق قرض کارگر داده بودیم همه در همین زمان تأسیس شد.

ما با همین شکل در سازماندهی اعتصاب مولن موکت نقش داشتیم. الان دقیقاً بخاطر ندارم که موضوع اعتصاب چی بود ولی یادم می آید که اعلامیه دست نویس که خود کارگران با کاربن از روی آن کپی گرفته بودند وسیعاً در کارخانه پخش شد. در کارخانه فرش پارس هم ما تبلیغات وسیعی سازمان دادیم، صندوق حمایت از کارگران ایجاد کردیم و کمک کاریهای مداومی را هم سازماندهی کردیم. در سال ۶۲ و بر اثر فعالیت هایمان در فرش پارس موفق شدیم که تعداد از کارگران را جذب کنیم و یک واحد حزبی هم در آنجا سازمان بدهیم. بهر حال اینها تجربه های درخشانی بود و ما توانستیم رابطه های زیادی ایجاد کنیم و حرکات مختلفی را سازمان بدهیم. با کار حساب شده تری بنظر می شد که عمر مفیدمان در این محیط ها را به جای ۲ سال به ده سال افزایش بدهیم و حساب کنید که اگر ما توانستیم در عرض دو سال این همه تجربه انباشت کنیم و روشننگری کنیم و حرکات مستقل کارگری سازمان بدهیم، در طی ده سال چه کارها که نمی شد کرد.

بعد از این صحبت ها فکر می کنم کار دشواری است که دوباره به موضوع وضعیت زندگی در الوند برگردیم. ولی موضوعاتی و سؤالی وجود دارند که در خور توجه بیشتری اند. مثل امکانات آموزشی. آیا در الوند مدرسه وجود داشت یا نه؟ چگونه اداره می شد، چه شرایطی داشت؟

برای یک شهرک با ۳۰ هزار نفر جمعیت فقط دو دبستان - دخترانه و پسرانه - وجود داشت. هر دو با کمبود معلم مواجه بودند. معلم ها از قزوین می آمدند و بویژه در زمستان به خاطر یخ بندان، خرابی جاده و اوضاع خراب سرویس ها معلم ها نمی توانستند خودشان را سروقت برسانند. کلاسها ۵-۴ شیفته بودند و هر کدام نزدیک به ۷۰ تا محصل داشتند و طبیعی بود که معلم ها فرصت رسیدن به همه را نداشتند. بعلاوه سبک آموزشی پشت خسته کننده و بی بار بود. بچه ها بطور منظم به مدرسه نمی رفتند و همه آنها وضع اسفباری داشتند. یکی از معلم ها که بشدت زیر فشار بود می گفت که مشکل این بچه ها کلاس و درس نیست، مشکل واقعی اینها حمام است. و البته حمام گرفتن هم چندان راحت نبود. اگر در خانه حمام می گرفتند، آبش را کجا می ریختند که موجب درگیری با همسایه ها

نشود و قزوین رفتن هم - بخاطر حمام - با توجه به هزینه حمام و رفت و آمد، چندان ارزان تمام نمی‌شد.

محلّه مسجد هم داشت؟

آره. محلی یک مسجد داشت که از طرف بسیج اداره می‌شد، ولی چنان کار کردی نداشت. مسجد حتی برای نماز خواندن هم باز نمی‌شد و تنها روزهایی که شلوغ می‌شد روزهای ماه محرم بود. مردم بیشتر از قهوه‌خانه استفاده می‌کردند. می‌گفتند که یک آخوندی هم در محلّه وجود دارد که من هیچوقت او را ندیدم. اهالی همان سنتهای قدیم خود را حفظ کرده بودند و بعضی وقتها روضه خوانی را دعوت می‌کردند که بیاید و در یکی از خانه‌ها برایشان مرثیه بخواند و بعداً هم دو تومان کف دستش می‌گذاشتند. این روضه خوان نه رژیمی بود و نه حزب‌اللهی.

هیچ نهاد و یا ارگان دولتی دیگری، مثلاً کمیته، در الوند حضور داشت یا نه؟

تنها نهادهای که از اول انقلاب در محلّه وجود داشت بسیج بود. بعد از بسیج شهرداری آمد، بعد داروخانه و در کنار آن یک ماشین اورژانس. کار امنیت الوند بعداً بسیج بود.

بگذارید گفتگویمان را روی زمانی که شما دوباره به الوند بازگشتید - سال ۶۸ - متمرکز کنیم. بعد از چهار سال وقتی دوباره به الوند برگشتید چه دیدید؟ در این شهرک چه تغییرات محسوسی ایجاد شده بود؟

در سال ۱۳۶۸ بعد از اینکه از زندان آزاد شدم به الوند رفتم. ولی الوند دیگر آن الوند سابق نبود. الوند اسم شهرک گرفته بود و حتی در نقشه هم ثبت شده بود. محلّه بزرگتر نشده بود ولی شکل خانه‌ها تغییر کرده بود. خانه‌های ۲-۳ طبقه و با دیوارهای مرمری زیاد بودند. تعداد قهوه‌خانه‌ها کم شده بود و بجایشان رستورانها و ساندویچ فروشی‌های زیادی سبز شده بود و دیگر آن مرکز ارتباطات آنچنانی که در اوائل وجود داشت از بین رفته بود. غذا فروشی‌ها دیگر جایی بودند برای غذا خوردن و یا غذا خریدن. اگر می‌خواستی کسی را ملاقات کنی باید می‌رفتی و در خانه‌هایشان را می‌زدی و یا اینکه اتفاقی کسی را در خیابان می‌دید. به جای قهوه‌خانه‌های سال ۶۲-۶۱ که مرکز ارتباط گیری، بحث و گفتگو بودند، ساندویچ فروشی‌هایی وجود داشتند که جایشان محدود بود و هرگز جای آن تعداد از کارگرها را نداشتند. بعلاوه طیفی که معمولاً در ساندویچ فروشی‌ها جمع می‌شدند معمولاً نوجوانان ۱۵-۱۴ سالی بودند.

از نشانه‌های توسعه شهری چه چیزهای دیگری دیدی؟ مثلاً بنگاه معاملات ملکی، یادمانگاه؟

معاملات ملکی یکی از چیزهایی بود که حسابی شکل گرفته بود و رونق داشت، خیلی از معاملات مثلاً کرایه‌خانه یا اتاق - قبلاً در قهوه‌خانه‌ها صورت می‌گرفت. ولی در سال ۶۸ همه این کارها از طریق بنگاه‌های معاملات ملکی که هر کدام برای خودشان دفتر و دستکی درست کرده بودند، صورت می‌گرفت.

درمانگاهی وجود نداشت ولی مراکز باصطلاح تفریحی ایجاد شده بود. مغازه‌ای وجود داشت که ویدئو کرایه می‌داد و کلوبی هم بود

که بچه‌ها می‌رفتند و فوتبال دستی بازی می‌کردند و می‌گفتند که همین مرکز قرار است یک میز بیلیارد هم بیاورد. مدرسه‌ها از ۲ به ۴ افزایش پیدا کرده بودن و بچه‌ها می‌توانستند دوره‌ی راهنمایی را هم در همان الوند بخوانند، ولی برای دبیرستان هنوز باید می‌رفتند قزوین، زمین ورزشی به همان شکل باقی مانده بود ولی دیگر به شکل سابق تیمی و یا سابقه‌ای در کار نبود و اکثراً جذب باشگاههای قزوین شده بودند.

هنوز بانکی وجود نداشت ولی صندوق حساب اسلامی ایجاد شده بود. همه‌ی کوچه‌ها اسفالت شده بودند، خانه‌ها دیگر پلاک داشتند، شهرداری زباله‌ها را جمع می‌کرد.

نکته و یا تغییر دیگری وجود داشت که چشم گیر باشد؟

یکی از مهمترین تغییرات بنظر من تغییر در ساختار جمعیت شهرک بود. بخاطر پیوندهای خانوادگی‌ای که صورت گرفته بود دیگر آن چند دسته‌گی و تعصبات ملی و مذهبی کم‌رنگ شده بود. پای جوانان قزوین باز شده بود. اوائل کسانی که به قزوین می‌رفتند مورد بازخواست پدر و مادرشان قرار می‌گرفتند، ولی حالا رفتن به قزوین چه برای دبیرستان، کار، سینما و یا در مورد پسران «دختربازی» خیلی عادی بود. البته می‌گفتند که برنامه‌ی ساختن سینما در الوند هم وجود داشت. وضع دخترها تغییر کرده بود. اوائل که من به الوند رفته بودم یادم نمی‌آید که دختری را با مانتو و یا مقنعه دیده باشم. خیلی‌ها با همان روسری و لباس و شلوار معمولی‌شان می‌رفتند و می‌آمدند. ولی حالا تعداد دختران جوان با مانتو و یا چادر زیاد شده بود.

داروخانه‌ی دیگر هم به شهرک اضافه شده بود و به جای یک مطب دکتر سه تا چهار مطب وجود داشت. کلاً شهرنشینی در سال ۶۸ بمراتب ملموس‌تر بود و آن ساخت و بافت روستا گونه از بین رفته بود. توی صحبت‌های قبلی‌ام به چیزی که اشاره نکردم شب نشینی بود. شب نشینی یکی از پدیده‌های جالب در محلّه بود و بعد از قهوه‌خانه یک از مراکز مهم جمع شدن، گفتگو و بحث بود. خیلی از کارگرها شبها سریع غذایشان را می‌خوردند و دست زن و بچه‌هایشان را می‌گرفتند و اگر هم آنها نمی‌آیند خودشان جمع می‌شدند و می‌گفتند برویم خانه‌ی فلانی. بدون اینکه از قبل به طرف - میزبان - خبر داده باشند. صحبت‌ها معمولاً یا درباره‌ی عروسی بود - کی را به کی بدهند - و یا در مورد مسائل محلی که البته در مورد دوم کم‌رنگ‌تر، و همچنین در مورد کارخانه‌ها. شب‌نشینی‌ها مرکز مهمی برای رد و بدل کردن خبر، اطلاع پیدا کردن از تحولات درون کارخانه‌ها و رابطه‌گیری بود. مشکل من البته مجرد بودن بود. اغلب کسانی که در شب‌نشینی‌ها شرکت می‌کردند خانواده بود و تنها رفتن بویژه برای من که اهل مشروب و قمار هم نبودم خیلی راحت نبود.

نکته‌ای که فراموش کردیم به آن بپردازیم وضعیت الوند در سال‌ها ۵۶-۵۷ یعنی در آستانه انقلاب است. می‌خواستم سوال کنم که تا چند حد اهالی الوند در جریان تحولات دوران انقلاب بودند و تا چه اندازه در براندازی رژیم شاه مشارکت داشتند و فعال بودند؟

من در آن سالها در الوند نبودم ولی بنابه گفته‌های خودشان انگار انقلاب به الوند نیامده بود. یعنی چیزی به اسم انقلاب که آنچنان

برایشان ملموس باشد وجود نداشت. تنها چیزی که برایش ملموس بود این بود که کارخانه‌ها بخاطر نرسیدن مواد خام بسته شده بود. طی ایندوره کارگران حقوقی دریافت نمی‌کردند و بنابراین یا در خانه نشستند و یا دست زن و بچه‌هایشان را گرفتند و به شهر خودشان رفتند. شاه را بعنوان عصری که به همه ظلم کرده می‌شناختند ولی اینکه همدردی نشان بدهند و تظاهراتی در کارخانه یا شهر صنعتی صورت بگیرد نه.

اجازه بدهید مجدداً برگردیم به اشکال مختلف مبارزات کارگری، نظر کارگران در مورد روشهایی نظیر اشغال کارخانه و یا تشکیل شوراهای مختلف چه بود؟ آیا در این زمینه‌ها حرکاتی صورت گرفت؟

یکی از شیوه‌هایی که در دوره معینی بکار گرفته شد گروگان‌گیری بود. در عرض یکسال بین ۶۲-۶۱ کارگران در چهار کارخانه از این شیوه استفاده کردند. مثلاً در مولن موکت نمی‌دانم چی شد که کارگران کارفرما را گروگان گرفتند و داخل یک اتاقک انداختند و خواستار این شدند که یکی بیاید و به مسائل شان رسیدگی کند. بهمین خاطر نمایندهٔ سپاه و مدیر کارخانه آمده‌اند و با کارگران صحبت کردند و به خواسته‌های کارگران هم رسیدگی کردند. ولی بلافاصله تعدادی از کارگران را دستگیر و بعداً هم از کارخانه‌ها اخراج کردند. مشابه همین حرکت هم در فرش پارس صورت گرفت. در این دوره گویا بین کارگران جا افتاده بود که بهترین شیوهٔ مبارزه با کارفرما گروگان‌گیری است.

شیوهٔ معمول دیگر کم کاری بود. کارگران به اشکال، شیوه‌ها و بهانه‌های مختلف از جمله رفتن به دستشویی و کش دادن نمازخوانی از نیم ساعت به یک ساعت کم کاری می‌کردند. بهر حال طی یکدوره - شاید بخاطر ریشه‌های روستایی - توسل به شیوه‌های فیزیکی و گروگان‌گیری حساسی مطرح بود و روشهایی مثل اعتصاب، مذاکره با کارفرما کمتر معمول بود. عالی‌ترین شکل مبارزه صندوق حمایت از کارگران بوده و آن هم بدلیل اهمیت مادی ویژه‌ای که خود کارگران آن را حس می‌کردند بویژه با توجه به عدم پرداخت حقوق‌ها، بیکاری و آواره‌گی.

حالا که دوباره اشاره شد می‌خواهم پرسیم که میزان و شیوهٔ مشارکت کارگران در این صندوق‌ها به چه شکل بود؟ در موارد مشخصی که خودتان تجربه دارید و درگیر بودید چند درصد از کارگران به این صندوق‌ها می‌پیوستند؟

کلاً میشود گفت که تقریباً ۹۹ درصد از کارگران جذب صندوقهای مختلف از جمله صندوق قرض‌الحسنه، تعاونی مصرف و تعاونی مسکن می‌شدند. صندوق مورد نظر من، یعنی صندوق مخفی دفاع از اعتصاب، همانطور که از اسمش پیداست طبیعتاً نمی‌توانست آنقدر گسترده باشد. صندوقهای دیگر اولاً علنی بودند و ثانیاً اهمیت و نقش فوری داشتند. صندوق قرض‌الحسنه بخاطر اینکه به کارگران وام می‌داد، تعاونی مصرف بخاطر اینکه زندگی کوپنی کفاف نمی‌داد و صندوق مسکن به حساب اینکه ممکن است کارخانه‌ها به به کارکنان خود مسکن بدهند، البته طرفدار زیادی داشتند. کارگران هر چند ضرورت صندوق اعتصاب را درک می‌کردند و بنابر تجربه‌شان نیاز آنرا احساس می‌کردند، چندان تمایلی به مشارکت در چنین صندوقهایی

نداشتند. این صندوق مثلاً در کارخانه فرش پارس ۴ عضو، در مولن موکت ۳ عضو، در کارخانهٔ شیشه ۶ عضو و در قوهٔ پارس که کارگران‌شان بیشتر زن بودند ۷ عضو داشت.

آیا اشکال مبارزاتی دیگری، مثلاً تظاهرات، بکار گرفته می‌شد؟

البته. یکی از حرکات بزرگ و خیلی مهم تظاهراتی بود که در خرداد سال ۶۰ صورت گرفت. من خودم در آنزمان در شهر صنعتی نبودم و نمی‌دانم دقیقاً زمینه‌های مادی این حرکت چه بود و اینکه حرکت در خود کارخانه‌ها شکل گرفته بود و یا اینکه از بیرون حمایت می‌شد، مثلاً از سوی مجاهدین. ولی طبق خبرهایی که از کانال‌های مختلف شنیدم کارگران همه کارخانه‌ها از شهر صنعتی بیرون آمده بودند و قصد داشتند که قزوین را اشغال کنند. این حرکت در دورهٔ تشدید اختلافات درونی رژیم و در مقطع کنار زدن و از جمله کنار زدن بنی‌صدر صورت گرفت. طبق آماری که من دارم سیزده هزار نفر از شهر صنعتی با شعارهای مرگ بر خمینی و غیره به سمت قزوین به راه می‌افتند و ظاهراً قصد تصرف مراکز دولتی و بانکها و سپاه را داشته‌اند. در هفت کیلومتری شهر صنعتی تظاهر کنندگان با پاسداران برخورد می‌کنند و کار به درگیری و تیراندازی می‌کشد. براساس خبرهایی که من شنیدم در این درگیری - چهار کارگران کشته می‌شدند و متقابلاً کارگران یک سپاهی را خلع سلاح می‌کنند و می‌کشند. حرکت البته همان روز بشکل وحشیانه‌ای سرکوب شد، با اینهمه سپاه حساسی ترسیده بود، خیابانها را کاملاً سنگر بندی کرده بودند و تا یک هفته جرات نمی‌کردند که به شهر صنعتی وارد شوند.

حادثه‌ای دیگری که بیاد داریم ماجرای شورش قزوین است که اگر اشتباه نکنم در سال ۷۳ صورت گرفت. با توجه به اینکه سرنوشت شما با ماجراهای قزوین گره خورده فکر نمی‌کنم فرصتی مناسب‌تر از این برای کسب اطلاع بیشتر از این حادثه نصیب مان شود. شما درباره این شورش و چند و چون آن چیزی شنیده بودید؟

همانطور که می‌دانید ما در آن زمان دیگر در قزوین نبودم ولی مرتباً به آنجا رفت و آمد داشتم و روابطی هم داشتم. حادثه فکر می‌کنم در آبان یا آذر ۷۳ اتفاق افتاد و ظاهراً موضوع اصلی مسئله استان شدن قزوین بود.

حادثه گویا از نماز جمعه شروع شده بود و بلافاصله کار به تظاهرات و حملهٔ گروههای کوچک ده بیست نفری به بانکها، مغازه‌ها و کیوسکها و شعارهای مرگ بر خمینی کشیده بود. حرکت و رفت و آمد نیروهای سپاه از سمت تهران و کرج به قزوین کاملاً ملموس بود. بسیج و سپاه قزوین ظاهراً نقشی در سرکوب شورش نداشتند. احساس ما این بود که خود اینها بنوعی هم در مسئله دینفع بودند. برای قزوینی‌ها مرکز استان بودن زنجان بیشتر به یک شوخی شبیه است. آنچه بیشتر شنیده می‌شود اینست که زنجان فقط یک کارخانهٔ کبریت دارد در حالی که قزوین شاه راه ارتباطات است. هر چند ظاهراً این موضوع نقطهٔ آغاز شورش قزوین بود، با این همه این حرکت را باید یک اعتراض و شورش سیاسی تلقی کرد که متأسفانه بخاطر فقدان تشکل، سازماندهی و عنصر ذهنی بشدت و در عرض یکروز سرکوب شد. رژیم برای سرکوب این حرکت از هلی‌کوپتر استفاده کرد و تعداد زیادی هم کشته شدند که من از آمار دقیق آن اطلاعی ندارم.

دائی پرویز: مردی از تبار شکنجه شده کار

منصور خاکسار

بی‌گمان بر پاره‌ی بزرگی از قلمزنان کنونی آبادان و کوشندگان جنبش کارگری جنوب تأثیر فراوانی گذاشت. او را همیشه - و تا اکنون نیز - به همین نام شناخته‌ام. کارگری مهاجر از تبریز - و تنها - که باز هم نداسته‌ام چرا و در چه سالی به آبادان کوچیده و چه گونه به حزب توده پیوسته بود. آنچه می‌دانم - به استناد گفته‌های خود او - از رابطه‌ی اوست با کمیته‌ی کارگری حزب و وظایفی که او و دوست نجارش «سعید» از سال ۱۳۲۵ در سازماندهی نارضائی‌ها و خیزش کارگران پالایشگاه آبادان و پایه‌گذاری تشکیلات کارگری جنوب داشته‌اند.

در نخستین روز کودتا به همراه عده‌ای هر دو دستگیر و به مدت ۳ سال زندانی می‌شوند. در بازجوئی تن به سخت‌ترین شکنجه‌ی می‌دهند - حتی آنها را در دیگ آب‌جوشی انداخته و دست و پا بدنشان را سوخته بودند - با اینحال دم بر نمی‌آورند. در زندان شاهد زبونی فعالین بنام حزب می‌شوند. با اینکه به طریقی به بالا خبر می‌دهند، بعدها در می‌یابند که «بالا» نیز تن به پایداری نداده است. و آنچه در طی سال‌ها کارگران از خود گذشته‌ای نظیر آنها پایه گذاشته بودند به سادگی فرو ریخته است.

«دائی پرویز» پس از خروج از زندان به شیوه خود، روشنگری پیشه می‌کند و خاک نشین هر سرایی آشنا می‌شود. با جلال و عزتی در خورد یک فیلسوف. و بگفته‌ی خود به پیغام و پسغام از نفس افتادگان سیاست نیز وقعی نمی‌گذارد. با این هدف که خلوت ذهنی نوآمدگانی چون ما را

هنوز در خوشه‌ی بزرگ این کهکشانی که راه جهان کار را روشن می‌دارد، دانه‌ی نارسی بیش نبودیم. اما سکوت و هراس دردناکی را که در آبادان، پس از سرکوب خونین ۲۸ مرداد چیره شده بود، بر نمی‌تافتیم.

شهر صنعتی آبادان: حضور پیشروی در مناطق کارگرنشین ایران داشت. هزاران چهره‌ی فعال در اندیشه و کار، به اقتضایی این حضور تاریخی، در خود پروارنده بود.

دستگاه بکار افتاده‌ی سرکوب می‌کوشید با کاربرد خشونت و دمیدن در بوق هراس انگیز خود نسل برآمده از پایداری‌های دادجویانه این شهر را - و در واقع جنبش کارگری جنوب را - فلج کند. این سیاست تأثیر خود را نیز گذارده بود. سرخوردگی، فضای روشنفکری شهر را انباشته بود. آن چنان که بیشتر نام‌آوران حوزه فکری و ادبی جنوب برای گریز از مهلکه روز چهره در نقاب داشتند و اندیشه ورزان میدان کار در پستوی خانه فقط و می‌زده آنهم به گفتن پاره‌ای از ماجرا و بیدادی که برایشان رفته بود، بسنده می‌کردند. در چنین فضایی نه چندان هماهنگ با هیجان سنی ما، یادم می‌آید - آنهم در گرما گرم امتحانات پایانی سال ۳۷ و به هنگامی که دوره اول دبیرستان را پشت سر می‌گذاریم - دوست همکلاسیم کمال سعیدی مرا برای نخستین بار با دائی پرویز آشنا کرد.

مردی پایدار از تبار شکنجه شده‌ی کار، با دانشی ساده - اما با انبوهی تجربه و اخلاقی متمایز از حوزه فلسفی مسلط شکست. مردی که بر من و رفیق همیشه ماندگارم کمال و

شماره ۲۵-۲۶ ایران بولتن با مطالب زیر انتشار یافت:

- The Origin and development of imperialist contention in Iran Part III / Younes Parsa Benab
- Capital's misplaced triumphalism / Isztva`n Mes`z`aros
- Western financial institutions and Russian Capitalism / Simon Pirani
- Relations between men and women: Interview with Dr Bridgetg Fowler
- Islamic feminism and its discontent: notes on a debate / Val Moghadam

بهای یکسال آونمان

بریتانیا	۱۰ پاوند
کشورهای اروپائی	۱۲ پاوند (۱۸ دلار آمریکا)
سایر کشورها	۱۴ پاوند (۲۰ دلار آمریکا)

Iran Bulletin
BM Iran Bulletin
London WC1N 3XX
United Kingdom
Fax: (44) (0) 20 8926 91 44

نشانی تماس:

از حضور بیگانه، پاکیزه نگهدارد.

دائی پرویز کارهای اش به کسی دیگر شباهت نداشت و خاص خودش بود.

ظہرها در محلات پرجمعیت احمدآباد که کم درآمدترین منطقه‌ی آبادان بود جایی را برای گفتگو با آدم‌های زحمتکش آن ناحیه برمی‌گزید.

اگر تابستان بود با چند هندوانه - که آن موقع ارزان بود - و خود به نسبت آدم‌های دور و برو به اندازه برابر قاش کرده بود. (و اگر زمستان بود با تقسیم چای از کتری سیاه و بزرگ پر شده از چای اش همراه با کیسه‌ی قند دانه دانه شده).

شب‌هایش را هم - به جز وقتی که مریض بود، یا و دکائی اتفاقی گریش آمده بود و یا حریفانی از گذشته را برای گوشمالی یافته بود - به کلنجر با جمع ما وا گذاشته بود. کامیونی داشت اورا قی که به هنگام تخلیه آبادان از قوای متفقین جا مانده بود و یا او به غنیمت گرفته بود. با همین کامیون که در هفته‌ای ۲-۳ روز خراب بود و او با حوصله تعمیرش می‌کرد، بار می‌کشید و هر چه به دست می‌آورد به آن طریق خرج می‌کرد.

جائی که شب می‌گذراند، می‌خوابید و گرنه به همان ماشین پناه می‌برد. روزهای بیکاری اش از دوستانی که می‌شناخت و کار می‌کردند پولی قرضی می‌کرد با این جمله‌ی فراموش نشدنی که: اگر داشتم، می‌دهم و اگر نداشتم، نمی‌دهم. و درست به همین روال هم عمل می‌کرد.

تفکر مذهبی و خرافی را در جامعه‌ی کارگری و به وفور در حزب توده می‌دید و ما را که فکر می‌کرد دیر یا زود به دام حزب خواهیم افتاد از آن هشدار می‌داد.

و مهمتر آنکه به رغم اعتقادش به وحدت کارگران جهان، ریشه‌ی شکست حزب توده را در دستورگیری اش از مسکو می‌دانست.

دائی پرویز را اول بار کمال سعیدی کشف کرد و توسط او من شناختم اش و از طریق ما، دوستان پیرامون. و همو بود که در سال ۴۱-۴۲ جمع ما را از وجود عباسعلی شهریاری و تله‌ای که با ساواک با همکاری او برای مبارزین تازه نفس فراهم کرده بود، آگاه ساخت. اواخر سال ۵۱ از دوستی شنیدم در گوشه‌ای جسدش را یافته‌اند.

یادش گرامی باد

تیر ماه ۷۹

خارج ساختن کارگاه‌های کوچک از دایره‌ی شمول قانون کار: تعرض رژیم اسلامی به حلقه ضعیف جنبش کارگری

حشمت محسنی

امری کاملاً تصادفی و غیر قابل پیش بینی بوده است. کافی است به یاد داشته باشیم که فوریت این طرح اولین بار در یکسال پیش تحت عنوان حذف کارگاه‌های دارای سه کارگر و کمتر از دایره شمول قانون کار به تصویب رسیده بود که به خاطر مجموعه شرایطی از جمله اعتراضات کارگران معلق مانده بود. به علاوه این طرح، ردی در آسمان بی‌ابر نبود. تخم لقی حمله به کارگاه‌های کوچک در ماده ۱۹۱ قانون کار با عبارات «کارگاه‌های کوچک کمتر از ده نفر را می‌توان برحسب مصلحت موقتاً از شمول بعضی از مقررات این قانون مستثنی نمود. تشخیص مصلحت و موارد استثناء به موجب آیین نامه‌ای خواهد بود که با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.» کاشته شده بود.

اما جوهر این طرح نه در سابقه آن بلکه در دامنه و ابعاد آن نهفته است. در یک آمارگیری «در سال ۷۳ در حدود ۹۲٪ کل کارگاه‌های کشور دارای کمتر از ده نفر کارگر هستند... (براین مبنا، این طرح) متجاوز از پانزده میلیون نفر در کشور را در حال حاضر و طی مدت اجرای آزمایش تحت تأثیر قرار می‌دهد» (کار و کارگر شماره ۲۷۰۹). مثلاً در «استان ایلام بیش از ۸۰ درصد کارگاه‌ها مشمول این قانون هستند. و آینده‌ای بسیار تاریک برای کارگران شاغل در این کارگاه‌ها پیش بینی می‌شود.» (کار و کارگر ۲۷۱۰). این آمار نه توسط اپوزیسیون بلکه توسط خود ارگانهای حکومتی است که ارائه شده است.

روی آوری کارگران به مبارزات اعتصابی، راهپیمائی و تجمع در برابر اماکن دولتی نظیر مجلس، خانه کارگر، وزارت کشور، استانداری‌ها، اگر چه از یک طرف برانگیختگی کارگران را نشان می‌دهد، اما واقعیت این است که همه این حرکات به طور مجزا، بی‌ارتباط با هم و از سر استیصال صورت می‌گیرد و بیان موقعیت

«توان یک زنجیر مساوی با توان ضعیف‌ترین حلقه‌ی آن است. عموماً کسی که بخواهد شرایطی خاص را مهار کند، بدنبال نقطه‌ی ضعیفی در آن شرایط خواهد گشت که احتمالاً بتواند کل سیستم مورد نظر را زخم‌پذیر کند. اگر کسی بخواهد چنین مجموعه یا سیستمی را مورد حمله قرار دهد، حتی اگر به ظاهر اوضاع بسود او نباشد، فقط کافی است آن نقطه ضعیف را کشف کند تا بتواند تمامی قدرت آن دستگاه را به مخاطره اندازد».

لوئی آلتوسر

جنبش کارگری کشورمان در شرایط صعب و دشواری بسر می‌برد. این شرایط نامساعد ریشه در یک رشته عوامل ساختاری دارد که صرفاً با مبارزه نمی‌توان آنها را تغییر داد. هر چند که تعامل بین شیوه مبارزه و شرایطی که مبارزه در آن جاری است جاده‌ای یک طرفه نیست. تعرض لجام گسیخته و ضربه موثری که رژیم جمهوری اسلامی به جنبش کارگری از طریق خارج کردن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار زده است، موقعیت کارگران را به خاک ریز آخر عقب رانده است. و در عین حال نبرد تعیین کننده‌ای را نیز به کارگران تحمیل کرده است. این تعرض نه تصادفی صورت گرفته و نه ناآگاهانه. این تعرض دقیقاً به حلقه ضعیف جنبش کارگری و با هدف پراکندگی و نهادهای کردن هزیمت در میان، آنان در دستور قرار گرفته است. این تعرض نه اولین بار است که صورت گرفته است و نه

تدافعی کارگران در شرایط کنونی است. تعرض به کارگاه‌های کوچک در وهله اول به نظر می‌رسد که از سر دهن کجی به مردم به خاطر انتخابات مجلس ششم صورت گرفته است و نشان دهنده قدر قدرتی جناح تمامیت خواهان در کشور است. اما اگر به یاد داشته باشیم که این طرح قبل از انتخابات مجلس ششم در مجلس یکبار به تصویب رسیده و بر اثر اعتراضات کارگران معلق شده بود، در می‌یابیم که از اهداف دراز مدت‌تر و استراتژیک‌تری برخوردار بوده است. این طرح آگاهانه انتخاب شده و یورش به جبهه ضعیف اردوی کار را نشانه رفته است. این طرح با حمله به کارگرانی که پراکنده هستند و در شرایط فوق‌العاده نامساعد به کار مشغول‌اند، شکاف بین کارگران کارگاه‌های بزرگ با کارگاه‌های کوچک را نهادی می‌کند و قدرت چانه زنی کارگران کارگاه‌های بزرگ را نیز کاهش می‌دهد. تعرض جمهوری اسلامی به کارگران، به همه شاخه‌ها، رشته‌ها و بخش‌ها هم زمان صورت نگرفته است. در شرایط کنونی با وجود بیکاری وسیع، این تعرض به کارگران بخش کارخانه‌های بزرگ روی نداده است. چرا که وفور نیروی کار به معنای بی‌نیازی به کارگران فنی نیست. روح این طرح این است که به بخشی از کارگران حمله نمی‌کنند تا بتوانند به بخش وسیع‌تری از کارگران حاشیه‌ای که موقعیت آسیب پذیرتری دارند بهتر حمله کنند.

ضربه به کارگاه‌های کوچک اما صرفاً ضربه به این بخش از کارگران نیست. این حمله نتایج و عوارضی دارد که ابعاد و دامنه آن از محدوده کارگاه‌های کوچک بسی فراتر می‌رود. کم‌ترین عارضه این حمله این است که روحیه محافظه‌کاری در کارخانه‌های بزرگ را دامن می‌زند و قدرت چانه‌زنی آنها را کاهش می‌دهد. به علاوه طرح خارج کردن کارگاه‌های کوچک از

دایره شمول قانون کار، صرفاً طرحی ناظر بر تضعیف موقعیت کارگران در شرایط کنونی نیست، بلکه حمله به دستاوردهایی که در مبارزه ۱۲ ساله پیرامون قانون کار بدست آمده نیز هست. بنابراین بدون طرحی برای حفظ و تداوم مبارزات سال‌های گذشته، حرفی از مقاومت مؤثر در برابر تعرض رژیم اسلامی نمی‌تواند در میان باشد.

حمله جمهوری اسلامی به حلقه ضعیف جنبش کارگری اما می‌تواند به نقطه ضعف دشمن تبدیل شود. حمله رژیم اسلامی به کارگران و راندن آنها به خاک ریز آخر، جنگ سرنوشت ساز و تعیین کننده را به کارگران کارگاه‌های کوچک تحمیل می‌کند. همین تعرض می‌تواند دستمایه مناسبی برای سازمان‌یابی یک مقاومت بزرگ قرار گیرد. برای اینکه بتوانیم تعرض رژیم را در هم شکنیم و به تعرض متقابل دست بزنیم ضروری است از شرایط مبارزه و ملزومات پیروزی آن درک روشنی داشته باشیم. تعرض جمهوری اسلامی و بی‌حق کردن کارگران کارگاه‌های کوچک زمینه مساعدی را برای گز گرفتن شعار برخورداری از حق تأمین اجتماعی و حقوق شهروندی فراهم می‌آورد. شکل‌گیری جنبش کارگران کارگاه‌های کوچک پیرامون حقوق اجتماعی و شهروندی، نمی‌تواند در تک تک کارگاه‌های کوچک صورت گیرد؛ این تجمع از طریق این روش ناممکن است و در واقع نیروی کارگران را به هدر می‌برد؛ شکل‌گیری جنبش کارگاه‌های کوچک باید از طریق بیرون از محل کار و از طریق تجمع در محافل، اماکن کارگری و پاتوق‌ها صورت گیرد. شکل‌گیری این جنبش مخصوصاً در محیط زیست کارگران، که محل اتصال کارگران این بخش با بیکاران، با زنان خانه‌دار، با زحمتکشان و با جوانان است، می‌تواند پابگیرد و به یک نیروی میلیونی تبدیل شود.

دنباله از صفحه ۱۹

منابع:

- ۱- روزنامه پیام آزادی، ۷۸/۱۰/۴.
- ۲- روزنامه خرداد، ۷۸/۳/۳.
- ۳- روزنامه سلام، ۷۸/۳/۸.
- ۴- روزنامه آفتاب امروز، ۷۸/۱۱/۲۷.
- ۵- روزنامه ابرار، ۷۸/۱۱/۶.
- ۶- روزنامه هم‌میهن، ۷۸/۱۲/۹.
- ۷- روزنامه ایران، ۷۸/۵/۲۳، ۴/۲۸.
- ۸- روزنامه هم‌شهری، ۷۸/۱۲/۱۰، ۹/۲۱، ۸/۲۵.
- ۹- روزنامه ایران دیلی، ۷۸/۱۰/۵، ۱۰/۲، ۹/۲۴، ۸/۲۹.
- ۱۰- روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۸/۱۲/۲۲، ۱۲/۹، ۱۱/۱۸، ۸/۲۹.
- ۱۱- روزنامه کیهان، ۷۸/۱۰/۵، ۷/۲۸، ۶/۲۵، ۲/۲.
- ۱۲- روزنامه اخبار اقتصاد، ۷۸/۱۰/۵، ۱۰/۳۰، ۱۰/۲۸، ۱۰/۱۳، ۱۰/۲، ۹/۲۴، ۹/۱۵، ۹/۱۰، ۹/۶، ۹/۱، ۸/۲۴، ۸/۱۱، ۸/۶، ۸/۴، ۷/۲۸، ۷/۲۲، ۷/۲۱، ۷/۱۹، ۷/۱۴، ۷/۸، ۶/۳۰.
- ۷۸/۱۱/۵، ۱۱/۲۶.
- ۱۳- روزنامه رسالت، ۷۸/۱۲/۱۲، ۱۱/۵، ۱۲/۳، ۱۰/۴، ۹/۱۶، ۹/۲، ۸/۳۰، ۸/۱۷، ۸/۱۲، ۷/۲۲، ۷/۱، ۶/۲۴، ۶/۱۱، ۴/۱۳، ۲/۱۴، ۲/۱۲، ۱/۲۹، ۱/۲۳.
- ۱۴- روزنامه کار و کارگر، دوره‌ی یک ساله (۱۳۷۸).
- ۱۵- هفته‌نامه آتیه، ۷۸/۹/۹، ۸/۲۶، ۴/۱.
- ۱۶- هفته‌نامه مجاهد، ۷۹/۲/۱۳.

طبقه در خود و طبقه در برابر سرمایه: کارل مارکس و طبقه بندی کنندگان او

ای. اندرو (E. Andrew)

برگردان: جمشید

پژوهشگر، آیزنشتاین (Z.Eisenstein) و زایت لین (I.M.Zeitlin) هیچ شاهی از متن برای اثبات ادعای شان ارائه نمی دهند.^(۱) رابرت تاکر (R.Tucker) و پولانزاس قطعه ای از «فقر فلسفه» را نقل می کنند که اندکی بعد به تحلیل آن خواهیم پرداخت.^(۲) کولاکوسکی (L.Kolakowski) قطعه ای از «هیجدهم برومرلویی بناپارت» را نقل می کند که آن را نیز برای روشن شدن صحت و سقم این ادعا، بررسی خواهیم کرد.^(۳) دریپر (H.Draper) و کوهن (G.A. Cohen) هر دو قطعه را به عنوان مأخذ این تمایز نقل می کنند، اما در حالی که دریپر ادعا می کند که «این تمایز عمدتاً در «هیجدهم برومرلویی بناپارت» و «فقر فلسفه» صورت گرفته است، کوهن به شکل معقول تری ادعا می کند که «تمایز از» این دو کتاب «گرفته شده است».^(۴)

پیش از این که به این دو قطعه نقل شده به عنوان متن مأخذ درباره تمایز میان طبقه در خود و طبقه برای خود بپردازیم، بگذارید منظور مفسران مارکس از این تمایز را روشن سازیم. کوهن از این تعریف قاطعانه دفاع می کند و معتقد است که این تمایز برای تعریف ساختاری دقیقی از طبقه (در خود) که با هر بیان سیاسی و فرهنگی از هویت طبقاتی (طبقه برای خود) تفاوت دارد، ضروری است. کوهن ادعا می کند که «طبقه یک شخص تنها با جایگاه عینی او در شبکه روابط مالکیت تعیین می شود، هر قدر هم که تعیین چنین جایگاهی دشوار باشد. آگاهی، فرهنگ و تفکر سیاسی یک شخص در تعریف جایگاه طبقاتی او جایی ندارد».^(۵) در واقع، «حتی رفتار شخص نیز بخشی ضروری از هویت طبقاتی او را تشکیل نمی دهد. پژوهشگر می کند که با این تمایز توافق ندارد، نظر کوهن را می پذیرد که این تمایز مستلزم تقابل میان اقتصاد به مثابه واقعیت عینی و سیاست و فرهنگ به مثابه تجلیات ذهنی این واقعیت اقتصادی پایه ای است. پژوهشگر می نویسد:

«دشواری هایی که در تحلیل ساختار طبقاتی جوامع مشخص سرمایه داری برای نظریه مارکسیستی پیش آمد، قبلاً در مرحله شکل گیری جنبش سوسیالیستی پدید آمده بود. ریشه این دشواری ها را باید در فرمول بندی مارکس از معضلی جست که در آن روند شکل گیری طبقه همچون گذار ناگزیر از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» نگریسته می شود. در این فرمول بندی روابط اقتصادی جایگاه

این سؤال که آیا سیاست و فرهنگ نیز مانند اقتصاد در شکل گیری طبقه کارگر نقش دارند یا نه، برای مارکسیست ها، همیشه سؤال مهمی بوده است. ادوارد اندرو (E. Andrew) با بررسی چگونگی کاربرد مفاهیم «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» در متن هایی از مارکس، می گوید به این مسأله روشنائی بیندازد. مقاله او، نخستین بار Canadian Journal of Political Science | جلد ۱۶، شماره ۳، سال ۱۹۸۳، صفحات ۸۴-۵۷۷ منتشر شده است. لازم به یادآوری است که برگردان این مقاله، صرفاً به منظور آشنایی فعالان چپ با نظرات مختلف مربوط به سیاست طبقاتی صورت گرفته و موضع نویسنده ضرورتاً مقبول ما نیست. مخصوصاً تفسیر او از درک لنین و لوکاچ از پایه استدلالی محکمی برخوردار نیست و با شتابزدگی و یک جانبه نگری آشکاری پرداخته شده است. با این همه، نکات درخور توجهی در استدلال او وجود دارند که می توانند در روشن شدن این بحث مهم مفید باشند. امیدواریم در فرصت های دیگر مطالب بیشتری در این باره منتشر کنیم و از نظرات و نوشته های مستدلی که در رابطه با این بحث و در واکنش به این مقاله باشند، استقبال می کنیم.

امروزه در پژوهش های مربوط به مارکس، این نکته که او میان «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» تمایز قایل شده، تقریباً یک امر بدیهی تلقی می شود. چه پژوهشگرانی که از این تمایز^(۱) دفاع می کنند و چه آنهایی که از مارکس به خاطر چنین تمایز مسأله سازی انتقاد می کنند،^(۲) در این نکته که مارکس چنین تمایزی قایل شده، هم رأیی دارند. نظر من این است که اگر مارکس به چنین تمایزی باور می داشت، اتهام تقلیل گرایی اقتصادی که نیکوس پولانزاس (N.Poulantzas) و آرام پژوهشگر (A.Przeworski) در این تمایز می یابند، بر او وارد می بود. اما علی رغم اتفاق نظر مفسران مارکس، او هرگز به طبقات در خود یا به تمایز میان طبقه در خود و طبقه برای خود اشاره نمی کند.

از جمله کسانی که تمایز میان «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» را به مارکس نسبت داده اند، دس سانتوس^(۳) (T.Dos Santos)،

شرایط عینی را دارد و تمام روابط دیگر قلمروهای فعالیت‌های ذهنی را تشکیل می‌دهند».^(۹)

به این ترتیب، تمایز طبقه در خود و طبقه برای خود بر این فرض بنا شده است که طبقات، مقدم بر درگیری‌های سیاسی یا فرهنگی، در قلمرو اجتماعی - اقتصادی به وجود می‌آیند؛ و مبارزه سیاسی و اشکال فرهنگ و آگاهی نقش اساسی و تعیین کننده‌ای در ساختار طبقاتی ندارند. بلکه نشانه‌ها، تجلیات، و حتی شاید، نتایج ضروری ساختار اجتماعی - اقتصادی طبقه، یا روابط تولیدی هستند. حال بپردازیم به قطعاتی که در تأیید انتساب، تمایز طبقه در خود و برای خود، به مارکس، نقل شده‌اند. در «هیجدهم برومر لویی بناپارت»، مارکس درباره دهقانان اواسط قرن نوزدهم فرانسه، می‌نویسد:

«تا آنجا که شرایط زندگی اقتصادی میلیون‌ها خانواده به گونه‌ای است که شیوه زندگی، منافع و فرهنگ آنها را از طبقات دیگر جدا می‌کند و در رو در رویی خصمانه با آنها قرار می‌دهد، اینها تشکیل یک طبقه را می‌دهند. (اما) تا آنجا که میان این دهقانان خرده مالک ارتباط متقابل صرفاً محلی وجود دارد و هم سانی منافع‌شان نه اجتماعی در میان آنها به وجود می‌آورد، نه پیوند ملی و نه سازمان سیاسی، آنها طبقه‌ای تشکیل نمی‌دهند.»^(۱۰)

کوهن این قطعه را در تأیید تعریف ساختاری خود از طبقه (که همان طور که در بالا گفته شد، با هر نوع بیان آگاهانه، فرهنگی، سیاسی یا، حتی، رفتاری طبقه فرق دارد) و در مقابل نظر تامسون (E.P. Thompson) می‌آورد که مانند پرژورسکی و پولانزاس، تکوین طبقه را در شکلی از رفتار ستیزگرانه درک می‌کند که عمدتاً، ولی نه انحصاراً، با تجربه‌های مشترک در روند تولید ایجاد می‌گردد. کوهن می‌گوید: «اگر نظر تامسون درست باشد، دهقانان فرانسوی یاد شده در «هیجدهم برومر» را نمی‌توان طبقه به حساب آورد.»^(۱۱) واضح است که کوهن، از خود متن، استدلال قاطعی علیه تعریف غیر ساختاری طبقه نمی‌آورد. زیرا مارکس می‌گوید، به یک معنا، دهقانان «تشکیل یک طبقه را می‌دهند» و به معنایی دیگر «طبقه‌ای تشکیل نمی‌دهند». این تناقض ظاهری به یک توضیح زبان شناختی یا تمایزی میان معنایی که در آن دهقانان طبقه محسوب می‌شوند، از معنایی که در آن طبقه محسوب نمی‌شوند، نیاز دارد. برای فرار از این تناقض ظاهری است که کوهن و دیگران تمایز میان طبقه در خود و طبقه برای خود را پیش کشیده‌اند؛ به این ترتیب، دهقانان فرانسه تجسم طبقه در خود هستند و نه طبقه برای خود.

قطعه دیگری که کوهن و دریپر برای تمایز میان طبقه در خود و طبقه برای خود نقل می‌کنند، از گزارش مارکس درباره اثرات صنعت بزرگ گرفته شده است. صنعتی شدن سرمایه‌دارانه، با دگرگون سازی خصلت نسبتاً پراکنده و خودکفای تولید دهقانی، محیط کار هم یارانه و اجتماعی شده‌ای به وجود می‌آورد که شکل‌گیری طبقاتی کارگران را آسان می‌سازد.

مارکس در «فقر فلسفه» می‌نویسد:

«شرایط اقتصادی، نخست، توده روستائیان را به کارگر تبدیل کرده بود. چیرگی سرمایه موقعیت مشترک و منافع مشترکی برای این توده به وجود آورده است. بنابراین، این توده هم اکنون طبقه‌ای است در برابر سرمایه، ولی نه هنوز برای خود. در روند مبارزه... این توده

متحد می‌گردد و خود را به صورت طبقه برای خود در می‌آورد. منافع که او از آنها دفاع می‌کند منافع طبقاتی است. اما مبارزه طبقه علیه طبقه یک مبارزه سیاسی است.»^(۱۲)

تا کر این قطعه را در «گزینه مارکس و انگلس» می‌آورد و چنین تفسیر می‌کند: «توجه کنید به اصطلاحات هگلی در توصیف مارکس از پرولتاریا که ... نه تنها به طبقه‌ای در خود، بلکه هم چنین «برای خود»، تبدیل می‌شود.»^(۱۳) در واقع، تا کر «در خود» را مانند «برای خود» در داخل گیومه نمی‌گذارد، زیرا در اینجا تقابل میان طبقه در برابر سرمایه و طبقه برای خود است. (متن اصلی به فرانسه چنین است: "une classe vis-a-vis du capital, mais pas encore pour elle- meme" که برنشتین و کائوتسکی به آلمانی چنین ترجمه کرده‌اند:

"eine Klasse gegenüber dem Kapital, aber noch nicht für sich selbst")^(۱۴)

کارگران صنعتی در تجمع‌شان در مقابل کارفرمایان، طبقه‌ای در برابر سرمایه تشکیل می‌دهند که دهقانان نامتحد به آن طریق نمی‌توانند تشکل بدهند. دهقانان که به بازی‌های طبیعت و بازار، مانند با روری زمین، اوضاع جو، آبیاری و فصل برداشت محصول، وابسته‌اند، از اشتراک موقعیت کارگران کارخانه محرومند. دهقانان یک منطقه ممکن است شرایط تولیدی متفاوت با منطقه دیگر را تجربه کنند، یا فاقد ارتباط با یکدیگر باشند و یا منافع مشترکی با زمین‌داران و سرمایه‌داران کشاورز منطقه‌شان داشته باشند که با دهقانان منطقه دیگر ندارند. برخلاف کارگران فاقد مالکیت، دهقانان خرده مالک «طبقه‌ای در برابر سرمایه» تشکیل نمی‌دهند. مارکس معتقد بود که دهقانان هر چند ممکن است شکوهایی از نظام مالیاتی، یا بهره و اجاره‌بهایی که می‌پردازند داشته باشند، ولی با خود سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی و نظام بازار مخالفتی ندارند. دهقانان بیشتر یک توده‌اند تا یک طبقه؛ افرادی هستند با اعتراضاتی بی‌شکل علیه اعتبار دهندگان، اجاره بگیران و شپادان (مأموران مالیاتی)، تا گروه مشخصی با منافع روشن «در برابر سرمایه». پوپولیست‌ها ممکن است رزمنده باشند، مخصوصاً هنگامی که مصمم اند خود را از قید و بندهای پیشا سرمایه‌داری برهانند و به صورت مالکان مستقل درآیند، یا هنگامی که مالکیت کوچک به وسیله بازار سرمایه‌داری تهدید می‌شود؛ اما مبارزات پوپولیستی ستیز طبقاتی نیستند، مگر این که پوپولیست‌ها در مبارزاتی که میان طبقات بالقوه هژمونیک برای سلطه در جریان است، شرکت کنند.

در حالی که مفهوم مارکس درباره طبقه در برابر سرمایه جایی برای جدایی تحلیلی طبقه از مبارزه طبقاتی باقی نمی‌گذارد، مفهوم طبقه در خود چنین امکانی را به وجود می‌آورد. در حالی که در نوشته‌های مارکس، رویارویی سازمان یافته در مقابل یک دشمن متحد، جوهر طبقه محسوب می‌شود، برای «طبقه در خود» کوهن حتی رفتار خصمانه با طبقات دیگر ضروری به حساب نمی‌آید. شاید مفهوم کوهن برای تحلیل جوامعی که ستیز طبقاتی آشکاری ندارند، یا توصیف گروه‌هایی اقتصادی، مانند دهقانان قرن نوزدهم فرانسه، که ظاهراً هم تشکیل طبقه می‌دهند و هم نمی‌دهند، ابزار مفیدی باشد. یا آیا می‌توانیم صرفاً بگوئیم که بعضی صورت بندی‌های اجتماعی وجود دارند که در آنها طبقات اقتصادی طبقه سیاسی محسوب نمی‌شوند؛ یعنی که دهقانان «هیجدهم برومر» طبقه اقتصادی بودند و نه طبقه سیاسی؟ در واقع، کوهن، علی‌رغم گرایش به

جدا کردن محتوای سیاسی از تحلیل طبقاتی مارکس، می‌پذیرد که منظور مارکس از طبقه غالباً یک نیروی مدعی قدرت سیاسی است. کوهن چند گفته از این قبیل از مارکس نقل می‌کند: «... پرولتاریا تنها با ساختن خودش به مثابه یک حزب سیاسی می‌تواند همچون یک طبقه عمل کند.» «هر لحظه‌ای که طبقه کارگر به مثابه یک طبقه علیه طبقات حاکم به میدان می‌آید و می‌کوشد از بیرون آنها را زیر فشار قرار بدهد، یک لحظه سیاسی است»^(۱۵) (با این همه) کوهن یادآوری می‌کند که آنچه نمی‌تواند هم چون یک طبقه عمل کند یا به میدان بیاید، چیزی جز طبقه کارگر نیست. بنابراین، کارگران صنعتی نیز که نمی‌توانند طبقه‌ای برای خود باشند، مانند دهقانان، صرفاً طبقه‌ای در خود هستند. اما «مانیفست کمونیست» می‌گوید: «سازمان‌یابی پرولترها به یک طبقه، و در نتیجه، یک حزب سیاسی، بارها و بارها در اثر رقابت بین خود کارگران به هم می‌خورد».^(۱۶) آیا کارگران در حال رقابت با هم تشکیل یک طبقه می‌دهند؟ مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» می‌نویسند: «افراد جدا از هم تنها تا جایی که ملزم به پیشبرد نبردی مشترک علیه طبقه‌ای دیگر باشند، یک طبقه تشکیل می‌دهند؛ در غیر این صورت، آنها به عنوان رُقا در شرایطی خصمانه با یکدیگر قرار دارند.» این فرمول‌بندی دال بر این است که پرولترهای منفرد تنها در صورتی به پرولتاریا یا طبقه کارگر تبدیل می‌شوند که در اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی سازمان یابند. به این ترتیب، متن‌های مارکس تأیید بی‌ابهام تعریف ساختاری کوهن از طبقه یا این نظر او که ساختار صنعت سرمایه‌داری طبقه کارگر را شکل می‌دهد (که با نظر تامسون و پروژورسکی که کارگران فعالانه به تکوین طبقه کارگر کمک می‌کنند، تفاوت دارد) را تأیید نمی‌کنند. بنابراین، روایت کوهن از ماتریالیسم تاریخی بیش از آن که نظرات مارکس درباره طبقه را بازگویی کند، به توضیح ناموفقی درباره آن می‌پردازد.

تمایز تحلیلی طبقه در خود و طبقه برای خود به کوهن امکان می‌دهد که بین جایگاه طبقاتی یک فرد و هر نوع بیان سیاسی و فرهنگی هویت طبقاتی او تفاوت قایل شود. به نظر نمی‌رسد این تمایز با تمایز مارکس در «هیچ‌دهم برومر» درباره دهقانان فرانسه که طبقه‌ای اقتصادی تشکیل می‌دهند اما نه طبقه سیاسی، هم خوانی داشته باشد. زیرا مارکس می‌گوید دهقانان فرانسه «تا آنجا که شرایط زندگی اقتصادی میلیون‌ها خانواده به گونه‌ای است که شیوه زندگی، منافع و فرهنگ آنها را از طبقات دیگر جدا می‌کند و در رویا رویی خصمانه با آنها قرار می‌دهد» یک طبقه تشکیل می‌دهند. یعنی طبقه در خود کوهن فرهنگ را به مثابه یکی از مؤلفه‌های طبقه نمی‌پذیرد، در حالی که تصویر مارکس از طبقه دهقانان این را در بردارد. بعلاوه، «رویاریویی خصمانه» با دیگران به عنوان عنصر ضروری طبقه، بیشتر با طبقه در برابر سرمایه «فقر فلسفه» خوانایی دارد تا با طبقه در خود کوهن.

با این همه، دیگر طرفداران تمایز طبقه در خود و برای خود، فرهنگ را به عنوان یکی از عناصر طبقه در خود نمی‌کنند. مثلاً دُس سانتوس، فرهنگ را به عنوان یکی از عناصر طبقه در خود نفی نمی‌کند، البته تا جایی که نگرش‌ها، عادت‌های فکری و رفتاری، منافع تصویری و آرزوها (که مجموعاً چیزی را تشکیل می‌دهند که او روان‌شناسی طبقاتی می‌نامد) خیالی باشند تا واقع بینانه و

ایدئولوژیک باشند تا علمی. دُس سانتوس می‌نویسد:

«تا جایی که این روانشناسی طبقاتی نتواند واقعیت این مناسبات را در بخش قابل توجهی از افراد تشکیل دهنده یک طبقه بیان کند، این مجموعه‌های انسانی را می‌توان طبقه در خود دانست. اما در یک وضعیت اجتماعی که اینها از طریق یک ایدئولوژی سیاسی از این مناسبات آگاهی یابند، طبقه‌ای برای خود خواهند بود؛ به شرط آن که این ایدئولوژی شرایط واقعی موجودیت آنها و تضادهای میان این شرایط و منافع آنها به مثابه یک طبقه اجتماعی را به روشنی بیان کند و وسایل فایق آمدن بر این وضعیت را نشان بدهد».^(۱۸)

به این ترتیب، یک طبقه در خود طبقه‌ای است به لحاظ آگاهی اجتماعی ناقص که از مجموعه افرادی نا آشنا با علم مارکسیستی و ناپذیرا در مقابل آن، تشکیل شده است. به تبعیت از لنین و لوکاچ، حتی می‌توانیم بگوئیم که آگاهی طبقاتی باید از بیرون طبقه کارگر، به وسیله روشنفکران مارکسیست به کارگران «نسبت داده شود».^(۱۹) بنابراین آگاهی طبقه کارگر از روانشناسی تجربی کارگران متمایز می‌شود. آنچه را که لوکاچ آگاهی طبقاتی پرولتری می‌نامد، هیچ کارگری نه هرگز اندیشیده و احساس کرده و نه هرگز خواهد اندیشید و احساس خواهد کرد. کوچک‌ترین دلیلی هم وجود ندارد که نشان بدهد که لوکاچ پاسخ‌هایی که مارکس درباره بررسی‌های تجربی نگرش‌های کارگران، به کارگران داده است را جالب می‌یابد. (۲۰) زیرا اگر بین طبقه در خود و طبقه برای خود و بین روانشناسی طبقاتی و آگاهی طبقاتی تمایز قایل شویم، بررسی تجربی صرف در رابطه با مسأله وسیع‌تر آگاهی طبقاتی بی‌معنا خواهد بود.

در حالی که وسیعاً پذیرفته می‌شود که علم مارکسیستی پیش شرط سطح آگاهی «طبقه برای خود» است، اما به همان سادگی پذیرفت نمی‌شود که «طبقه در خود» فقط برای آنهایی وجود دارد که تازه با تحلیل مارکسیستی آشنا شده‌اند. تصور یک طبقه در برابر سرمایه بیان‌گر درکی تجربی از رویا رویی آشکار، مبارزه یا ستیز به عنوان عنصری قطعی از طبقه است، در حالی که طبقه در خود کوهن بیان‌گر ساختاری قطعی است که زیر بنای تجربه و رفتار را تشکیل می‌دهد. [در اینجا] مبارزات قابل مشاهده، نماها و نمودهایی هستند که باید با ساختار ذاتی نهفته طبقه در خود توضیح داده شوند. اما چه بودی طبقه در خود، در حقیقت درونی یا واقعیت عینی آن، برای کسانی که در نمود بیرونی ستیز طبقاتی یا به نمایش درآمدن هویت طبقاتی در رویاریویی با دیگر گروه‌ها یا طبقات سازمان یافته گیر کرده‌اند، دست نیافتنی است. وقتی طبقه در خود (با تمام خشکی و دشواری‌یی که دُس سانتوس و کوهن به آن اعتراف دارند) شناسایی شود، آنگاه می‌توان چگونگی طبقه برای خود یا چیزی را که سیاست یا آگاهی آن طبقه باید باشد (که متأسفانه با فرهنگ سیاسی آن طبقه آن طور که در واقع هست، متفاوت خواهد بود) از آن استنتاج کرد.

گذشته از این، آیا طبقه در خود در جریان درگیری‌های سیاسی‌اش و در ائتلاف‌ها و مبارزات طبقاتی‌اش تغییر نیافته باقی خواهد ماند؟ آیا ساختار طبقاتی صرفاً باید هم چون علت شیوه‌های عمل سیاسی و نهادهای دولتی نگریسته شود، و احزاب سیاسی صرفاً هم چون معلول یا بیان توازن قوای طبقاتی؟ آیا دولت‌ها و احزاب صرفاً ابزارهای طبقات از پیش موجودند، یا این که قلمرو سیاسی حوزه‌ای است برای شکل‌گیری، از شکل افتادگی و دوباره شکل‌گیری

طبقات؟ اگر درگیری‌های سیاسی ساختار طبقاتی را تغییر می‌دهند (نکته‌ای که به سختی می‌شود یک فعال سیاسی را به انکار آن واداشت) و صرفاً بیان یا ابزارهای ساختار طبقاتی از پیش تثبیت شده نیستند، طبقه خود از خود بیرون آمده است. پرژورسکی که طبقات را معلول مبارزاتی می‌داند که با جمع آمد [Conjuncture] عوامل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک مشروط می‌گردند، تمایل دارد فرمول بندی، مارکسیسم کلاسیک را از جبرگرایی اقتصادی می‌رهاند و درک کثرت گرایانه‌تری از تکامل اجتماعی به روی مارکسیسم می‌گشاید. تمام آنچه من می‌خواهم در مخالفت با پرژورسکی بگویم این است که فرمول بندی مارکس طبقه در برابر سرمایه است و طبقه برای خود، و فرمول بندی پرژورسکی، به لحاظ معنا، شبیه طبقه در برابر سرمایه مارکس است.

طرح تقابل طبقه در برابر سرمایه و طبقه برای خود، ادعاهای بلند پروازانه کمتری را از نظریه پرداز اجتماعی می‌طلبد تا تقابل طبقه در خود و طبقه برای خود. با این همه، شاید این نکته سؤال انگیز باشد که آیا طبقه‌ای بدون یک دوره بی‌وقفه هژمونی اجتماعی، می‌تواند به عنوان یک طبقه برای خود وجود داشته باشد؛ یعنی این که آزاد از ایدئولوژی طبقات تاکنون مسلط، درک خاص خود را از جهان بیان کند و به منافع و آرزوهای‌اش، هم چون هنجارهای اخلاقی و اشکال بیان فرهنگی، مشروعیت ببخشد؟ اما اگر چنین باشد، «طبقه برای خود» ضرورتاً پیش شرطی برای تصرف انقلابی قدرت نخواهد بود. اگر اشراف انگلیس یا بورژوازی فرانسه به واقع بینی علمی دس سانتوس، یا «طبقه برای خود» کوهن و درپیر نیاز می‌داشتند، ما هنوز می‌بایست در انتظار انقلاب‌های قرن‌های هفدهم و هیجدهم بمانیم. طبقه سرمایه‌دار، به عنوان یک «طبقه برای خود» - یعنی طبقه‌ای که مستقل از مناسبات پدرسالارانه، شکل‌های اقتدارگرایانه (تا بازاری) تخصیص منابع، آئین‌های حیثیتی، منزلت‌های موروثی، و دیگر نشانه‌های جامعه پیشا سرمایه‌داری، هژمونی خود را با شرایط خاص خودش نمایندگی می‌کند - فقط با سپری شدن سال‌های بسیار زیادی بعد از انقلاب‌های انگلیس و فرانسه به وجود آمد. اما بورژوازی به مثابه طبقه‌ای علیه اشرافیت، نه هنوز «برای خود» - یعنی هنوز در وابستگی به اشکال سیاسی و فرهنگی اشرافیت - با دگرگونی پیوسته خصلت و ترکیب‌اش بود که به سلطه اجتماعی و سیاسی دست یافت. به شیوه‌ای مشابه، طبقه کارگر نیز به عنوان یک طبقه در برابر سرمایه، اما نه هنوز «برای خود» - یعنی هنوز در وابستگی به اشکال سیاسی و فرهنگی بورژوازی - با دگرگون شدن پیوسته خصلت و ترکیب‌اش، با سازمان یافتگی و بی‌سامانی‌اش در حول خطوط شاخه‌ای، منطقه‌ای، قومی و جنسی، در مبارزه‌ای طولانی برای هژمونی اجتماعی و سیاسی درگیر خواهد شد. زیرا آگاهی طبقاتی همان قدر که معلول مبارزه طبقاتی است، علت آن هم هست.

دو پارگی در خود و برای خود احتمالاً می‌تواند مانعی جدی در برابر خود سامان دهی طبقه کارگر و شکل‌گیری یک سیاست کارآمد کارگری ایجاد کند. یک طبقه در خود، بیش از آن که در اتحادی رزمنده و در مبارزه خود را بسازد، به وسیله ساختار اقتصادی مقدم بردرگیری‌های سیاسی و فرهنگی شکل می‌گیرد. برخلاف خود سامان دهی طبقه در برابر سرمایه، طبقه در خود به وسیله پیشاهنگی که برای درک روندهای عینی به علم مجهز است، سامان می‌یابد، و این

پیشاهنگ، آگاهی طبقاتی را بر اساس درک خود از منافع عینی (و نه هرگز منافع ویژه) کارگران تعریف می‌کند. در چنین صورتی، «برای خود» صفتی است که بیش از آن که در جریان مبارزه کارگران در برابر سرمایه به وجود آمده باشد، از طرف روشنفکران به کارگران نسبت داده می‌شود. اسناد غلط دوگانگی طبقه در خود و برای خود به مارکس نمایان‌گر محدود سازی لنینیستی سیاست مارکسیستی و به بند کشیدن جزمی کار برد تجربی تحلیل طبقاتی است.

پانوشته‌ها:

1. T. Dos Santos, "The Concept of Social Classes," Science and Society 34 (1970), 181; Hal Draper, Karl Marx's Theory of Revolution: The Politics of Social Classes (New York: Monthly Review Press, 1987), 40-41, 349; G.A. Cohen, Karl Marx's Theory of History: A Defence (Oxford: Clarendon Press, 1980), 73-76.
2. Nicos Poulantzas, Political Power and Social classes (London: New Left Books, 1973), 74-76, and Adam Przeworski, "Proletariat into a Class: The Process of Class Formation from Karl Kautsky's The Class Struggle to Recent Controversies, Politics and Society 7 (1977), 343, 367.
3. Irving M. Zeitlin, Marxism: A Re-Examination (New York: Van Nostrand Reinhold, 1967), 72, 103; Leszek Kolakowski, Main Currents of Marxism, vol. 1 (Oxford: Clarendon Press, 1987), 356; Robert C. Tucker, The Marx-Engels Reader Delivered at the March 1983 Marx Centenary Conference, University of Winnipeg.
4. See supra, footnotes 1,2 and 3.
5. See supra, footnotes 2 and 3.
6. See supra, footnote 3.
7. Draper, Karl Marx's Theory of Revolution, m 41; Cohen, Karl Marx's Theory of History, 76.
8. Ibid., 73. Emphasis in the original.
9. Przeworski, "Proletariat into a Class," 343.
10. Karl Marx and Friedrich Engels, Collected Works (New York: International Publishers, 1976), Vol. 11, 187.
11. Cohen, Karl Marx's Theory of History, 76.
12. Marx and Engels, Collected Works, Vol. 6, 211.
13. Tucker, The Marx - Engels Reader, 218.
14. Karl Marx, Oeuvres, Economie, 1 (Paris: Gallimard, 1963), 135; Karl Marx and Friedrich Engels, Werke, Bd. 4 (Berlin: Dietz Verlag, 1974), 181.
15. Cohen, Karl Marx's Theory of history, 76. Emphasis in the original.
16. Marx and Engels, Collected Works, Vol. 6, 493.
17. Ibid., Vol. 5, 77.
18. Dos Santos, "The Concept of Social Classes," 181 Emphasis in Original.
19. V.I. Lenin, Collected Works, Vol. 5 (Moscow: Foreign Languages Publishing, 306 Karl Marx's Social and Political Thought 1961), 375, 384-87; Gyorgy Lukacs, History and Class Consciousness (London: Merlin, §1971), 51.
20. T.B. Bottomore and Maximilien Rubel, Karl Marx: Selected Writings in Sociology and Social Philosophy (London: Watts, 1956), 203-12.
21. Przeworski, "Proletariat into a Class," 367.

بیکاری و پیشامدی شدن اشتغال:

چالشی بزرگ برای چپ*

استفان مزارسی

برگردان: مریم آزاد

پیش گفتار

برای انتخاب موضوع این گفتار من دو دلیل مهم داشته‌ام. نخست اینکه برخورد با آن برای همه نیروهای چپ قابل اهمیت است. زیرا در دنیای امروز هیچ بخشی از نیروی کار از پی آمدهای انسانیت زدائی بیکاری و پیشامدی شدن کار در امان نیست. البته در برخی از زبان‌ها از واژه مناسب‌تر «ناپایدار شدن» (Precarization) به جای «پیشامدی شدن» (Casualisation) استفاده شده است، اما در واقع کوشش بر آنست که این پدیده با واژه خوش آیندتر «اشتغال نرمش پذیر» (flexible employment) شناسانده شود.

در چند ماه پیش بیش از ۲۵ هزار نفر از کارکنان بانک وست مینستر (در بریتانیا) بر کنار شدند. در حال حاضر کارگران کمپانی اتومبیل سازی روور (Rover) - یعنی بخش ورشکسته‌ای از شرکت سهامی پر غرور و فرامیلتی بی.ام.و با تهدید بیکاری روبرو هستند. در اینجا دیگر پرسش این نیست که آیا بیکاری و یا «پیشامدی شدن» کم ثبات می‌رود که برای آنهایی که هنوز شاغل‌اند خطری باشد. بلکه سوال این است که این مسئله کی بصورت یک جبر اجتماعی برای کارگران در خواهد آمد.

دومین دلیل برای گزینش موضوع این گفتار آنست که بیکاری یک مشکل چیره‌گی ناپذیر ساختاری سرمایه را به نمایش می‌گذارد. بهمین سبب است که برخورد اساسی با مقوله بیکاری و پیشامدی شدن کار باید جزء وظایف حساس و استراتژیک نیروهای چپ قرار گیرد.

در این گفتار من سه جنبه اساسی این مسئله خواهم پرداخت.

۱- موضوع «جهانی شدن» (Globalisation) بیکاری و پیشامدی شدن اشتغال که حتی سرمایه‌داری‌های پیشرفته جهان نیز از عواقب آن در امان نیستند. ۲- افسانه‌ای بنام «نرمش پذیری» (Flexibility) که همچون پوششی شیرین تلخی واقعیت را پنهان می‌کند. و این درست در حالیکه روند اجتماعی - اقتصادی کنونی به سرعت در جهت تشدید برابر سازی نزولی نرخ نایکسان استثمار (the downward equalization of the differential rate of exploitation) جریان دارد.

۳- اینکه تنها راه حل مناسب برای مسائل ذکر شده فاصله گرفتن از سامان بخشی به داد و گرفت‌های اجتماعی - اقتصادی است که باید از طریق تسلیم شدن به الزام «زمان کار لازم» (necessary labour time) و بنابه گفته‌ای

«کار لازم» (necessary Labour) انجام پذیرد. به این ترتیب امکان دستیابی به رهایش با بهره‌گیری از (افزایش) زمان قابل دسترس (disposable time) به عنوان جایگزینی مثبت برای شیوه بازتولید سوخت و ساز اجتماعی سرمایه میسر می‌شود.

در آغاز بهتر است که بررسی امان را از موضوع پائین آوردن ساعات کار هفتگی به ۳۵ ساعت کار که بویژه در این اواخر بسیار مورد بحث بوده است، شروع کنیم.

۱- «جهانی شدن» بیکاری

تلاش برای پائین آوردن ساعات کار هفته به ۳۵ ساعت بدون پائین آوردن دستمزد، بخشی از مبارزات کنونی سوسیالیست‌هاست. در شماری از کشورهای اروپائی و هم چنین در شمال و جنوب آمریکا. بی‌تردید چنین خواستاری با در نظر گرفتن اهمیت استراتژیک آن با مشکلات فراوانی نیز روبروست. زیرا از یکطرف تأکیدی است بر مشکل بیکاری در سراسر جهان، و از طرف دیگر نموداریست از تضادهای درونی نظام غالب اجتماعی - اقتصادی که با سرشت تباهی‌گری خود میلیون‌ها انسان را محکوم به رنج و ستم ناشی از معضل بیکاری کرده است.

از این رو، مبارزه برای کسب ۳۵ ساعت کار را نمی‌توان با دیگر مبارزات قراردادی اتحادیه‌های کارگری که طبق سنت دیرینه به داشتن کارکردی ابزاری در چانه‌زنی برای تعیین دستمزدها محدود می‌شوند یکسان دانست. فرق چنین مبارزه‌ای اینست که نه تنها به آگاهی کامل از پیامدهای بلند مدت تحقق این خواستار نیاز دارد بلکه باید با شناختن صحیح از واکنش‌های سر سخته نظام غالب عمل کند. چنین حرکتی باید در نظر داشته باشد که سیستم حاکم همواره پیروی مقتضیات خود بر آنست تا از هر گونه سازش که ممکن است احتمالاً توسط حوزه‌های قانونی - سیاسی در شرایط گذار به سود اتحادیه‌ها و نمایندگان سیاسی چپ آنان انجام پذیرد پیشگیری کند. با توجه به همین نکته است که مثلاً حزب ریفوندازیونه (Rifondazione) در ایتالیا، حین مبارزات خود در این زمینه همواره بر اهمیت ایجاد بیشتر کار و بهتر کردن شرایط زیست و همچنین بر الزام ایجاد یک تحول که بتواند خواست کم کردن ساعات کار را بر

مبنای یک واقع بینی اجتماعی تأمین کند تأکید می‌ورزد. زیرا به این نتیجه رسیده است که تنها از طریق یک مراوده پایدار - یعنی با برقراری یک داد و گرفت دیالکتیکی میان شیوه مبارزه برای تقلیل ساعات کار و امکان ایجاد تحولی پیشرو در نظام اجتماعی مخالف که مسلماً با چنین خواست‌هایی مخالفت خواهد کرد - می‌توان به یک پیروزی پایدار دست یافت.

آنان که منکر مشروعیت چنین خواست‌هایی هستند همواره در حمایت از فضایل سیستم کنونی، آمریکا را بگونه مدلی ایده آل برای حل مسئله بیکاری و زبان‌های اجتماعی ناشی از آن مطرح می‌کنند. در حالیکه تنها با یک بررسی ساده از اوضاع اجتماعی آمریکا می‌توان دریافت که این برآوردها تا چه حد خیالپردازی محض هستند. زیرا، همانگونه که در سرمقاله نشریه نیشن (The Nation) آمده است:

علی‌رغم هفت سال رشد بدون وقفه، میزان فقر در سال گذشته به ۱۳/۷ درصد رسید که نسبت به ۱۹۸۹ بیشتر شده است. در آمریکا ۱۹ میلیون نفر - یعنی ۱۹ درصد کل جمعیت - زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در میان این افراد یک چهارم کودکان و افراد کمتر از ۱۸ سال هستند، یک پنجم سالمندان، و سه پنجم خانواده‌های تک همسری (Single Parent). با محاسبه دلار ثابت، میانگین درآمد کارگران در هفته از ۳۱۵ دلار در سال ۱۹۷۳ به ۱۹ درصد کاهش به ۲۵۶ دلار در سال ۱۹۹۶ کاهش یافته است. در سال گذشته، درآمد ۲۰ درصد فقیرترین خانوارها به میزان ۲۱۰ دلار کمتر شده و این در حالیکه میزان سود ۵ درصد ثروتمندترین (این رقم شامل افزایش سرمایه آنها نمی‌شود)... در سال ۱۹۹۵، تعداد ۴۰/۶ میلیون از شهروندان آمریکا از بیمه بهداشت محروم بودند که این آمار افزایشی به میزان ۴۱ درصد از سال‌های ۱۹۷۰ را نشان می‌دهد. در سال ۱۹۹۵، تقریباً ۸۰ درصد از آنهایی که فاقد بیمه بهداشت بودند به خانوارهایی تعلق داشتند که در آنها رئیس خانواده شاغل بود^(۱).

می‌بینیم که با یک نگاه ساده می‌توان ابعاد واقعی مدل ایده‌آلی آمریکا را شناخت. در اینجا بد نیست نظری هم به ارقام گویایی که توسط دفتر بودجه (Budget Office) کنگره ایالات متحده ارائه شده ببینیم، یعنی ارقامی که ناصالح‌ترین مدافعان سرمایه نیز قادر به رد و نادیده گرفتن آنها نیستند. این ارقام نشان می‌دهد که درآمد یک درصد ثروتمندترین جمعیت با درآمد ۴۰ درصد فقیرترین برابرست. و از این مهم‌تر اینکه در دو دهه گذشته در اثر بحران ساختاری سرمایه، این فاصله در دناک در واقع دو برابر شده است. از این رو، هیچ تلاش موزیانه‌ای که به قصد سرپوش گذاشتن بر روی واقعیت و خیم‌تر شدن شرایط کاری صوت گیرد نخواهد توانست تأثیرات نهفته وجدی این روند را برای آینده گسترش سرمایه (Capital expansion) و انباشت سرمایه نادیده بگیرد، هر اندازه هم که این تلاش بر خود نام خجسته «نرمش پذیری» نهد. تردیدی نیست که نه تنها در ایالات متحده بلکه در یکایک کشورهایی که در رده «سرمایه‌داری‌های پیشرفته» قرار می‌گیرند، آمار بیکاری می‌تواند دستکاری و یا کاملاً خود سرانه تعریف و باز تعریف شود. برای نمونه در بریتانیا، حتی سردبیران هفته نامه اکونومیست، یعنی مدافعان حرفه‌ای سیستم سرمایه‌داری به این نکته اعتراف کرده‌اند که دولت برای موفق نشان دادن برنامه‌های خود آمار

بیکاری را ۳۳ بار «بازنگری» کرده است. و این تازه بدون در نظر گرفتن این مطلب است که در بریتانیا هر کس در هفته حداقل ۱۶ ساعت کار کند «کارگر تمام وقت» به حساب می‌آید. در ژاپن، یعنی کشوری که تا همین اواخر از آن به عنوان مثالواره‌ای از «سرمایه‌داری پویا» یاد می‌شد وقایع از این نیز شگفت‌انگیزترست، زیرا در آنجا هر کس حتی اگر یک ساعت در برابر دستمزد در آخرین هفته ماه کار کرده باشد در لیست بیکاران قرار نمی‌گیرد^(۲). اما برآستی آیا کسی ممکن است فریب این نیرنگ‌های اقتصادی و سیاسی را بخورد؟ چون در نهایت تلاش‌هایی ازین دست برای وارونه نشان دادن چهره واقعیت، هر چقدر هم یکپارچه و اغفالگرانه باشند نمی‌توانند حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری چالش‌های جدی مشکل بیکاری را نادیده بگیرند. ازین رو، به رغم آنچه که ممکن است آثار توجیه کننده در ژاپن ارائه کنند، امکان ندارد بتوانند بر تداوم مشکل بیکاری و رکود فزاینده اقتصادی همراه آن سرپوش بگذارند.

در واقع رشد سرسام‌آور بیکاری در کشورهای سرمایه‌داری پدیده‌ای تازه نیست. پیدایش آن مقارن است با «بحران ساختاری سرمایه» که در انتهای ۲۵ سال رشد نسبتاً بی‌دغدغه سرمایه، بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم شروع شده بود. در حقیقت پیدایش بیکاری خود بر الزام و تداوم بحران ساختاری سرمایه صحنه گذاشت. سال‌ها پیش یعنی در ۱۹۷۱ من درین رابطه اشاره کردم که تحت شرایطی که بیکاری در حال گسترش است. نه تنها کارگران غیر ماهر، بلکه تعداد بیشماری از کارگران ماهر و همینطور لشکر بیکاران کنونی همه مجبور هستند برای بدست آوردن شمار معدودی کارهای پیش پا افتاده در بازار کار رقابت کنند. از سوی دیگر روند محدود کردن شمار کادرهای کاری به منظور «عقلانی» کردن آنها باعث شده که نه تنها «بخش‌های پیرامونی صنایع قدیمی» بلکه پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین بخش‌های تولید - از کشتی‌سازی و هواپیما سازی گرفته تا صنایع الکترونیک و از مهندسی تا تکنولوژی فضایی همه به محدود کردن کادرهای خود بپردازند. بدین ترتیب درین جا روی سخن ما با پذیرش آزادانه و «عادی» برآوردهای رشد و پیشرفت» نیست بلکه بن‌بستی است که سیستم با آن روبرو شده است. ما حتی کاری هم به مسائل جانبی تعداد معدودی از کشورهای رشد نیافته نداریم بلکه برخورد اصلی ما با یک تضاد اساسی است که در درون شیوه تولید سرمایه‌داری وجود دارد. تضادی که در عمل حتی آخرین موفقیت‌های حاصله از «پیشرفت»، «عقلانی کردن» و «مدرنیزاسیون» را به محدودیت‌های دامنگیر عقب افتادگی تبدیل می‌کند.

و از همه مهمتر این واقعیت است که امروز کارگزار انسانی‌ایکه خود را در منتها علیه رده‌بندی دریافتی (درآمدی) می‌یابد دیگر منحصر نیست به لحاظ اجتماعی به بی‌قدرت‌ترین و بی‌تفاوت‌ترین و ازمهم گسیخته‌ترین توده محروم دیروزی. بلکه اینان شامل همه رده‌بندی‌های ماهر و غیر ماهر می‌شوند، و یعنی در برگیرنده «نیروی کار کل» جامعه‌اند^(۳).

از زمان نگارش این متن تاکنون ما شاهد ده برابر شدن بیکاری در بریتانیا و کشورهای دیگر بوده‌ایم. در حال حاضر، حتی براساس آمارهای رسمی - که واقعیت را آنگونه که باید منعکس نمی‌کنند - شمار بیکاران در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی بیش از ۴۰ میلیون

برآورد شده است. بیش از ۲۰ میلیون از این افراد در اروپا زندگی می‌کنند و در آلمان نیز، که زمانی قرار بود «معجزه آلمانی» در آن رخ دهد، هم اکنون بیش از ۵ میلیون بیکار وجود دارد. حالا اگر به کشوری مثل هند توجه کنیم که به عنوان کشوری در حال توسعه پیشرفت‌هایش از سوی ارگان‌های سنتی اقتصادی بطور مکرر مورد بزرگداشت قرار می‌گیرد، خواهیم دید که شمارش ثبت شده بیکاری در آنجا دست کم ۳۳۶ میلیون است و این تازه منهای میلیونها شهروند هندی است که کار درست و حسابی ندارند و باید در حقیقت در شمار بیکاران محسوب گردند. بعلاوه، ملاحظات صندوق بین‌المللی پول را هم باید در نظر گرفت که در کشورهای «در حال توسعه» با پیروی از فرموده‌های آمریکا، اگر چه ظاهراً مدعی نقش مرفعی در پیشرفت اقتصادی آنهاست اما در حقیقت باعث تشدید مصیبت بیکاری درین سرزمین‌ها شده است. همانطور که در یکی دیگر از مطالب سردبیر نشریه نیشن آمده است:

«اقتصاد مکزیک ممکن است به نظر عظیم بیاید اما برای مردمش ره‌آوردی جز رنج ندارد. از زمان آغاز مداخله صندوق بین‌المللی پول (IMF) در مکزیک طبقه متوسط در این کشور از میان رفته است؛ ۲۵۰۰۰ شرکت کوچک ورشکست شده‌اند و ۲ میلیون کارگر کار خود را از دست داده‌اند. بر طبق محاسبات دلار، میزان دستمزدها ۴۰ درصد پائین آمده است. درست مثل اینکه IMF مأموریت داشته تا در راه نجات مکزیک بنای اقتصاد داخلی این کشور را ویران کند.»^(۵)

جالب اینجاست که در همان زمان، کشورهای پسا سرمایه‌داری (Post Capitalist) که با سیستم شورائی اداره می‌شدند - از روسیه گرفته تا مجارستان که اگر چه اقتصادشان را با فروکاری (under employment) اداره می‌کردند اما حداقل مسئله بیکاری نداشتند - مجبور شدند که زیر فشارهای مستقیم IMF به هجوم مشکلات انسانیّت زدای بیکاری تن در دهند. مجارستان برای مثال مورد تشویق IMF قرار گرفته چون موفق شده بیکاری را در سطح ۵۰۰،۰۰۰ نفر «ثابت نگاه دارد». ولی در واقع شمارش بیکاری در این کشور خیلی بالاترست و مرتب هم رو به افزونی است. بعلاوه ۵۰۰،۰۰۰ نفر بیکار به نسبت جمعیت کم مجارستان مطابق است با ۶/۵ میلیون بیکار در بریتانیا یا ایتالیا و نزدیک به ۵ تا ۸ میلیون بیکار در کشور آلمان. در روسیه فدرال هم شرایط بهتر ازین نیست و با در نظر گرفتن ماه‌ها تعویق در پرداخت دستمزد معدنچیان و دیگر کارگران روز به روز نیز خراب‌تر می‌شود. درین میان وضعیت ویتنام از همه جا غم‌انگیزتر است. زیر بغاطر فشارهای حاصله از برپایی سیستم سرمایه‌داری درین کشور و برغم پیروزی قهرمانانه مردمش در جنگی طولانی علیه امپریالیسم آمریکا، بازتاب صلح بکلی ازمیان رفته است. کشور چین نیز اگر چه سعی در کنترل اقتصاد خود از راه‌های سیاسی داشته است اما از قاعده همه‌گیر رشد بیکاری در امان نبوده است. در یک گزارش محرمانه که توسط وزارت کار چین تهیه شده به دولت این کشور هشدار داده می‌شود که بدون بکارگیری برنامه‌هایی صحیح (البته این برنامه‌ها تعریف نمی‌شوند) برای مقابله با روند کنونی مشکل بیکاری، تا چند سال دیگر، کشور با چیزی حدود ۲۶۸ میلیون بیکار و خطرات

انفجاری آن برای جامعه روبرو خواهد شد.

مطالب یاد شده نشان می‌دهد که چگونه ما به مقطعی از تحول تاریخی رسیده‌ایم که در آن بیکاری سیمای مسلط سیستم سرمایه‌داری است در کلیت آن. بیکاری، با ویژه‌گی جدید آن، چنان شبکه تنگاتنگی از روابط و وابستگی‌های دوسویه ایجاد کرده است که دیگر یافتن درمان‌ها و راه‌حل‌های موردی و محدود به مناطق معین برای آن ناممکن شده است. برخلاف دهه‌های توسعه پس از جنگ در معدود کشورهای صاحب امتیاز که در آنها سیاستمداران لیبرال می‌توانستند پیرامون «اشتغال کامل در یک جامعه آزاد» داد سخن دهند^(۶).

در چندسال اخیر مطالب زیادی در تبلیغ از محاسن روند «جهانی شدن» گفته شده است که در نهایت برداشتی غیرواقعی از گسترش و یکپارچگی سرمایه در جهان ارائه می‌دهد و ادعا می‌شود که بناست «جهانی شدن»، بمنزله یک پدیده نوین رادیکال، گره از همه مسائل اجتماعی ما بگشاید. اما شگفت اینکه روند واقعی تحول وارونه است و با متکی ساختن گسترش تولید بر شیوهی ستیزه‌جویانه‌ای از کنترل سوخت و ساز اجتماعی، در عمل بخش فزاینده‌ای از افراد انسانی را به جرگه «کارگر زیادی» (Superfluous labour) پرتاب می‌کند. پیش از این، مارکس در سال ۱۸۴۸، در «مانیفست کمونیستی» چنین می‌گوید:

برای ستم ورزیدن بر یک طبقه، لازم است وجود برخی شرایط تضمین شود که بمدد آنها یک موجودیت برده‌وار بتواند ادامه یابد ... (اما) امروز دیگر بورژوازی آنقدر شایستگی ندارد که بتواند طبقه حاکم جامعه باشد، و شرایط وجودی خود را بصورت یک قانون مبرم بر جامعه تحمیل نماید. عدم شایستگی بورژوازی به این دلیل است که حتی در محدوده برده‌داری خویش قادر نیست موجودیت بردگان خود را تأمین کند. بورژوازی بردگان خود را به فلاکتی دچار ساخته که بجای آنکه بتوانند او را تغذیه کنند خود محتاج باشند که از سوی وی تغذیه شوند^(۷).

بنابراین، پویاترین سیستم تولیدی در طول تاریخ (بشر)، بطور مضحکی، ناگزیر است برای تداوم پیشرفت خود شمار روزافزونی از انسان‌ها را از ماشین تولید خود کنار بگذارد و آنها را زیادی بنامد. اگر چه، باقتضای تضادهای مهار نشدنی دورنی‌اش، قرار نباشد این سیستم آنان را به عنوان «مصرف کننده» زیادی به شمار آورد. آنچه به نوع بیکاری در نظام جهان‌گیر کنونی یک ویژه‌گی تاریخی می‌بخشد اینست که تناقضات هر بخش معین سبب تحریک و پیچیده‌تر شدن مسئله در سایر بخش‌های آن، و در نتیجه، همه‌گیری آن میشود. زیرا نیاز به تولید کردن بیکاری (unemployment - Producing) و کاستن ازمیزان نیروی کار و نظائر آن، بنحوی ضروری از سود ستیزه‌جویانه و ناگزیرهای تولید در راه انباشت سرمایه سرچشمه می‌گیرد، یعنی ستیزه‌جویی‌هایی که نه می‌تواند نادیده گرفته شود و نه چنان مهار شود که با اصول عقلانی و انسانی مغایرت نداشته باشد. سرمایه به رغم نتایج ویران کننده‌اش، یا اهداف خودگستری‌اش را بی‌وقفه به پیش می‌برد و یا نقش خود را در سوخت و ساز اجتماعی باز تولید بطور کامل از دست می‌دهد. درین فرایند هیچ گونه میانه روی و یا توجهی به مسائل انسانی وجود ندارد. بدین جهت است که برای نخستین بار در

تاریخ سیستمی پویا و در نهایت با پویایی‌ای مغرب‌بر پایهٔ کنترل خود گستر سوخت و ساز اجتماعی پدیدار می‌شود، که اگر لازم باشد، اکثریت بزرگی از بشریت را بطور بی‌رحمانه‌ای از فرایند اشتغال کنار می‌گذارد. معنای عمیقاً آزار دهندهٔ «جهانی شدن» اینست.

با رسیدن به چنین مرحله‌ای از رشد، سرمایه دیگر هیچ راهی برای پرداختن به «دلایل» بحران ساختاری خود ندارد و تنها کاری که می‌تواند بکند اینست که برآمدها و نشانه‌ها را دستکاری کند. بنابراین، چون سرمایه «بیش ازین قادر نیست شکم بردگان خود را سیر کند»، به تعبیر مارکس، «شخص نمایی» (Personification) سیستم آن تلاشی است برای حل مسئله از طریق حمله به «دولت بهزیستی» و انحلال آن - دولتی که در دوران گسترش بی‌دغدغهٔ سرمایه‌داری پس از جنگ پی‌ریزی شد و نیز باز پس گرفتن حتی آن مزایای ناچیزی که مطابق این برنامه به کارگر تعلق گرفته بود. این گونه «شخص نمایی» سبب شده که در آمریکا بیکاران برای دریافت هرگونه مزایای اجتماعی ناگزیر گردند به دستورات «فیش کاری» (work-fare) گردن گذاردند و میان حضور در کلاس‌های کارآموزی یا شرکت در خدمات عمومی محلی یکی را برگزینند. طبق معمول همین برنامه در بریتانیا نیز در شُرَف اجراست و دولت کنونی که نمایندهٔ حزبی است که روزی خود را سوسیالیست قلمداد می‌کرد، سعی می‌کند تا با دنباله روی از آمریکا سیستم بهزیستی این کشور را به «فیش کاری» تبدیل کند.

در این رابطه، یکی از روزنامه‌های لیبرال انگلیس (که اتفاقاً به دولتِ حزبِ کارگر جدید (New Labour) هم بسیار در سبز نشان می‌دهد) در سرنگاشت هشت ستونی خود با این اشاره از نقشه‌های دولت برای جوانان پرده برمی‌دارد: «به بیکاران گفته شد: یا کار در ارتش یا از دست دادن کمک‌های رفاهی.»

این موضوع نیز همچون بقیهٔ مسائل که تاکنون بدان اشاره رفت نشان می‌دهد که مشکل جهانی شدهٔ بیکاری و پیشامدی کردنِ کار نمی‌تواند بدون الغاءِ ریشه‌ای خود سیستم سرمایه حل شود. در سال‌هایی نه چندان دور با اطمینان کامل گفته می‌شد که «مدرنیزاسیون» به شیوهٔ آمریکایی، حتی در عقب افتاده‌ترین نقاط جهان، حلال همه بلاهای اجتماعی خواهد بود. امروز ما با واقعیتی کاملاً خلاف آن پیش بینی‌های روشن روبرو هستیم. زیرا مسائلی که روزگاری در متن «نظریه توسعه» و خرد حکومتی، به عنوان مشکلات موقتی «توسعه نیافتگی» مطرح می‌شدند امروزه حتی در پیشرفته‌ترین سرمایه‌داری‌های جهان از جملهٔ پدیده‌های دائمی اند.

× این نوشته متن گفتاریست که توسط استفان مزاروس

Istvan Meszaros در سمیناری که به دعوت اتحاد چپ کارگری در لندن برگزار گردید ایراد شد. این متن که در سه بخش و تحت عنوان: "Unemployment and Casualization:

A Great challenge to the left"

نگاشته شده توسط سخنران برای ترجمه و چاپ در اختیار ما قرار گرفت. در این شماره، قسمت اول، و در شمارهٔ آتی قسمت‌های دوم و سوم این نوشته را مطالعه بفرمائید.

پانوشته‌ها:

- (۱) "Underground Economy", The Nation January 12/19,1998, P.3
- (۲) Japan Press Vleekly, 16 May 1998
- (۳)

Istvan Meszaros, The Neccity of Social Control, Issac Deutscher Memorial Lecture, delivered at the London School of Economics and Politial Science on 26 January 1971. Nerlin Press, London, 1971, PP. 54-55; reprinted in Meszaros, Beyond Capital, Merlin press, London 1995 and Monthly Reviues Press, New York 1996. Quotations is from PP. 889-890

(۴) «زمانیکه تعداد کل افراد بیکاری که در سال ۱۹۹۳ به ثبت رسیده به ۳۳۶ میلیون بالغ میشود، شمار افراد شاغل در همان سال مطابق آمار کمیسیون برنامه ریزی از ۳۰۷۶ میلیون تجاوز نمی‌کند. یعنی شمار بیکاران ثبت شده از تعداد شاغلان بیشتر است. و نرخ افزایش در صد اشتغال تقریباً غیر قابل اعتناست».

Sukomal Sen, working calss of Inded: History of the Emergence and Movement 1830-1990. With an overview u[to 1995, K.P. Bagchi & Co., Calcutta 1997, P. 554.

- (۵) in Asia?", The Nation, January 12/19, 1998, P.4.

Walerloo"منافع ایالات متحده هر جا که فرصت اجازه دهد بنحو تمسخرآمیزی تعقیب و تحمل میشود. از اینرو، «مقامات آمریکائی، که ایجاد یک صندوق منطقه‌ای آسیائی (Asian Regional Fund) مستقل از صندوق بین‌المللی پول را وتو کردند، و نیز آنگونه که اخیراً در مورد کره گفته شد، تا زمانی که کشورهای بیمار به درخواست‌های صندوق بین‌المللی پول کردن نهند، از کمک‌های مستقیم ایالات متحده خبری نخواهد بود. تاکنون، مقامات تایلندی پذیرفته‌اند که تمام محدودیت‌های موجود را از روی مالکیت بنگاههای مالی بردارند و قوانینی وضع کنند که مالکیت خارجی‌ها بر زمین را مجاز شمرد، امری که سالیان دراز از جمله محرمات بوده است. حتی جاکارتا، پیش از آنکه از صندوق بین‌المللی پول درخواست کمک کند، موافق موجود بر سر راه مالکیت سهام بطور عمومی خرید و فروش شده را برداشت. این اقدام توسط مسؤل نیز با فراهم ساختن امکان دسترسی سرمایه‌گذاران خارجی به ۶۴ میلیون دلار بازار اوراق بهادر تضمین شده و دراز مدت تکرار شد. امری که سالها بود سرمایه‌داران خارجی در پی تحقق آن بودند».

Walden Bello, "The End of the Asian Miracle", The Nation, January 12/16,1998, P.19.

(۶) تبریکات صندوق بین‌المللی پول، حتی با همان معنی‌ایکه خود آنها بکار می‌برند، اگر اهمیتی داشته باشد، قطعاً بسیار ناچیز است. بطور نمونه، «زمانی که اقتصاد تایلند بسمت دشواری پیش می‌رفت، صندوق هم چنان حکومت را برای موفقیت آن در پیشبرد سیاست‌های مدیریت اقتصاد کلان مورد ستایش قرار داده بود.»

Walden Bello, AThe End of the Asian Miracle", loc. Cit., P.16.

بر همین روال، در طول چند ماه از زمانی که صندوق بین‌المللی پول اقتصاد کره جنوبی را «نجات داد»، بیکاری در کشور عملاً دوبرابر شد. نگاه کنید، هم چنین به یک مقاله با ارزش از:

Janos Jemnitz, "A review of Hungarian policies 1994 - 1997", Contemporary Politics, Vol. 3, No. 4, 1997, PP. 401-406.

(۷) نگاه کنید به:

Gabriel Kolkos fine book, Vietnam: Anatomy of the Peace, Routledge, London and New York, 1997.

نگاه کنید هم چنین به:

Nhu t. Les passionale rejoinder in his review of kollo's book in The Nation, "Screaming Souls", 3 November 1997.

(۸) «۲۸۶ میلیون چینی در طول یک دهه از کار برکنار خواهند شد. نگاه کنید به:

Anthony Kuhn, The Sunday Times, 21 August 1994.

(۹) نگاه کنید به: کتاب لُرد بورِیج (Lord Beveridge) با همین عنوان و نقش هم وی در استقرار «دولت بهزیستی» انگلیس.

(۱۰) نگاه کنید به:

Marx and Engels, Manifesto of the Communist Party, Progress Publishers,m Moscow 1971, P.44.

هم چنین نگاه کنید به مقالهٔ تحسین برانگیز مارشال برمن (Marshall Berman) در یکمصد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست:

"Unchained Melody", The Nation, 11 May, 1998, PP. 11-16.

(۱۱) نگاه کنید به:

"Jobless told: Join Army or lose benefit" Ioy Stephen Castle (Political Editor), Independent on Sunday, 10 May 1998.

یک عنوان اصلی دیگر در همین صفحه واکنش‌ها نسبت به سطح بشدت نازلی حداقل دستمزد که توسط حکومت «کارگر جدید» تعیین شده را بازتاب می‌دهد. این گزارش چنین عنوانی دارد:

"Union Fury as Labour sets minimum wage at £3.60".

"شکوفائی دیر آمد" جنبش کارگری کره جنوبی*

هوچول سون**

برگردان: شهره مدائن

سرکوب دولتی و کنترل دستگاههای حکومتی بر اتحادیه‌ها^(۳)، ایجاد عدم تمرکز در طبقه کارگر با استفاده از روش سازماندهی تولیدات صنعتی اساساً در کارخانه‌های کوچک،^(۴) میزان قابل توجه فناوری لایه‌های اجتماعی که محصول یک علاقه ملی به آموزش بود و در نتیجه آن پدید آمدن عارضه فردگرایی در میان طبقه کارگر.

اما در اوایل سالهای دهه ۱۹۸۰ میلادی روند تغییر شروع شد. در جریان کشتار (Kwangju) در سال ۱۹۸۰، طبق آمار رسمی حدود ۲۰۰ نفر کشته شدند، اما منابع مستقل دولت را متهم می‌کنند به قتل عام حدود ۲۰۰۰ نفر غیر نظامی. این قتل عام در جریان یک کودتای مرحله به مرحله صورت گرفت که به دنبال ترور رئیس جمهور وقت Park روی داد. این رخداد مهم برای اولین بار پس از وقوع جنگ کره، جنبش رادیکال اجتماعی را در این کشور احیا کرد^(۵). نتیجه این تحول، شکوفائی انفجاری افکار و گروه‌های مارکسیستی و جنبش‌های رادیکال بخصوص در میان دانشجویان بود.

این جنبش‌ها به آهستگی طبقه کارگر نو پدید می‌آید که محصول روند صنعتی شدن جامعه در دهه ۱۹۷۰ بود را به جنب و جوش درآورد. در وضعیت صنعتی جدید کره، درست در نقطه مقابل طبقه کارگر پراکنده و تجزیه شده دوران کارخانه‌های کوچک، در دوره اخیر یک طبقه کارگر بسیار فشرده و متمرکز شکل گرفته بود. طبقه‌ای که با قدرتی بسیار مؤثر می‌توانست تمام اقتصاد کشور را فلج کند اما هنوز از عوارض مناسبات و شرایط کار ما قبل مدرن رنج می‌برد.

در شرایطی که مارکسیسم بخصوص پس از سقوط اتحاد شوروی و بلوک شرق، در اکثر کشورهای جهان دچار بحران بی‌سابقه‌ای بود، در کره جنوبی مارکسیسم و همینطور جنبش کارگری یک نوع رشد انفجارآمیز و شکوفائی کم‌نظیری را تجربه می‌کرد. بخصوص بسط مردم سالاری (یا دمکراتیزاسیونی) را که جنبش مردمی ماه ژوئن ۱۹۸۷ توانست به حکومت تحمیل کند، و خود مانع ادامه حیات حکومت نظامی شد، به روند شکوفائی جنبش کارگری شتاب بیشتری بخشید. تضعیف دستگاههای سرکوب حکومت مبارزه عظیم طبقه کارگر را در ماههای ژوئیه و اوت همان سال شعله‌ور ساخت و در همین روند، طبقه کارگر کره جنوبی سکوت طولانی خود را شکست و در سراسر کشور به خیابانها ریخت.

این مبارزه البته به شکست انجامید و دلیل شکست تا حدی موضع

نمونه کره جنوبی معمولاً به عنوان یک مورد موفقیت اقتصادی قلمداد می‌شود. نمونه‌ای که در آن یک کشور ناتوان معتاد به کمک، به یکی از موفق‌ترین کشورهای صنعتی نوپدید بدل شد.^(۶) اما کمتر صاحب‌نظر تحلیل‌گری است که به این واقعیت توجه کرده باشد که این موفقیت اقتصادی کره جنوبی اساساً بر پایه بهره‌کشی کلان و بی‌مهار طبقه کارگر در میان اشکال این بهره‌کشی کلان می‌توان به طولانی‌ترین میزان ساعات کار، و بالاترین حد سوانح در محیط کار که کره جنوبی به این لحاظ بالاترین رقم را در جهان دارد، اشاره داشت. در واقع آنچه که می‌توان آن را «کارگر ضعیف» نامید و همینطور فقدان سیاست طبقاتی در کره اجازه داده که این فوق استثمار صورت بگیرد.

البته از سالهای دهه ۱۹۸۰ میلادی، جنبش کارگری در کره جنوبی رشد شتابانی داشته است. در سال ۱۹۹۵، بالاخره جنبش کارگری توانست کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی یا (KCTU) را تأسیس کند. این کنفدراسیون سازمانی بود که طبقه کارگر کره جنوبی مدتها به آن نیاز داشت و در حقیقت شکل قانونی شده همان فدراسیون سراسری‌ای بود که در سالهای قبل با وجود سرکوب بیرحمانه حکومت به شکل غیرقانونی فعالیت می‌کرد. همانطور که در سراسر جهان خبر آن انتشار یافت در حقیقت بر اثر رویارویی بین این جنبش قوام یافته و سیاست‌های نئولیبرالی حکومت بود که اولین اعتصاب سراسری در تاریخ کره جنوبی شکل گرفت و باعث شد که دولت کره جنوبی در عمل متحمل شکست شود.

سابقه تاریخی

در زمینه جنبش‌های مترقی به طور کلی و جنبش کارگری به طور مشخص ما شاهد یک نوع «خود ویژه‌گی کره‌ای» بودیم. کره جنوبی به دو معنی استثناء بود: در غیبت اولیه یک چنین جنبشهایی و در شکوفائی دیر آمد آنها.

حتی در سنجش با معیارهای جهان سوم، جنبش کارگری کره جنوبی تا سالهای دهه ۱۹۸۰ میلادی به شکل استثنائی‌ای ناتوان بود. جنبش کارگری با کمونیسم یکسان تلقی می‌شد و کاربرد کلمه طبقه به معنای اجتماعی آن، تا همین اواخر حتی در عرصه‌های آکادمیک هم ممنوع بود. این وضعیت چند دلیل داشت: (۱) محدودیت استثنائی عرصه مباحث و بسط ایدئولوژی که محصول جنگ کره و تقسیم کشور به دو قسمت شمال و جنوبی بود^(۷)، (۲)

خصمانه طبقه متوسط بود که نگرانی اصلی‌اش باصطلاح «نظم و اقتصاد» بود. اما یک عامل اصلی در این شکست، فقدان یک سازمان و رهبری مرکزی در جنبش کارگری بود. این مبارزه البته راه را برای رهبری جدیدی بر اتحادیه‌ها گشود. رهبری جدید سیاست جدیدی را به کار بست که آنرا اتحادیه‌گرایی رزمنده می‌نامیدند. مضمون این سیاست مبارزه علیه شرایط غیرانسانی کار بود حتی اگر به معنای زیر پا گذاشتن قانون و کار بست روشهای خشونت‌آمیز در دفاع از خود باشد. این مبارزه‌جویی با روشهای مصالحه‌جویانه و فرمانبرداری فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره یا (FKTU) تضاد شدیدی داشت. فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره را دولت نظامی آمریکائی پس از آزاد کردن کره از اشغال استعمارگران ژاپنی تشکیل داده بود و هدفش منفل کردن فعالان چپ‌گرای اتحادیه‌ها بود. این فدراسیون نه تنها توسط حکومت کنترل میشد بلکه در تمام دوره حیات‌اش با دیکتاتوری نیز در یک جبهه قرار داشت.

به عنوان مثال جنبش اتحادیه‌ای مبارز در صنایع سنگین هیوندای (Hyundai) که یکی از بزرگترین کارخانه‌های کره جنوبی است، علیه سرکوب خشن دولت اعتصابهای سالانه‌ای را سازمان میداد. هر بار حکومت با عملیات وسیع و چند جانبه نظامی با این اعتصاب مقابله می‌کرد بیش از ده هزار نفر از نیروهای واحد مخصوص پلیس را به کار می‌گرفت و علاوه بر آن واحدهای نیروی زمینی، نیروی دریائی و حتی هلی‌کوپترها را نیز به صحنه می‌آورد.

در سال ۱۹۸۹ میلادی، رهبری اتحادیه‌های دمکراتیک غیرقانونی دریافتند که همکاری منطقه‌ای بین اتحادیه‌ها می‌تواند از همکاری فقط بین اتحادیه‌های یک صنعت مشخص مؤثرتر باشد. آنها شورای ملی اتحادیه‌های دمکراتیک را که سازمانی بود براساس تقسیمات منطقه‌ای تأسیس کردند. از درون این شورا (KCTU) با شورای اتحادیه‌های کره جنوبی سر برآورد.

همزمان با آغاز زوال اتحاد شوروی و بلوک شرق در سال ۱۹۸۷ میلادی، جنبش‌های رادیکال در اکثر نقاط دنیا تضعیف شده و دچار شکست شدند. اما تأثیر این حوادث تاریخی در کره جنوبی با تأخیر نسبی همراه بود. قبل از سال ۱۹۹۵ میلادی بسیاری از روشنفکران مترقی در کره جنوبی براین باور بودند که «پرسترویکا» موجب تقویت سوسیالیسم خواهد شد. اما شکست کودتای سال ۱۹۹۱ در مسکو و سقوط کامل اتحادشوروی آب سرد را بر شعله‌های جنبش‌های رادیکال در کره جنوبی پاشید. به جرئت میتوان گفت که حداقل جنبش‌های سیاسی رادیکال که می‌کوشیدند یک حزب زیرزمینی مارکسیستی و یک حزب علنی سوسیالیست را سازمان دهند از این رهگذر آسیب شدیدی دیدند. بسیاری از رهبران آن بخصوص روشنفکران، با اعلام انصراف علنی خود، این جنبش را ترک گفتند.

اما جنبش طبقه کار متفاوت از این بود. سقوط اتحاد شوروی جنبش اتحادیه‌ای مبارز را خفه نکرد. چون دلیل ادامه کاری این جنبش نه وجود اتحاد شوروی بود و نه دگم‌های مارکسیسم - لنینسیم. آنچه که زمینه حیات این جنبش را ایجاد کرده و می‌کرد واقعیت مسلم سرمایه‌داری کره جنوبی بود.

با وجود سرکوب شدید توسط سرمایه‌داری انحصاری و دولتهای باصطلاح دمکراتیک و غیر نظامی در این دوره، این جنبش جدید طبقه‌ی کارگر توانست شماری از مبارزات قهرمانانه را سازمان داده و دامنه‌ی نفوذ خود در صنایع کلیدی را توسعه دهد. و بالاخره در سال ۱۹۹۵ میلادی کارگران

کره جنوبی سازمانی را که در تاریخ این کشور بی‌سابقه بود تأسیس کردند. آنها با برنامه خود که نه تنها پایه‌گذاری یک جنبش کارگری دمکراتیک بلکه بنای یک جامعه واقعاً آزاد بود به میدان آمده و در مقابل (FKTU) یا فدراسیون اتحادیه‌های کارگری، شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی (KCTU) را تأسیس کردند. به این ترتیب برای اولین بار در تاریخ طبقه‌ی کارگر این کشور صاحب یک فدراسیون مستقل از اتحادیه‌های کارگری شد.

در زمان اعتصاب این سازمان جدید (KCTU) حدود نیم میلیون نفر عضو را از مجموع قریب به یک هزار اتحادیه شامل میشد در حالیکه (FKTU) یا فدراسیون اتحادیه‌های کارگری قدیمی، حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر عضو داشت. با این وجود شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی کنترل عمومی را در سه بخش بسیار مهم از صنایع کشور در دست داشت: از جمله در صنایع اتومبیل‌سازی صنایع کشتی‌سازی و صنایع سنگین و علاوه براینها حمل و نقل عمومی و کارگران یقه سفید در مراکز مهم مثل بیمارستانها، دستگاههای ارتباط جمعی و مؤسسات تحقیقاتی اکثراً تحت رهبری این سازمان جدید بودند.

دلایل وقوع اعتصاب عمومی تاریخی

برای درک اعتصاب عمومی اخیر در کره جنوبی، ضروری است که ابتدا از مناسبات کار در این کشور شناخت دقیقی پیدا کنیم. در قانون کار کره جنوبی مواد و تبصره‌های ما قبل مدرن بسیاری وجود داشت که حقوق اولیه کارگران را محدود می‌کرد. مثال برجسته آت مقررات موسوم به «چهار ممنوعیت» است که عبارتست از ۱- ممنوعیت دخالت طرف ثالث در منازعات کارگری، ۲- ممنوعیت تعدد اتحادیه‌های کارگری، که عملاً به فدراسیون اتحادیه‌های کارگری غیر دمکراتیک و تحت کنترل دولت امتیازی انحصاری می‌دهد، ۳- ممنوعیت حق سازمان یابی صنفی برای کارکنان دولت و معلمین، و ۴- ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی برای اتحادیه‌ها.

طبقه کارگر کره جنوبی به رهبری KCTU مبارزات متعددی را برای دمکراتیک کردن این سیستم غیرانسانی سازمان داد. اما دولت این مبارزات را سرکوب کرد و برای پیشبرد سرکوب خود نه فقط از قوانین موجود و ضد دمکراتیک کار بلکه از قانون بیرحمانه امنیت ملی نیز استفاده کرد. این روش سرکوب‌گرانه غیر انسانی را می‌توان بشکلی برجسته در این واقعیت دید که بخش اعظم زندانیان سیاسی را در رژیم فعلی، کارگران تشکیل می‌دهند.

اما همزمان هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی این منازعات کارگری بشكل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت تا جائیکه دیگر رژیم از عهده آن برنمی‌آمد. برای حل این معضل دولت غیرنظامی فعلی در اوائل حکومت خود، در سال ۱۹۹۳ میلادی، اصلاحات کارگری را به عنوان بخشی از پروژه‌های بلند پروازانه‌ی اصلاحات عمومی در دستور کارش قرار داد. واکنش سرمایه، و بخصوص (chaebols) یا همان تجمع‌های صنعتی فامیلی، اعتصاب سرمایه بود ویا به عبارت دیگر امتناع از سرمایه‌گذاری. تحت تأثیر این واکنش شرایط اقتصاد تضعیف شد و دولت برنامه اصلاحات را رها کرد و به همان قوانین کار کهنه بازگشت^(۱).

همانطور که بخوبی همه می‌دانند، تا اواسط سالهای دهه ۱۹۸۰ میلادی، کره جنوبی یکی از موفق‌ترین نمونه‌های رشد شتابان اقتصادی براساس

صنعت برنامه‌ریزی شده برای صادرات خارجی بود. و یکی از الزامات اساسی چنین پیشرفتی برخورداری از نیروی کار ارزان و بشدت منظم بود. اما اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی اوضاع رو به تغییر گذاشت. قدرت رقابت جهانی کره جنوبی رو به کاهش گذاشت و یکی از دلایل اصلی آن افزایش سطح دستمزد در اثر مبارزات کارگری بود و دلیل دیگر آن هم افزایش رقابت از سوی نسل دوم کشورهای صنعتی نوپدید (NICs) در آسیای شرقی و بخصوص چین بود. در همین زمان دو موتور اصلی رشد شتابان اقتصادی کشور یعنی صنعتی کردن با طرحهای دولتی و از طرف دیگر ساختار مجتمع صنعتی فامیلی آرام آرام تأثیر معجزه‌آسای خود را از دست دادند. مداخلات و مقررات زیاد دولتی به عواملی غیر سازنده و مخرب بدل شدند. اقتصادی که پایه‌های آنرا نه قدرت رقابت شرکتهای منفرد بلکه گروههای تشکیل می‌داد روز به روز ناکارآمدتر شد. و بالاخره شتاب در روند جهانی شدن (Globalization) که گفتگوهای دور اورگوئه تجلی آن بود، اقتصادی کره جنوبی را که تا حد زیادی به صادرات وابسته بود، دچار بحران جدیدی کرد.

برای حل این بحران ساختاری، سرمایه‌داران کره جنوبی «استراتژی جدید مدیریت» را به کار گرفت استراتژی‌ای که راه را برای انباشت منطف هموار می‌ساخت. در واقع رژیمی از انباشت منطف سرمایه به شکل وابسته و از نوع پساافوردیست آن در کنار استراتژی جدید سرمایه‌داران، حکومت هم سیاست Sekehwa را معرفی کرد که معنای آن جهانی کردن تمام عیار است. این سیاست که روایت کره‌ای از نئولیبرالیسم جهانی است هدف اساسی خود را تعمیق و تقویت رفاقت بین‌المللی در عرصه اقتصاد می‌داند. بنابراین حکومت بیشتر و بیشتر به یک نوع «دیکتاتوری غیر نظامی برای توسعه» بدل می‌شود، که اگر دقیق‌تر گفته باشیم، در واقع یک «دیکتاتوری بین‌المللی در خدمت رقابت» است و شعار آن این است: «در درجه اول رقابت بین‌المللی و بعد اگر شد دموکراسی و توزیع»^(۷).

این اقدامات با مقاومت شدید طبقه کارگر روبرو گردید. بنابراین سرمایه مجبور شد که برای تسهیل «استراتژی انباشت منطف» تغییراتی در قانون کار ایجاد کند. بالاخره تصمیم دولت برای پیوستن به سازمان کشورهای توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) با هدف به اجرا در آوردن سیاست جهانی شدن، آنرا مجبور ساخت که قانون کار کهنه را نوسازی کند بنحوی که با حداقل موازین بین‌المللی قابل انطباق باشد.

تحت چنین فشارهایی که از جوانب مختلف به دولت وارد می‌شد، در سال ۱۹۹۶ میلادی رژیم کیم (Kim) تصمیم گرفت که قوانین کار در دو جهت کاملاً متضاد ترمیم کند. برای انطباق با شروط و نیازهای بین‌المللی و همینطور برای تطبیق آن با خواسته‌های کارگران، دولت تصمیم گرفت که «مناسبات جمعی کار» را با حذف مقررات موسوم به «چهار ممنوعیت» اصلاح کند؛ البته به غیر از بند مربوط به ممنوعیت سازمان‌یابی کارمندان دولت و معلمان.

در عین حال دولت تصمیم گرفت که به سرمایه اجازه دهد تا «مناسبات فردی کار» را از طریق تسهیل شروط اخراج و استخدام‌های غیر منظم و موردی، بدتر کند.

شکایت و گلایه‌های سرمایه مبنی بر اینکه مناسبات فردی کار به سبک کره جنوبی بسیار پیشرفته‌تر از مدل‌های مرسوم در کشورهای غربی است

دولت را ترغیب کرد که این سیاست را عملی کند. البته مشخص است که در این میان هیچ توجهی به این واقعیت مهم نشد که بین کره جنوبی با کشورهای غربی تفاوت‌های بسیاری وجود دارد و یکی از مهمترین آنها این است که در کره جنوبی از سیستم فراگیر تأمین اجتماعی برای حمایت از کارگران بیکار شده خبری نیست. کره جنوبی از لحاظ درصد هزینه‌های مربوط به خدمات اجتماعی در کل بودجه دولتی در کل جهان در مقام ۱۳۲ قرار دارد.

علاوه بر این‌ها دولت کره جنوبی امیدوار بود که در زمینه مناسبات کار مشارکت جمعی دموکراتیک به روش غربی را به اجر بگذارد. و برای این کار می‌خواست قانون کار جدید را با مشارکت و توافق کارگران و سرمایه تنظیم کند^(۸). (KCTU) شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی، در واکنش خود اعلام کرد که حاضر به پذیرش «مناسبات فردی کار» نیست و از طرف دیگر سرمایه نیز با مناسبات جمعی کار جدید مخالفت کرد. به این ترتیب مضمون قانون کار جدید به عرصه یک مبارزه طبقاتی تمام عیار بدل شد.

روند حوادث در اعتصاب عمومی

دولت کره جنوبی که نتوانسته بود نه از طبقه کارگر و نه از سرمایه تأیید بگیرد تصمیم گرفت که بدون جلب نظر آنها تغییرات را در قانون کار ایجاد کند. در همین حال بحران اقتصادی و خیم‌تر شد. میزان رشد اقتصادی کند شد و بسیاری از شرکتهای بخصوص شرکتهای متوسط و کوچک در ابعاد وسیع ورشکست شدند. همزمان میزان صادرات نیز کاهش یافت و کسری موازنه صادرات و واردات به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش پیدا کرد. به نظر می‌رسید که حباب معجزه اقتصادی کره جنوبی یکباره ترکیده است.

در این مقطع دولت کیم یونگ سم دو تصمیم مهم و فاجعه بار استراتژیک گرفت. وضعیت بد اقتصادی کشور و ناله و فغان مجتمعات صنعتی فامیلی، گرایش نئو-لیبرالی «اول اقتصاد» را علیه اصلاح طلبان در بلوک حاکم تقویت کرد. نتیجه این شد که اجرای تصمیمات در مورد اصلاح ممنوعیت‌های مهم در قانون کار قدیمی به تعویق بیافتد و در مقابل به شروط و خواسته‌های سرمایه پاسخ مثبت داده شود. این اقدام بیانگر وخیم‌تر شدن مناسبات غیر دموکراتیک کار در کشور و یک هجوم همه جانبه از سوی سرمایه با کمک حکومت به طبقه کارگر کره جنوبی بود.

تصمیم فاجعه بار و استراتژیک دوم دولت هم از مورد فوق کم اهمیت‌تر نبود. دولت تصمیم گرفت که قانون جدید را به هر طریق ممکن قبل از پایان سال میلادی ۱۹۹۶ به تصویب برساند. هراس دولت از این بود که اگر تصویب قانون به بعد موکول شود با دوره انتخابات ریاست جمهوری و همینطور دوره منازعات سالانه کارگران بر سر حقوق سالانه در فصل بهار همزمان خواهد شد. علاوه بر این پرزیدنت کیم یونگ سم برای بهره‌گیری از کار مؤسسه برنامه‌ریزی امنیت ملی (که نام جدیدی بود برای KCIA) یا سازمان اطلاعات و امنیت کره- در دوره انتخابات ریاست جمهوری، تصمیم گرفت قانون مربوط به تأسیس این سازمان را به عنوان یک مجموعه واحد همراه با قانون کار جدید برای تصویب ارائه کند. طبق این قانون، عملاً قدرت و اختیاراتی که در سالهای اول ریاست جمهوری کیم از سازمان اطلاعات و امنیت کره جنوبی (که به خاطر روش‌های وحشیانه‌اش در نقض حقوق بشر شهرت داشت) سلب

شده بود به این سازمان بازگردانده می‌شود.

دولت در هراس مقاومت کارگران، مضمون پیش نویس نهائی قانون کار جدید را حتی از اعضای پارلمان نیز مخفی نگاه داشت. علاوه بر این احزاب مخالف که تا آن زمان به خاطر طبیعت محافظه کار خود و هراس‌شان از قدرت‌گیری مجتمعات صنعتی فامیلی در انتخابات آینده، با پیش نویس قانون کار مخالفت چندانی نشان نداده بودند، یکپارچه موضع خود را تغییر دادند. این تغییر موضع و مخالفت آنها با طرح دولت برای تصویب این قانون در پارلمان زودتر از سال ۱۹۹۷، نشان دادن ژست دوستانه‌ای بود نسبت به طبقه کارگر با این هدف که از این موقعیت و مجادله سیاسی بهره‌برداری کنند. مخالفت احزاب اپوزسیون دولت را مجبور ساخت که تصویب این دو مورد قوانین غیر دمکراتیک را «در جلسات فوق‌العاده» پارلمان در دستور بگذارد. این جلسات در اولین ساعات بامداد روز ۲۶م سپتامبر سال ۱۹۹۶ به روشی شبیه به عملیات مخفی نظامی تشکیل شد و قبل از آن حتی به احزاب اپوزسیون و مطبوعات هم هیچ گونه اطلاعی در این زمینه داده نشد.

این اقدام خودسرانه و زیاده روی دولت درست مثل جرقه‌ای بود که به میان کوهی از باروت آماده انفجار افتاده باشد. و نتیجه آن انفجاری تاریخی و یا بهتر است بگوئیم تاریخ ساز بود. KCTU یا شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی که قبل از این بارها تهدید کرده بود که اعتصاب عمومی خواهد کرد، اعلام کرد که اکنون این تهدید را عملی خواهد کرد. بسیاری در مورد نتایج این حرکات به دلائل متعدد نگران بودند. توان رهبری KCTU بر اعضاء و هواداران این شورا تاکنون بخوبی آزمایش خود را پس نداده بود. بخصوص زمان برگزاری این اعتصاب چندان مناسب نبود چون با دوره تعطیلات عمومی همزمان می‌شد. علاوه براین با توجه اوضاع بد اقتصادی در کشور یکی دیگر از نگرانی‌ها این بود که ممکن است افکار عمومی بر علیه این اعتصاب باشد و به مخالفت آنها با مبارزات کارگران بیانجامد. بنابراین رهبری مسئولانه KCTU یا شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی، تصمیم گرفت که یک «استراتژی منعطف» را به کار بگیرد. این استراتژی عبارت بود از سازمان دهی یک اعتصاب سراسری چند مرحله‌ای ادامه‌دار به جای یک نیرو تمام عیار؛ در حقیقت چیزی شبیه یک جنگ و گریز.

میزان استقبال از آنچه که انتظار میرفت بسیار موفقیت آمیزتر بود. سطوح مختلف در بدنه و هواداران این تشکل بلافاصله از اقدام حمایت کرده و وارد عمل شدند و حتی بیشتر از آن، کارگران خشمگین از سیاست منعطف شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی به عنوان روشی بیش از حد مسالمت جوینانه انتقاد هم می‌کردند. به این اعتبار در واقع این بدنه و هواداران تشکل بودند که در آخرین دقایق، رهبری را به سمت اعلام اعتصاب سوق دادند. رهبری شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی در مورد اقدام به یک چنین اعتصابی مردد بود. آنان نگران بودند که این حرکت ممکن است به نابودی کامل این تشکل جوان زیر فشار سرکوب رژیم بیانجامد. علاوه بر این جالب است که فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره (FKTU) نیز برای آنکه در میان بدنه و هواداران‌اش منزوی نشود با اعلام یک اعتصاب عمومی مستقل عملاً به اعتصاب طلبی عمومی در میان کارگران پیوست. تمامی جنبش‌ها و حرکات توده‌ای که در (دوران ریاست جمهوری Kim در حال افول بودند، یکپارچه حیات و فعالیت‌های دوباره پیدا کردند.

یک جبهه برای مبارزه جهت لغو دو قانون ضد دمکراتیک که قبلاً ذکر آن رفت سازمان یافت و نه تنها بخش توده‌ای جنبش بلکه تشکلهای موسوم به «سازمان‌های مدنی» هم به این جبهه پیوستند. «سازمان‌های مدنی» در حقیقت نمونه‌های کره‌ای جنبش‌های هستند که عمدتاً طبقه متوسط و خواسته‌های آنها را نمایندگی می‌کنند. حتی جریان سیاسی موسوم به «شهروندان عام» (Cammon Citizen) نیز که نیروئی محافظ کار بود و همیشه با اعتصابات کارگری خصومت می‌ورزید، به خاطر عدم تأمین شغلی که قانون کار جدید به آن دامن می‌زد از این اعتصاب عمومی حمایت کرد. هر روز در سرتاسر کشور راهپیمائی‌های بزرگی در مخالفت با دولت برگزار می‌شد و این درحالی بود که نیروهای پلیس با تمام قوا وارد عمل شده بودند. کار در صنایع عمده متوقف شده بود. اقتدار حکومت تقریباً فلج شده بود و دولت در افکار عمومی به شدت بی‌اعتبار بود. بسیاری از تشکلهای کارگری و جنبش‌های دمکراتیک از نقاط مختلف دنیا از این حرکت عمومی در کره جنوبی حمایت کردند. در چنین شرایطی بود که دولت با وجود هشدارهای مکرر در مورد شدت عمل در مقابل نقض قوانین نتوانست رهبران شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی (KCTU) را که در دوران رهبری اعتصاب، همگی در یک مکان عمومی دست به اعتصاب غذا زده بودند، دستگیر کند.

در جریان سه مرحله اعتصاب که به شکلی متناوب متوقف و از سر گرفته می‌شد و در مجموع ۲۰ روز بطول انجامید، تحت رهبری KCTU بیش از چهارصد هزار نفر از کارگران پانصد و بیست و هشت اتحادیه هر یک بیش از یک بار به حرکت پیوسته و بطور متوسط صد و نود هزار کارگر از صد و شصت و هشت اتحادیه روزانه در حال اعتصاب بودند. جمع کل افرادی که در مجموع مراحل مختلف این اعتصاب شرکت داشتند به رقمی بالغ بر سه میلیون و ششصد هزار نفر، و تعداد شرکت کنندگان به حدود یک میلیون و یکصد هزار نفر رسید. اگر رقم اعضا و هواداران FKTU (فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره) را به این تعداد بیافزائیم رقم کل به دو برابر این می‌رسد. البته این نکته را باید در نظر داشت که به رقم ارائه شده از سوی FKTU نمی‌توان صد در صد اطمینان کرد این تشکل در رقابت با KCTU شورای اتحادیه‌های کارگری کره سعی می‌کردند در میزان شرکت نیروهای خود در این حرکت اغراق کنند. علاوه بر همه اینها، در ۲۲ کشور جهان راهپیمائی‌هایی در حمایت از این حرکت صوت گرفت و دو بیست و بیست و سه نامه حمایت از سوی سازمان‌های کارگری خارجی در همبستگی با این جنبش برای کارگران کره جنوبی ارسال شد.

در پایان، درست قبل از اعلام چهارمین مرحله اعتصاب، رئیس جمهور کره جنوبی ناچار شد که در یک سخنرانی رسمی به اشتباه خود اعتراف کرده، با سرافکنندگی عذر خواهی کند و متعهد شود که قانون کار پیشنهادی دولت را تغییر دهد. این یک تسلیم تمام عیار به طبقه کارگر بود.

در فرای اعتصاب

هنوز شعله‌های این حرکت روشن است و (KCTU) شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی نیز وعده می‌دهد که جنگ هنوز خاتمه نیافته است. اما اکنون که دود فرو نشسته جنگ هم خاتمه یافته است. اکنون زمان آن رسیده که شاید نه حساب و کتاب نهائی بلکه حداقل

تسویه حساب این دوره و این مقطع انجام شود. دولت همانطور که وعده داده بود در مذاکره با احزاب مخالف قانون کار پیشنهادی‌اش را تغییر داد.

نتیجه نهائی، با همان پیشنویس دولت شباهت زیادی داشت. در متن تغییر یافته تمامی موارد ممنوعه به غیر از حق کارمندان دولت و معلمان برای سازمان‌یابی حذف شده بود. بنابراین (KCTU) شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی نه فقط به نمایندگی عملی (de facto) که به نمایندگی واقعی (de jure) طبقه کارگر کره جنوبی بدل شد. موج جدائی اتحادیه‌ها از (FKTU) فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی و پیوستن آنها به (KCTU) شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی شروع شد. در همین حال اما، بخش اعظم مطالبات سرمایه با محدودیت‌های جزئی‌ای برآورده شد. بسیاری در اردوی جنبش دمکراتیک معتقدند که با توجه به صلابت این حرکت وسیع و شدت مبارزه. دستاوردهای آن اندک بود.

پس از آنکه رئیس جمهور کره جنوبی در مذاکره با احزاب مخالف پذیرفت که تغییراتی را در قانون کار ایجاد کند، رهبران (KCTU) اعتصاب غذای نشسته (تحصن) خود را متوقف کردند. ولی آنها علاوه بر این تهدید به اعتصاب مجدد در صورت عدم موافقت با تغییرات قانون کار — یعنی چیزی که قبلاً در چهارچوب استراتژی این حرکت در مورد آن توافق شده بود — را نیز پس گرفتند. در نهایت آنچه که پس از یک ماه مذاکره توسط احزاب سیاسی تصویب شد همانطور که انتظار میرفت قانون کاری نبود که طبقه کارگر کره جنوبی می‌خواست. KCTU تهدید کرد که اگر پارلمان کره جنوبی این پیشنویس ترمیم شده‌ی جدید را تصویب کند، مرحله چهارم اعتصاب عمومی را فرا خواهد خواند. اما درست در همان مقطع تحت تأثیر حوادثی از جمله ورشکستگی یک مجتمع صنعتی فامیلی بسیار مهم و برملا شدن یک رسوایی مالی با ارقام نجومی و از طرف دیگر پناهنده شدن یک مقام عالی رتبه دولت کره شمالی به دولت جنوب، یک موقعیت سیاسی جدید و غیر مترقبه‌ای در کشور ایجاد شد. این اوضاع KCTU شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی را ناگزیر ساخت که تهدید به اعتصاب را یک بار دیگر پس بگیرد. KCTU به جای اعتصاب، تصمیم گرفت که در تابستان طی مذاکرات سالانه مربوط به تعیین دستمزد، مبارزه بر سر اصلاحات از قانون کار جدید را ادامه دهد.

به نظر می‌رسد که اعتلاء و فرصت طلایی که ایجاد شده بود به سادگی از کف رفت. مشخص شد که تصمیم رهبری شورای اتحادیه‌ها برای به تعویق انداختن اعتصاب، در پی وعده رئیس جمهور برای تغییر دادن قانون کار یک اشتباه تاکتیکی سرنوشت ساز بود. یک ماه پس از این تصمیم KCTU، تحولات سیاسی در کره جنوبی چنان دستخوش تغییر گشت که رهبری شورای اتحادیه‌ها را مجبور ساخت که برای دومین بار تهدید به اعتصاب عمومی را باز هم پس بگیرد. اگر KCTU در همان مرحله اول و با استفاده از برتری‌اش، دور بعدی اعتصاب عمومی را فرا می‌خواند نتیجه آن می‌توانست تسلیم شدن همه جانبه دولت و سرمایه باشد. حتی اگر این مرحله اعتصاب عمومی هم با شکست روبرو می‌شد، پایان قهرمانانه این حرکت کم نظیر می‌توانست نقش بسیار مهمی در بازسازی نیرومندتر این جنبش در آینده نزدیک داشته باشد. حتی می‌توانست خود را احتمالاً در شکل معرفی یک

نامزد از سوی طبقه کارگر برای دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری نشان دهد. رهبری (KCTU) شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی با فراموش کردن این حقیقت ساده که «تا تنور داغ است باید نان را چسباند» عملاً نتوانست ضربه کاری و نهائی را درست زمانی که امکان آن بود به اردوی مخالفان وارد کند.

با این همه اما، چیزی از اهمیت تاریخی این اعتصاب کاسته نمی‌شود. صرفاً این موضوع که این اعتصاب عمومی اولین اعتصاب سراسری، در واقع اولین اعتصاب سراسری با مضمون سیاسی، در تاریخ کره جنوبی بود خود به لحاظ تاریخی بسیار اهمیت دارد. علاوه بر این، طبقه کارگر کره جنوبی برای اولین بار توانست یک تعرض همه جانبه از سوی حاکمیت و سرمایه را در هم بشکند. بخصوص اهمیت این موضوع زمانی بیشتر می‌شود که در نظر بگیریم که جنبشی طبقه کارگر در کره جنوبی بسیار ضعیف و کم تجربه بوده است. کره جنوبی کشوری است که به دلیل اقتصاد اساساً معطوف به صادرات، بخصوص در مقابل موج جهانی شدن اقتصاد ضربه‌پذیر است.

در اینجا منظور از اشاره به «جهانی شدن» سیاست‌هایی است که سرمایه بطور مشخص در کشورهای محوری، برای حل بحرانهای ساختاری‌اش در پیش می‌گیرد. مبارزه طبقاتی کره جنوبی در آن حرکت مشخص این برداشت معمول و رایج را به مبارزه طلبید که گویا مبارزات طبقاتی در چهارچوب‌های ملی در دوران جهانی شدن، بی‌ثمر و نامأثوس است.

این اعتصاب عمومی، باعث شد که جنبش کارگری کره جنوبی در همین دوره کوتاه، به اندازه ده سال شکوفائی یک جنبش مستمر، رشد کند و بتواند شرایط را برای شکل‌گیری حزب طبقه کارگری این کشور فراهم کند. علاوه بر این طبقه کارگر با به دست گرفتن رهبری سایر اقشار و طبقات در یک جنبش سراسری مبارزه برای دمکراسی، برای اولین بار توانست از دامنه محدود مبارزات صنفی خود پا را فراتر گذاشته و به عنوان یک نیروی رهبری کننده (هژمونیک) عمل کند. یعنی شرایطی را فراهم کند که در آن منافع طبقاتی طبقه کارگر در سطح جامعه به عنوان منافع عموم مردم تلقی شود. در نتیجه همین تحولات عمیق بود که به عنوان مثال همین اواخر در یکی از نظر سنجی‌های عمومی مشخص شد که بیش از ۴۰ درصد از شرکت‌کنندگان گفته‌اند که در انتخابات ریاست جمهوری ماه دسامبر به رهبر (KCTU)

شورای اتحادیه‌های کارگری رای خواهند داد. و بالاخره باید یادآور شویم که این اعتصاب یک سنگ بنای محکم برای همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر بود، که آنرا می‌توان «جهانی شدن از پائین» نام داد؛ مبارزه‌ای بین‌المللی بر علیه جهانی شدن هر چه بیشتر سرمایه و نئولیبرالیسم جهانی شده.

اما در این عین حال جنبش کارگری کره جنوبی با خطرات متعددی روبروست و ما باید مراقب خوش بینی‌های زیاد اندازه هم باشیم. این خطر وجود دارد که KCTU هم به یک CIO (کنگره سازمانهای صنعتی) دیگر بدل شود و در کورپوراتیسم صنعتی و یا اتحادیه‌گرایی صرفاً اقتصادی غرق شود. تحت تأثیر اجرای قانون کار جدید طبقه کارگر کره جنوبی با خطر گسترش فردگرایی نیز روبروست. فشارهای ناشی از روند جهانی تر شدن و یک اقتصاد ضعیف ممکن است کارگران را نیز مجبور کند که بروند زیر شعارهای سرمایه‌داری. شعارهایی مثل «اولویت با احیاء اقتصادی است» و یا «اولویت با حفظ شرکت و کارخانه است». علاوه بر این طبقه کارگر کره جنوبی باید

مشکل و تابو سرخ یا حرام بودن مبارزات سوسیالیستی و همینطور عامل مربوط به مقایسه اوضاع با الگوی کره شمالی را برای خود حل کند. بخصوص که کره شمالی در این سالها از نظر اقتصادی وضعیت اسفباری دارد. طبقه کارگر کره جنوبی برای سازماندهی سیاسی خود همچنین باید بر مشکل ناحیه‌گرایی نیز فائق آید. ناحیه‌گرایی اکنون به عمومی‌ترین موضوع اختلاف برانگیز در عرصه سیاسی این کشور بدل شده است. و بالاخره حتی اگر مشکل سازمان‌یابی و تشکیلات سیاسی هم حل شود هنوز خطر افتادن به دام سیاست‌های بورژوازی، مثل نمونه‌های سوسیال دموکراسی‌های غربی، بر جای خود باقی است.

در شرایط نامساعدی مثل دوران کنونی که دوران رقابت‌های جهانی نامحدود است، طبقه کارگر کره جنوبی به عنوان نیروی طبقاتی‌ای که بسیار دیر فعالیت خود را آغاز کرده با پنج وظیفه دشوار روبروست. ابتدا باید محیط کار را دمکراتیزه کند؛ وظیفه‌ای که مستلزم متحول کردن نظام اربابی حاکم بر مناسبات ماقبل مدرن در کارخانه‌هاست. وظیفه دوم ایجاد یک طبقه کارگر متحد در سطح "جامعه مدنی" و ساختن هژمونی خود در این سطح است. به این منظور (KCTU) شورای اتحادیه‌ها و (FKTU) فدراسیون اتحادیه‌ها باید تحت رهبری شورای اتحادیه‌ها ادغام شده و به یک سازمان ملی (سراسری) بدل شوند. و با توجه به درصد بسیار کم کارگران سازمانیافته، این سازمان درست همزمان با سازماندهی خودباید کارگران سازمانیافته را نیز سازماندهی کند و بر انواع و اقسام شکاف‌ها و دسته‌بندی‌های موجود در میان کارگران کره جنوبی غلبه کند و به اختلافات و چند پارچگی‌هایی از نوع مذهبی، اختلاف بین کارگران صنایع مختلف، رقابت بین کارخانه‌های کوچک و بزرگ و الی آخر پایان دهد. وظیفه سوم طبقه کارگر کره جنوبی اینست که خود را به لحاظ سیاسی سازمان دهد. وظیفه چهارم اینست که مثل جنبش کارگری در کشورهای دیگر، طبقه کارگر کره جنوبی باید این تعادل دشوار بین تعمیق جنبش و گسترش آگاهی سوسیالیستی از یکسو و حفظ ارتباط مستمر با توده‌های عادی طبقه را از سوی دیگر به خوبی حفظ کند. و بالاخره طبقه کارگر کره جنوبی برای مبارزه با جهانی‌تر شدن سرمایه باید برای اتحاد بین‌المللی‌اش با کارگران کشورهای دیگر بیشتر تلاش کند. طبقه کارگر کره جنوبی، هر چند که طبقه‌ای است دیر به میدان آمده، اما در حال برداشتن گامهای دردناک ولی محکم به سوی یک جامعه انسانی فارغ از سرکوب سرمایه‌داری است و باید به این حرکت خود ادامه دهد.

* این مقاله تحت عنوان

The "Late Blooming" of the South Korean Labor Movement

در شماره اگوست ۱۹۹۷ در نشریه مانتلی ریویو بچاپ رسیده است.

* هوچول سون (Hochul Sonn) استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه سوگانگ در سئول پایتخت کره جنوبی است. او هم چنین معاونت مؤسسه کره‌ای سیاست و پژوهش‌های کارگری را برعهده دارد.

پانویس‌ها:

۱- نگاه کنید از جمله به:

Edward Mason et.al. Economic and Social Modernization in the Republic of Korea (Cambridge: Harvard University Press, 1980).

۲- برای تأثیر شکاف، نگاه کنید به:

Paik Nak-Chung, "South Korea: Unification and the Democratic Challenge," New Left Review, no. 197 (Jan / Feb. 1993).

۳- نگاه کنید به:

Choi Jang-Jip, Interest Conflict and Political Control in South Korea, Ph. D. Dissertation, University of Chicago (1983); Frederic Deyo, "State and Labor: Modes of political Exclusion in East Asian Development," in F. Deyo ed. The Political Economy of the New Asian Industrialism (Ithaca: Cornell University Press, 1987).

۴- برای آگاهی از حوادث Kwangju, نگاه کنید به:

The Kwangju Uprisings (Boulder: Westview, 1988).

۵- من ناکامی این رفرم نیروی کار را در مقاله‌ای زیر مورد بحث قرار داده‌ام:

"State and Civil Society in Korea: A Reappraisal,"

این مقاله در تاریخ یازدهم مه ۱۹۹۵ به کنفرانس جورج تاون درباره کره ارائه شد.

۶- برای آگاهی از مدل «فوردیسم مستقل» (ونه «پسافوردیسم مستقل»)، نگاه کنید به:

Alan Lipietz, Mirages and Miracles (London: Verso, 1987).

هر چند نوشته‌های فراوانی در نقد «مکتب کنترل و نظارت» (Regulation School) که مفهوم «فوردیسم مستقل» در آن مطرح شده وجود دارد، اما، این مدلهای لحاظ ارزش توصیفی واجد اهمیت‌اند. برای آگاهی از دیدگاههای انتقادی نسبت به این مکتب نگاه کنید از جمله به:

Daniel Cataife, "Fordism and the French Regulation School,"

"Monthly Review, May 1989; Robert Brenner, "The Regulation approach:

Theory and History." New Left Review, July / August 1991;

in W.Bonefeld et. al., eds., Richard Gunn, Marxism, Metatheory and Critique,"

Post-fordism and Social Form (London, Macmillan, 1991).

من در یک بررسی انتقادی قابلیت انطباق تئوری «فوردیسم و پسافوردیسم» در جهان سوم و از جمله کره جنوبی را به بحث گذاشته‌ام. برای آگاهی نگاه کنید به مقاله زیر:

A Critical Assessment of Strategic-Relational Theory of State,"

این مقاله در یک کنفرانس درباره «هدف‌ها و دستاوردهای تئوری‌های دولت مدرن» که از سوی انجمن علوم سیاسی کره در سال ۱۹۹۴ میلادی در این کشور برگزار گردید عرضه شد.

۷- این نکته را من به تفصیل در مقاله‌ی یاد شده در زیر نوشته شماره ۵ مورد تأمل قرار داده‌ام.

۸- برای آگاهی از تفاوت میان صنف‌گرایی دولتی (State Corporatism) و صنف‌گرایی اجتماعی (Societal Corporatism) نگاه کنید به:

Philippe Schmitter, "Still the Century of Corporatism?,"

In F. Pike et al. eds., The New Corporatism

(Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1974).

۹- نگاه کنید به:

Richard Falk, "The Making of Global Citizenship,"

in John Brechter et al. eds., Global Visions (Boston: Southend Press, 1993).

۱۰- نگاه کنید از جمله به:

Kim Moody, An Injury to All: The Decline of American Unionism (London: Verso, 1988).

سازمان دهی سازمان نیافته‌ها: آیا وعده‌ها به عمل در می‌آید؟

فرناندو گاپاسین / مایکل ییتس

برگردان: الف - سامان

دامنه‌آفت کارگر در ایالات متحده آمریکا

رهبری «آوای نو» که در سال ۱۹۹۵ قدرت را در اتحادیه‌های کارگری (AFL-CIO) به دست گرفت وعده داد جنبش کارگری را دوباره احیاء کند. با هر ملاکی که حساب کنیم وعده خطیریست. یکی از شاخص‌های قدرت جنبش کارگری، تراکم اتحادیه‌هاست یعنی تجمع بخش نیروی مشغول به کار در اتحادیه‌ها. تراکم اتحادیه‌ها در ایالات متحده آمریکا چه در مقایسه با سایر کشورها و چه در مقایسه با گذشته همین جامعه، در حد قابل توجهی پائین است. در کشورهای اسکاندیناوی این تراکم به ۶۰ تا ۸۰ درصد و در سایر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از ۱۰ درصد در فرانسه تا ۳۳ درصد در آلمان و ۴۰ درصد در بریتانیا می‌رسد. در کانادا ۳۰ درصد در زلاندنو، به رغم نظام حقوقی عمیقاً ضد کارگرایش ۲۳ درصد کارگران شاغل عضو اتحادیه‌اند.

در آمریکا از نیمه دهه ۱۹۵۰ تراکم کاسته شده و در اوایل دهه ۱۹۸۰ از نظر کاهش به حد بسیار پائینی رسیده - در سال ۱۹۵۵ سال ادغام AFL (American Federation of Labor) در CIO (Confederation of Industrial Organizations) این تراکم ۳۰ درصد بود، در سال ۱۹۸۰ به ۲۳ درصد رسید و امروز ۱۴/۹ درصد است. اما رقم کنونی این حقیقت را پنهان می‌دارد که تراکم در بخش خصوصی تنها ۱۰/۳ درصد یعنی به اندازه سال ۱۹۳۰ است. آنچه کارگران را از بی‌سازمانی محض حفظ کرده همانا رشد اتحادیه‌ها در بخش عمومی بوده است.

تراکم اتحادیه در بخش عمومی ۳۷/۷ درصد است که در دهه ۱۹۸۰ اندکی افزایش داشته است. اما تراکم بخش خصوصی به نصف میزان آن در دهه ۱۹۸۰ رسیده. در صنایع بخش خصوصی، که زمانی بستر اصلی جنبش کارگری بود، بعد از ۱۹۷۳ به بعد تراکم اتحادیه‌ها به نصف کاهش یافته یعنی از ۳۹/۹ به ۱۷/۶ درصد در سال ۱۹۹۵ رسیده است.^(۱)

کاهش تراکم اتحادیه چنان شدید بوده که به کل تعداد عضویت اتحادیه هم تأثیر گذاشته است. در سال ۱۹۸۳ عضویت اتحادیه ۱۷/۷ میلیون و در سال ۱۹۹۵ تنها ۶/۴ میلیون نفر بوده است. داده‌های خود AFL - CIO در مورد اعضای که حق عضویت می‌پردازند، نشان می‌دهد این اتحادیه در حال حاضر بیش از سال ۱۹۵۷ عضو ندارد و در مقایسه با سال ۱۹۷۵ یک میلیون نفر از اعضایش کاسته شده است. این کاهش در یکایک اتحادیه‌های عضو هم محسوس است. در اینجا

به ذکر کاهش تعداد اعضای چند اتحادیه می‌پردازیم و اوج آن یعنی سال ۱۹۹۵ را ملاک می‌گیریم. کارگران اتحادیه اتومبیل‌سازی UAW ۵۰۹۰۰۰-؛ درودگران ۳۷۲۰۰۰-؛ کارگران ارتباطات CWA ۴۶۰۰۰-؛ کارگران برق (IBEW) ۱۷۷۰۰۰-؛ کارگران Livna ۱۲۳۰۰۰-؛ اپراتور ماشین ۲۱۵۰۰۰-؛ نفت و شیمیایی OCAW ۷۷۰۰۰- فولادکاران USW ۶۵۹۰۰۰.^(۲)

تعدادی از اتحادیه‌ها افزایش عضو داشته‌اند اما بخش بزرگ اینها همان بخش عمومی و دولتی بوده. اما در اینجا هم باید ارقام را با احتیاط برآورد کرد چون بعضی افزایش‌ها نه به خاطر تلاشهای سازمان دهی بلکه بر اثر ادغام اتحادیه‌ها بوده است. کارکنان خدماتی (SEIU) اعضا را از ۴۸۰ هزار در ۱۹۷۵ به ۶۸۸ هزار در ۱۹۸۵ افزایش داده و این رقم در سال ۱۹۹۵ به یک میلیون رسیده است. اما SEIU از سال ۱۹۸۵ به بعد ۹ بار ادغام داشته یعنی یک پنجم همه ادغامهای اتحادیه‌ها را به خود اختصاص داده است، نزدیک به ۱۰۰ هزار عضو آن بر اثر ادغامها افزایش یافته است. ادغام شاید موجب تقویت اتحادیه شده اما اساس و پایه اتحادیه را زیاد نکرده است. از این گذشته ادغامهایی از آن نوع که میان UAW و USW روی داد، چندان مشوقی برای مشارکت رده‌های معمولی در اتحادیه‌هایی که ساختار مشخص از بالا به پایین داشته و با سایر جنبش‌های مخالف، خصومت داشته‌اند نبوده است.

اتحادیه‌ها برای آنکه در این روند نزولی بلند مدت را وارونه سازند ناچارند در مسیر سازماندهی تهاجمی اعضای جدید تلاش کنند. مقاله حاضر به این بحث می‌پردازد که این کار شدنی است یا نه. نظر زیر از ریچارد رشتاین به درستی بحران عضویتی را که گریبانگیر کارگر سازمانیافته است به صورت چکیده بیان می‌کند:

در سال ۱۹۹۴ در اقتصاد آمریکا ۳ میلیون شغل جدید ایجاد گردید و با احتساب یک میلیون نفری که به خاطر بسته شدن کارخانه یا ... از رده خارج شدند، دو میلیون شغل اضافی به وجود آمد. از این تعداد تنها ۷۲ هزار نصیب اعضای اتحادیه‌ها شد. برای حفظ ۱۰ درصد سهم کنونی نیروی کار - و نه افزایش آن - سازماندهی باید سالی ۲۵۰ هزار عضو جدید جذب کند یعنی یک دهم آن ۲ میلیون مشاغل جدید به اضافه عده‌ای که در بحرانهای اقتصادی شغلشان را از دست می‌دهند و این از دست دادن مشاغل برای شرکتهای عضو اتحادیه کلیسای

و متناسب نیست. برای وارونه کردن الگوی کاهش، باید نرخ سازماندهی اتحادیه‌ها چند برابر شود.^(۴)

شاید ایراد گرفته شود که تراکم اتحادیه ملاک دقیقی برای سنجش قدرت کارگران سازمان یافته نیست. در همین فرانسه که تراکم اتحادیه‌ای همانند آمریکاست، اتحادیه‌ها اعتصابی به راه انداختند که اقتصاد را فلج کرد و دولت را ناچار کردند بخشی از تحمیل‌های اعمال شده بر طبقه کارگر را لغو کند. تاریخ جنبش کارگری ما (آمریکا) پر از شواهدی است در مورد دستاوردهای بزرگ تعداد کوچک کارگران. وقتی اعتصاب نشسته اما بزرگ کارگران اتومبیل سازی، جنرال موتورز را وادار به تسلیم کرد، عضویت کارگران در اتحادیه در حداقل خود بود.

متأسفانه آمریکای سال ۱۹۹۷ همان فرانسه سال ۱۹۹۶ یا حتی آمریکای سال ۱۹۳۷ نیست. به رغم روند رو به رشد آمریکایی شدن اروپا، هنوز کارگران اروپایی به درجاتی از آگاهی طبقاتی برخوردارند طبقه کارگر فرانسه یکپارچه از اعتصاب کارگران و کارکنان بخش عمومی حمایت کرد، درست همان طور که کارگران سراسر آمریکا از اعتصابهای نشسته در طول بحران بزرگ الهام می‌گرفتند. اما حالا در آمریکا چیزی قابل مقایسه با آن سالها وجود ندارد. کارگر سازمان یافته، از کارکنان کنترل ترافیک هوایی که از سوی دولت ریگان اخراج شدند، حمایت نکرد.

حالا تراکم رو به کاهش اتحادیه‌ها و کم شدن تعداد اعضاء دقیقاً بازتاب قدرت کارگر سازمان یافته در آمریکاست. کارفرمایان حالا اتحادیه‌ها را وادار می‌کنند دستاوردهایی نظیر تعدیل نرخ مرزها با افزایش هزینه زندگی، افزایش منظم مزدها و مزد برابر در ازای کار برابر، محدودیت مقاطعه‌های دست دوم و سوم، تعطیلات، و پرداخت هزینه مراقبت‌های بهداشتی توسط کارفرما را پس بدهد چرا؟ چون کارفرما بوی خون شنیده و می‌خواهد ضربه مرکبار را بر قربانی زخمی شده فرود آورد. اتحادیه‌ها در ضمن متحمل شکستهای سیاسی چندی شده‌اند که از تصویب قانون ضد کارگری تافت. - هارتلی در ۱۹۴۷ آغاز می‌شود. کارگران در سال ۱۹۷۷ نتوانستند قانون کارگری را اصلاح کنند هر چند کنگره و رئیس جمهور هر دو در اختیار حزب دموکرات بود.^(۵) اتحادیه‌ها نتوانستند کنگره را وادارند حق کارفرما را در جایگزین کردن اعتصابگران با کارگران جدید محدود سازند. نتوانستند جلو امضای پیمان NAFTA (موفقیت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی شامل مکزیک آمریکا و کانادا American Free Trade Agreement North) را بگیرند. نتوانستند مانع از حملات مداوم به حقوق و امنیت کارگران شوند، روندی که در ۲۵ سال گذشته ادامه داشته است. اتحادیه شاهد اقدام هیأت سراسری روابط کار بوده، هیأتی که دستاوردهای پیشین کارگران را یکی یکی پس گرفته است، حتی دستاوردهای کارگری نظیر امنیت شغلی و قانون مراقبت‌های بهداشتی به خاطر نبود قوانین و مقررات اجرایی، به جای نرسیده است.

شاید AFL-CIO درست می‌گوید که توانسته جلو تصویب قانون پیشنهادی جمهوریخواهان موسوم به «قرارداد با آمریکا» را که به مراتب بدتر بود بگیرد اما این مرافعه هنوز تمام نشده و شاهد آنیم که سنا با دستاویز بودجه متعادل می‌خواهد قانون اساسی را هم اصلاح کند. AFL-CIO در سال ۲۰۱۹۹۶ ۳۰ میلیون دلار در مبارزه انتخاباتی به نفع حزب دموکرات هزینه کرد. اما این هزینه برگشت چندانی نداشت. کلینتون که بیش از همه از این هزینه کردن سود برد حتی حاضر نشد نامزد AFL-CIO را به وزارت کار برگمارد.

خانه کارگر سخت به تعمیر نیاز دارد سقف آن دهن باز کرده و حالا یا کارگر سازمان یافته به سازماندهی در مقیاس انبوه روی می‌آورد و یا در جهان سیاست و محل کار کسی دیگر خطش را نمی‌خواند.

موانع سازمان دهی

با توجه به موانع موجود گفته می‌شود سازماندهی مجدد کار امکان ندارد. چهار مانع عمده قابل شناسایی است:

(۱) بارها گفته شده قوانین کار به گونه‌ای است که چون قویاً به نفع کارفرما تدوین شده سازماندهی کارگران در اتحادیه‌ها بسیار دشوار است. کارفرما برای درگیر شدن با روند اتحادیه‌سازی کارت سفید دارد.^(۶) می‌تواند کارگر را در خصوص همدلی‌های اتحادیه‌ای بازجویی کند. می‌تواند کارگر را وادار به حضور در جلساتی کند که در آنها به اتحادیه‌ها حمله می‌شود اما اتحادیه حق پاسخگویی در محل را ندارد. به موجب قانون NLRB، حضور اتحادیه در ملک کارفرما ممنوع شده و دادگاه‌ها هم در این خصوص حق را به کارفرما می‌دهند. کارفرما مدام از مشاوران به منظور سرکوب اتحادیه‌ها استفاده می‌کند و این مشاوران با در هم آمیختن شگردهای حقوقی و غیرقانونی مانع از آن می‌شوند که اتحادیه کار چندانی انجام بدهد. کارفرماها حامیان اتحادیه‌ها را اخراج می‌کند، چون می‌داند که حتی اگر متخلف شناخته شود جریمه چندانی به وی تعلق نخواهد گرفت در حالی که با عمل اخراج، افراد دودل اما همدل با اتحادیه را رم می‌دهد و از اتحادیه دور می‌کند. مشاوران در قف «چانه زنی ظاهری» استادند یعنی به ظاهر حسن نیت نشان می‌دهند در حالی که به هیچ روی قصد رسیدن به توافق را ندارند. اتحادیه در این حالت می‌تواند علیه این اقدام شکایت کند اما NLRB تنها کاری که می‌کند به کارفرما می‌گوید که به سر میز مذاکره باز گردد. اتحادیه در راه‌اندازی اعتصاب و مانع شدن از کار غیر اعتصابی‌ها آزاد است اما دستش برای سازماندهی تحریم دوباره و ثانوی بسته است. وقتی اعتصاب شد کارفرما می‌تواند از کارگران جدید استفاده کند پلیس هم می‌آید تاکسی مزاحم کار نشود. از بین رفتن حمایت قانونی از کارگران دو پیامد آشکار داشته: یکی افزایش سریع اقدامهای نامنصفانه کارفرما علیه کارگر و دیگری کاهش تعداد مواردی که اتحادیه در NLRB برنده می‌شود.

اقدامهای نامنصفانه کارفرما علیه کارگران در فاصله سالهای اوایل دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ به ۴ برابر رسیده و در همان دوره خودداری کارفرما از رسیدن به توافق ۸ برابر شده است. در دوره بین ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ اتحادیه‌ها ۷۲/۱ درصد انتخابات NLRB را بردند اما در سال ۱۹۹۹ این رقم به ۴۹/۵ درصد کاهش یافته بود. در حال حاضر این رقم ۴۵ درصد است و تعداد کارکنانی که در واحدهای جدیداً مجاز برای چانه‌زنی ثبت نام می‌کنند مدام رو به کاهش می‌رود رقمی که در اوایل دوره به نیم میلیون می‌رسید حالا کمتر از ۸۰ هزار است.^(۷) بنابه بررسیهای تجربی، تاکتیک‌های کارفرمایان و از جمله شگردهای غیرقانونی شان بر افزایش میزان موفقیت اتحادیه تأثیر منفی داشته است.^(۸) با وجود این و به رغم جو قانونی سرتاسر طرفدار کارفرما، هنوز امکان شکست دادن کارفرمایان به شیوه مبارزه سنتی اتحادیه‌ای وجود دارد.

(۲) بعضی پژوهشگران می‌گویند دلیل مهم افزایش ناتوانی اتحادیه‌ها در سازماندهی کارگران همانا کاهش تقاضا برای خدمات اتحادیه از سوی خود کارگران است. اما این سخن با نظر خواهی‌ها نمی‌خواند. برطبق نظر خواهی‌ها

بخش به مراتب بزرگتری از کارگران در صورتی که فرصتی به آنان داده شود به نفع اتحادیه‌ها رأی می‌دهند. کارگران افریقایی - آمریکایی بخصوص تقاضایشان برای ایجاد اتحادیه بالاست و در هر صورت روشن نیست کاهش تمایل کارگران در حمایت از اتحادیه‌ها عمدتاً به خاطر شگردهای ضد اتحادیه و شرورانه کارفرمایان نباشد.

۳) رشد سریع روند جهانی شدن سوداگری موجب شده کارفرمایان برای پرهیز از رویارویی با اتحادیه‌ها سرمایه‌شان را به کشورهای دیگر منتقل کنند. البته در اهمیت این عامل اغراق گویی می‌شود. ۸۰ درصد اشتغال در آمریکا در صنایع تولید خدمات است و بسیاری مثل رستورانها، روزنامه‌نگاری... قابل انتقال به کشورهای دیگر نیستند. از این گذشته هنوز بخش اعظم تولید صنعتی در کشورهای سرمایه‌داری با دستمزدهای بالا صورت می‌گیرد یعنی بیشتر صنایع در ایالات متحد آمریکا است و در آینده قابل پیش بینی در این کشور می‌ماند. با تراکم اتحادیه‌ها در صنایع خدماتی بسیار پائین (۶/۶ درصد در عمده فروشی، ۶ درصد در فروشگاههای زنجیره‌ای، ۲/۸ درصد در بخش مالی، بیمه و مسکن، و ۸/۳ درصد در خدمات اجتماعی)، فرصت‌های زیادی برای سازماندهی موفقیت‌آمیز وجود دارد. اگر می‌بینیم بخش خدمات سوئد به خوبی سازمان یافته است می‌توانیم در آمریکا هم این کار را بکنیم.

۴) چنین ادعا می‌شود که کارفرمایان از ریشه کارخانه‌ها و مراکز کارشان را به گونه‌ای ایجاد کرده‌اند که عملاً خیالشان از اتحادیه راحت است، برای مثال، با ایجاد «مفهوم تیمی» تولید، تأکید را بر قدرت زیاد کارگر و مداخله فزاینده او در فرایند تصمیم‌گیری جا انداخته‌اند؛ حال اگر واقعاً این روند به قدرت‌گیری کارگران منجر شود، تمایل کارگران به ایجاد اتحادیه کم می‌شود. اما بنابه پژوهشهای انجام شده، برنامه‌های «تیمی» هم به کارگران قدرت چندان نداده، و تنها راه دیگری برای کنترل کارگران از سوی کارفرما است منتها به شیوه‌ای بسیار پیچیده‌تر.^(۲) نمی‌خواهیم بگوییم کارگران نباید در این طرح‌ها وارد شوند شاید وقتی کارگر به برنامه وارد شود به ماهیت طبیعی خود پی‌برد و خود به تجربه مشکلات کار را دریابد.

کارفرمایان در کنار «مفهوم تیمی» ساختار کار را طوری بازسازی کرده‌اند که کارگران تمام وقت و دائمی را با کارگران «گهگاهی» جایگزین سازند. کارگران پاره وقت، موقت، اجیر، آنها که در خانه‌شان کار می‌کنند و آنها که قراردادهای مستقل و جدا می‌بندند، به دشواری قابل سازماندهی در اتحادیه‌ها هستند. اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که این کار هم غیر ممکن نیست. برای مثال کارگران مهاجر از مکزیک به ایالات متحد آمریکا و برعکس، نیاز به آن دارند که اتحادیه‌ها همراه با آنان از این اردو و از این کشور به آن کشور بروند سازماندهی‌شان کنند. «مراکز کارگری» توانسته‌اند کارگران از کار بیکار شده دوزنده را سازماندهی کنند و عضو اتحادیه سازند. به رغم این امکانات، پژوهشهای اخیر دفتر آمار کار نشان می‌دهد کارگران «گهگاهی» آن طور که قبلاً تصور می‌شد زیاد نیستند (۶ درصد) در حالی که تصور می‌شد ۲۵ تا ۳۰ درصدند). پس همگام با افزایش عددی کارگران موقت و مشکلات جدی در سازماندهی آنان، پدیده عمومی کارگر موقتی نباید مانعی در مسیر راه اندازی دوباره جنبش کارگری تلقی شود.^(۳)

توپ در زمین کارگر

به طور قطع قصد نداریم حجم موانع در راه سازماندهی کارگران و برپایی

اتحادیه‌ها را دست کم بگیریم فعالان دست اندرکار سازماندهی کارگران از مرارت‌های زیاد و دلخوشی‌های اندک خود داستانها دارند. بی‌شک جو قانونی سرتا پا به نفع کارفرماست. اما وضع بدتر از زمانی نیست که CIO شکل می‌گرفت و فعال بوده از کره جنوبی هم وضع بهتر است چون آنجا پلیس بی‌رحمانه عمل می‌کند و اتحادیه‌های مستقل پایگاه حقوقی ندارند اما باز هم کارگران سازماندهی شده‌اند و تظاهرات بزرگ راه می‌اندازند.

مهم‌تر از این آن که کارگران با وجود موانع، اعم از قانونی و غیر آن، سازماندهی می‌کنند. بد نیست نگاهی به دستاوردها بیندازیم و به عناصر پیروزی حتی در انواع NLRB در انتخابات اتحادیه‌ها و تلاشها در «سازماندهی» شوراهای مرکزی کار نظر افکنیم.

یافته‌های کیت برانفن برند و تام جور اویچ نشان می‌دهد سازمان دهندگان کار، دوشادوش ایجاد سازمان دموکراتیک و مبتنی بر آگاهی طبقاتی می‌توانند در انتخابات NLRB برنده شوند هر چند قوانین کارگری ضعیف و تلاش کارفرمایان گسترده است.^(۴) آنها می‌گویند «این تاکتیک اتحادیه‌ها به عنوان گروه، در توجیه نتایج انتخابات و اینکه چرا بهتر از سایر گروه‌ها و عوامل از جمله ویژگی و تاکتیک کارفرما، به دموگرافی واحد چانه‌زنی، زمینه سازمان دهندگان و جو حاکم بر انتخابات، عمل کرده‌اند، نقش مهمی ایفا کرده است. برخی از تاکتیکهای موثر عبارت بوده‌اند از: تشکیل یک کمیته سازمان دهی شامل نمایندگان کارگران؛ سرزدن کارگران، سازمان دهندگان و کارگران سازمان یافته به خانه یکایک کارگران؛ برگزاری جلسه‌های متعدد ولو با تعداد اندکی از کارگران و ارائه اطلاعات، تهیه استراتژی، زمینه‌سازی دموکراسی سازمانی، و ایجاد روابط متقابل اجتماعی؛ استفاده از روزهای همبستگی و تشویق کارگران به رویا رویی با مدیریت، و ایجاد کمیته‌های چانه‌زنی پیش از برگزاری هر انتخابات. دریافت‌ها نشان داد که اتحادیه‌هایی که بر موضوعهایی مثل عدالت، شرافت، تبعیض، انصاف، خدمات برابر و مانند اینها تمرکز کرده‌اند در مقایسه با اتحادیه‌هایی که به شیوه سنتی بر نان و کره تأکید داشته‌اند و تنها مزد، مزایا و امنیت شغلی را مد نظر قرار داده‌اند، در انتخابات رأی بیشتری آورده‌اند.

تمرکز بر این موضوعها بخشی از تحول فرهنگ همبستگی است که باید در همه جنبه‌های زندگی جنبش اتحادیه رسوخ کند. کارفرما باید دشمن طبقاتی کارگران تلقی شود و تنها با اتحاد می‌توانند کارفرما را شکست بدهند و صدمه به یک کارگر را صدمه به تمامی کارگران تلقی نمایند. اتحادیه باید افزایش تدریجی همبستگی را در میان همه کارگران تشویق کند و طی آن کارگران نشان دهند که اقدام جمعی هم ممکن و هم مفید است. مثلاً وقتی کمیته سازماندهی داخلی برپا شد اعضا می‌توانند با سایر کارگران در خارج کارخانه دیدار کنند یا در خانه‌ها به دیدارشان بروند. بعد درخواست حمایت از اتحادیه را بدهند. امضای چنان درخواستی می‌تواند نخستین گام در درگیر کردن هر چه بیشتر آنها باشد. وقتی تعداد امضا کنندگان زیاد بود می‌توان نشست از امضا کنندگان ترتیب داد. یک اجتماع علنی می‌تواند کارگران را به ایستادگی برای آنچه که می‌خواهند متعهد کند اقدامهای دسته جمعی از آن پس آسان‌تر می‌شود. رویدادهای منظم مثل دیدار با سخنرانان و بعد رویدادهای اجتماعی، می‌تواند بر همبستگی کارگران بیفزاید. مردم باید آگاه بشوند کارفرما در مسیر تضعیف یا از میان برداشتن اتحادیه چه کرده و چه می‌خواهد بکند. اتحادیه به راحتی می‌تواند اقدام بعدی کارفرما را پیش بینی نماید چون کارفرمایان همه از شگرد معینی استفاده

می‌برند. باید خانواده کارگران و در سطحی وسیع‌تر جامعه کارگری را به میدان مبارزه کشاند. کارگران عضو سایر اتحادیه‌ها سازمان دهندگان خوبی هستند چون تجربه دارند. کارگران هر چه زودتر باید خواسته‌هایی را که پشت میز چانه زنی مطرح می‌کنند تدوین نمایند. حتی می‌توان پیش از انتخابات، خواسته‌ها را به کارفرما تسلیم کرد.

می‌توان در خارج چارچوب NLRB هم کارگران را سازمان داد. این کار با اقدامهای مستقیم همگانی و وادار کردن کارفرما به شناسایی اتحادیه عملی می‌شود. این روال دارد به صورت امری همگانی در می‌آید و بنابه برآوردها ۷۰ هزار کارگر در سال ۱۹۹۶ بدون انتخابات، سازماندهی شده‌اند.^(۳) سازمان دهی کارگران از راه اعتصابهای همگانی، تظاهرات، نافرمانی، تحریم، و تعطیل کار در کارخانه معمولاً به همکاری اتحادیه‌ها با هم، و ائتلافهای گوناگون با سازمانهای کارگری امکان پذیر می‌شود. سازماندهی سنتی از طریق انتخابات از همه این شگردها می‌تواند بهره بگیرد. AFL - CIO در فوریه ۱۹۹۷ برنامه پرمادامه «نقشه مسیره‌ها به شهرهای اتحادیه» را به منظور انجام همه اینها تهیه کرده و با این روند در صد بازسازی عضویت اتحادیه‌ها و ایجاد یک جنبش کارگری رادیکال و تازه است. هدف جنبش، «سازماندهی برای تغییر و تغییر به منظور سازماندهی، بسیج علیه کارفرمایان مخالف اتحادیه‌ها، ایجاد انجمن‌ها و ائتلافهای اتحادیه‌ای، پیشبرد رشد اقتصادی، حفظ جوامع طبقه کارگر، آموزش اعضای اتحادیه‌ها در زمینه اقتصاد، جلب حمایت در زمینه حقوق سازماندهی، ایجاد اطمینان به اینکه اتحادیه سخنگوی واقعی اعضا است و تشویق اتحادیه‌های محلی به افزایش دادن اعضا است».^(۴) عنصر کلیدی همه این تلاشها تعهد شوراهای مرکزی کار (CLS) به ایجاد شهرهای اتحادیه‌ای است این شوراهای الگوی محلی AFL - CIO هستند یعنی فدراسیونهای محلی اعضای اتحادیه‌ها. در حال حاضر ۵۷۲ شورا (CLS) در آمریکا فعالیت دارد. در مراحمی از تاریخشان این شوراهای مراکز فعالیت سازماندهی اتحادیه‌ها بوده‌اند. از سال ۱۹۵۵ AFL - CIO تشکیل شد اغلب شوراهای دست از کار سازمان دهی اتحادیه‌های ملی برداشتند. و به فعالیتهای سیاسی در نقش گروه فشار تبدیل شدند و رأی راه خود را به کسانی دادند که با آنها در سطح محلی همکاری داشتند. طی دهه ۱۹۶۰ رادیکال‌های جنبش کارگری راه خود را به درون جنبش گشودند و نه تنها در محل کار بلکه در سطح جنبش هم فعالانه به سازماندهی پرداختند. امروزه ۲۳ درصد شوراهای در فعالیتهای سازماندهی و در حدی فراتر از انتقال اطلاعات به اتحادیه‌های سراسری درگیرند.

شوراهایی که با موفقیت در فعالیت سازماندهی شرکت کردند سه ویژگی عمده داشته‌اند: (۱) رهبری آنها برای سازماندهی سازمان نیافته‌ها اولویت قابل شده. (۲) دست کم یک اتحادیه وابسته داشته‌اند که حاضر بوده منابع و کارکنانش را در اختیار بگذارد. (۳) در درون طبقه کارگر خاصه از حمایت سازمانهای طرفدار سازماندهی سازمان نیافته‌ها برخوردار بوده‌اند. علاوه بر این سازماندهی شوراهای (CLS) با ۷ رفتار ویژه مشخص می‌شود: (۱) رهبری آنها توانسته است در طرح هدفهای خود یعنی ایجاد ائتلاف، قدرت سیاسی و سازماندهی موفق بوده. (۲) فرصتهایی را برای اتحادیه‌های وابسته فراهم آورده تا اختلافهای میان خود را با پادرمیانی حل کنند. (۳) موضعی ایجاد کرده‌اند که بتوانند گروههای مختلف را حول مسایل معین بسیج کنند و آنها را در یک چهارچوب سازماندهی کنند. (۴) دغدغه‌های عمده کارگران در درون جامعه کارگری را به گونه‌ای مشخص کرده‌اند

که اتحادیه‌های وابسته، هیاتهای نمایندگی، کارگران عضو اتحادیه، کارگران غیر عضو و سازمانهای متفاوت کارگری در راستای منافع مشخص و شناخته شده فعالیت کنند و این برداشت را قوت ببخشند که کارگر بخش مثبت جامعه است. (۵) پیام شورا را به طور مؤثر به این گروهها رسانده‌اند. (۶) با گسترش فعالیت و رهبری جدید، برقابلیت شوراهای در زمینه افزایش وابستگی، افزایش استفاده از منابع موجود، و ایجاد منابع جدید یعنی پول و نفراست، افزوده‌اند. (۷) فعالیت‌هایی را که مورد توجه همه گروههای یاد شده است ارزیابی و برنامه‌ریزی کرده‌اند.

به طور خلاصه سازماندهی شوراهای با این بینش همراه بوده که سازماندهی کارگران و مبارزه برای نان و کره تنها هدف نیست بلکه ایجاد جامعه‌های فعال طبقه کارگر و فرهنگ این طبقه هم مد نظر قرار دارد.

آنها فعالانه با گروههای کارگری و دانشگاهی در زمینه آموزش کارگران، ایجاد مشاغل (خاصه برای زنان و رنگین پوستان در المپیک سال ۱۹۹۶ آتلانتا)، بهبود زندگی جامعه کارگران (همکاری اتحادیه‌ها با طرفداران محیط زیست در لوس آنجلس به منظور توقف کار شرکتهای غیر قانونی که محیط زندگی جامعه‌های کارگری را آلوده می‌کردند)، سازماندهی کارگران (در لاس وگاس که اکنون شهر پر قدرت اتحادیه‌ها در سراسر آمریکاست، و نیز در مناطق گردآوری تشک در کالیفرنیا) همکاری کرده‌اند. رهبران بعضی از این شوراهای کادری رهبران درجه دوم را تربیت کرده‌اند و اینها گروههای داوطلب را برای انجام اقدامهای همگانی تشکیل داده‌اند. بعضی‌شان از منابع مختلف بودجه‌هایی تهیه کرده و به استخدام کارمند برای حل مسایل ویژه مثل تعطیل کارخانه‌ها و بازآموزی کارگران مبادرت ورزیده‌اند. در حوزه فعالیت خود حیطه‌های فعالیت جدید سازماندهی را شناسایی کرده و گاه دست به سازماندهی جدید زده‌اند.

امر هیجان انگیز در مورد این سازماندهی شوراهای، ایجاد ساختار محلی بنای جنبش عدالت اجتماعی است. شوراهای شالوده‌های منطقه‌ای انگیزه چند اتحادیه‌ای در درون AFL - CIO هستند. و به جای سازماندهی یک کارفرما در یک مقطع، در آن واحد به سازماندهی همه آنها می‌پردازند، کاری که در لوس آنجلس و دره سیلیکون و لاس وگاس انجام شد. شوراهای به سازماندهی کارگران فصلی که می‌بایست بر پایه جغرافیایی و صنعتی سازماندهی شوند نیز پرداخته‌اند، می‌توانند با تدوین استراتژی، مقاطعه کاران را همزمان کنند، به هماهنگ سازی کاربرد تکنولوژی در امر سازماندهی کارگران بی‌سازمان بپردازند، و کامپیوتر را حوزه جدید فعالیت نیروی کار قرار دهند، در پیشبرد برنامه‌های اعضای وابسته بکوشند، و اتحادیه‌های اقلیت‌ها را به وجود بیاورند. به جای آنکه اتحادیه‌ها به رقابت با هم بپردازند آنها را به همکاری مشترک تشویق نمایند. و مهمترین این که به جای آنکه کارگران اتحادیه‌ها خود را از جامعه بزرگ کارگری جدا بدانند و خود را یک گروه منافع خاص تلقی کنند، همگی به اجزاء حیاتی جوامع کارگری تبدیل شدند و با بازسازی خویش، سرنوشت خود را خود تعیین نمایند. اقدامهای همگانی موجب ایجاد همبستگی و آگاهی طبقاتی می‌شود و کارگران، خود ناظر و شاهد کار کردهای واقعی پلیس و دولت می‌شوند و می‌بینند که اینها آشکارا با منافع کارگران رویارویی می‌کنند. برنامه‌های آموزشی رسمی و منظم می‌تواند به تقویت درک کارگران از ماهیت جامعه آمریکا یاری رساند.

حلقه گمشده: ایدئولوژی سیاسی

و حالا با یک جنبش کارگری رو به روییم که یک دوره طولانی انحطاط را پشت سر

دارد اما رهبری جدید آن مصمم است مسیر را به نفع کارگران تغییر بدهد. با در دست داشتن پژوهشهای گسترده به این جمع بندی رسیده ایم که مبارزه برای سازماندهی دموکراتیک و مبتنی بر آگاهی طبقاتی انبوه کارگران می تواند با توفیق همراه باشد و این موفقیت تنها در افزایش تعداد اعضا نخواهد بود بلکه سر آغاز بنای یک جنبش کارگری ست. شواهدی داریم که رهبری «آوای نو» با انگشت گذاردن روی انتقال فرهنگ جنبش کارگری، این مبارزه را آغاز کرده است.

لیندا چاوز تامسون نایب رئیس AFL-CIO گفته است «هدف ما ایجاد فرهنگ سازماندهی در سرتاسر جنبش کارگری ست...» اما هنوز کار زیادی در پیش رو قرار دارد.

ابتدا اتحادیه های محلی و سراسری باید اولویت را به سازماندهی بدهند و منابع را به این کار اختصاصی دهند. با چند استثنا قابل یادآوری می توان گفت میانگین اتحادیه ها امروزه ۳ درصد یا کمتر از بودجه اش را صرف سازماندهی می کنند. این امر خاصه در سطح محلی بحران آفرین است زیرا ۷۰ درصد اتحادیه ها درآمد را در محل نگه می دارند و اغلب اتحادیه های محلی به سازماندهی توجهی ندارند آنها فقط می خواهند به اعضای موجود خدمات بدهند و آنها را حمایت کنند. اتحادیه های محلی در اغلب موارد برای پرهیز از سازماندهی، دست به مبارزه می زنند، تلاشی که در نهایت در آن بازنده خواهند بود. اتحادیه های محلی مدام به رقابت و ستیز با یکدیگر می پردازند ضمن اینکه با شمار روزافزون کارگران غیر عضو هم ستیز دارند. برای ایجاد جو بهتر برای اتحادیه های محلی، باید سازمان یافته ها را سازماندهی کرد.

پژوهش ها نشان می دهد چنانچه پیش از انتخابات اتحادیه ها، کارگران سازماندهی شوند اتحادیه شان دموکراتیک تر می شود. و اتحادیه های دموکراتیک یعنی اتحادیه هایی که هر عضو مستقیماً در تصمیم گیری ها و سیاستگذاری های اتحادیه نقش دارد، شانس بیشتری دارد که اتحادیه را در جامعه کارگری خود جا بیندازد و پیش ببرد. اما باز هم هیچ تضمینی نیست که اتحادیه دموکراتیک منابع خود را صرف سازماندهی کند مگر اینکه فرهنگ اتحادیه، به سوی سازماندهی حرکت داده شود. اتحادیه های محلی هم مثل اغلب شوراهای در فرآیند برنامه ریزی، تحول رهبری، آموزش اقتصادی و اقدام جمعی به پیشرفتهایی دست یافته اند. AFL-CIO با توجه به ساختار آن، نمی تواند اتحادیه های محلی و سراسری را وادار سازد منابع بیشتری صرف سازماندهی کنند. موسسه سازماندهی، که جدیداً توسط AFL-CIO فعال شده می تواند سازمان دهندگان جدید را آموزش بدهد. بخش آموزش AFL-CIO در حال فراهم کردن مطالب عالی در این زمینه است برنامه آموزشی اقتصادی AFL-CIO در صد است راه نویی را در برابر اصول خشک نولیبرالی موجود پیش پای کارگران بگشاید. در حال حاضر AFL-CIO با بیش از ۱۲۰ اتحادیه وابسته اش و از جمله تعدادی از اتحادیه های بزرگ کار می کند اما تضمینی نمی دهد که اتحادیه های سراسری و محلی در مبارزه به خاطر آموزش دادن اعضا شرکت جویند.

دوم، برنامه AFL-CIO به منظور بازسازی جنبش کارگری با همه ویژگی های خویش هنوز نوعی «انقلاب از بالا» است، برنامه های جدید زیادی در نتیجه مطالعات و کمیته های ایجاد شده از بالا آغاز شده، اما اینها باید به میان توده کارگران منتقل شود. سازمانهای مبارز محلی و سراسری چندی هستند که اکثریت اعضایشان را غالباً زنان و اقلیت ها تشکیل می دهند و اینها قهرمان مبارزه در راه حقوق کارگرانند و فعالان کارگران را در زمینه سازماندهی و حمایت

و بهبود بخشی جوامع شان یاری می دهند. طی ۹ سال گذشته مشاغل و عدالت از نوع کاری بوده که رهبری جدید خوان ها پیشبرد آن شده است. AFL-CIO ضمن تحسین از برنامه مشاغل و عدالت از هر نوع کمک مالی برای اجرای آن خودداری ورزیده است. کارگران سیاه عدالت خواه نیز در جنوب تلاش کرده است از حقوق کارگران حمایت کند.

AFL-CIO در زمینه کمک مالی به سازمانهایی نظیر انجمن کارگران مهاجر کره ای در لوس آنجلس، انجمن مترقی چینی ها در بوستون، و طرفداران زنان مهاجر آسیایی در اوکلند و نیز مرکز کارگران فیلیپینی در لوس آنجلس کار چندانی انجام نداده است. AFL-CIO و بقیه جنبش کارگری اگر بخواهد در جنوب و جنوب غرب آمریکا موفق شود باید خود را آماده ائتلاف با سازمانهای مترقی خارج از ساختار خود و خارج از کنترل مستقیم خود سازد و خدمات منابعش را در اختیار این سازمانها قرار بدهد. در این منطقه یعنی جنوب و جنوب غربی ایالات متحد آمریکا، صنایع نوین در حال جا به جایی ست.

سوم، جنبش احیا شده کارگری باید به طور مطلق با برابری نژادی و جنسی موافقت کند. بنابراین باید به سازماندهی هر چه بیشتر زنان و اقلیت ها بپردازد و خود را به پایان دادن به آنچه «روز مضاعف» زنان است متعهد سازد، با نژاد پرستی و برتری جنسی در درون اتحادیه ها قویاً مخالفت ورزد، بی امان با حذف دولت رفاه مخالفت کند و خواهان پایان دادن به ساختار باطل سرکوب و ستم نژادی گردد، ستمی که در این جامعه رسوخ کرده است. تاکنون AFL-CIO کارهای زیادی انجام داده و درباره شان سخن گفته است اما اینجا بیش از هر جای دیگر، عمل صدایی بس رستار از سخن دارد. تعهد واقعی به سازماندهی جنوب و جنوب غربی یعنی موطن تاریخی سیاهان و چیکانوها، هنوز به مرحله عمل در نیامده است سازمان کارگری باید در اینجا قویاً سازماندهی شود. اکثریت شوراهای هنوز زیر کنترل مردان سفید پوست است و جالب اینکه اکثر مبارزات به منظور سازماندهی همگانی مبارزان توسط رنگین پوستان انجام شده و این گروه، مهاجران آمریکای لاتین را نیز در برمی گیرد که، با دولت های پلیسی در موطن خود مبارزه کرده اند.

کمبود نارسایی مشترک همه اینها را می توان در یک واژه خلاصه کرد: «ایدئولوژی سیاسی». جنبش کارگری را نمی توان تنها بر پایه مسایل اقتصاد پول توجیبی سازمان داد.

البته خوبست که کارگران بتوانند پول بیشتری در بیاورند و سطح زندگی را بالاتر ببرند، و شعار سویینی (Sweeney) رئیس AFL-CIO در همین راستاست: «آمریکایی ها به اضافه حقوق نیاز دارند». این شعار در میان کارگران بُرد زیادی داشته است. اما پول تنها کافی نیست و محافظه کاری بسیاری از اعضای پر درآمد اتحادیه ها در دوران پس از جنگ دوم جهانی گواه بارز این مدعاست. جنبش کارگری بر پایه مصرف، محکوم به شکست است زیرا ایدئولوژی دشمن طبقاتی را پذیرا شده است. در چنان جنبشی کارگران، درباره امور، به صرف حسابگری و «برای من چی داره؟» قضاوت می کنند و سرانجام هم کارگر در برابر کارگر قرار داده می شود کارخانه علیه کارخانه اتحادیه علیه اتحادیه.

برای پرهیز از این امر باید یک ایدئولوژی گزینه برای جنبش کارگری وجود داشته باشد که بدون رو درباستی مضمون های طبقاتی وحدت بخش را جا بیندازد: هر کارگر حق دارد کار شرافتمندانه ای داشته باشد، حق برخورداری از بهداشت همگانی را داشته باشد، از آموزش و تحصیل در تمام سطوح برخوردار

داشته باشد و به تلاش در راه ایجاد گزینه ایدئولوژی که بتواند ساختار قدرت سرمایه‌داری موجود را به چالش بخواند ادامه دهند.

(متن اصلی این مقاله در شماره جولای - آگوست ۱۹۹۷ ماهنامه مانتلی ریویو به چاپ رسیده است).

پانویس‌ها

1. Barry T. Hirsch and David A. Macpherson, Union Membership and Earnings Data Book (Washington, D.C.: Bureau of National Affairs, 1996); Clara Chang and Constance Sorrentino, "Union membership Statistics in 12 Countries," Monthly Labor Review, Dec. 1991, pp. 46-53; The data for New Zealand.
2. "AFL-CIO Statistic on Paid Membership of Union Affiliates Prepared for Federation's 21st Constitutional Convention," Bureau of National Affairs, Oct. 12, 1995.
3. Lisa Williamson, "Union Mergers: 1985-94 Update," Monthly Labor Review, February 1995, pp. 18-24.
4. Richard Rothstein, "Toward a More Perfect Union," The American PROSPECT, MAY-JUNE 1996, P. 47.
5. Michael Yates, Labor Law Handbook (Boston: South End Press, 1987), Ch. 5.
6. Michael Yates, Power on the Job: The Legal Rights of Working People (Boston: South End Press, 1944).
7. U.S. Dept. of Labor, Fact Finding Report: Commission on the Future of Worker-Management Relations (Washington, D.C.: Government Printing Office, May 1994), pp. 81-87.
8. Kate Bronfenbrenner and Tom Juravich, "The Impact of Employer Opposition on Union Certification Win Rates: A Private/Public Comparison," Economic Policy Institute, Working Paper No. 113, Feb. 1995.
9. Richard Freeman and Joel Rogers, "Worker Representation and Participation Survey: First Report of Findings," Proceedings of the 47th Annual Industrial Relations Research Association Meeting (1994): 336-345.
10. Mike Parker and Jane Slaughter, Working Smart: A Union Guide to Participation Programs and Reengineering (Detroit: Labor Notes, 1995).
11. Anne E. Polivka, "Contingent and Alternative Work Arrangements, Defined," Monthly Labor Review, Oct. 1996, pp. 309.
12. Kate Bronfenbrenner and Tom Juravich, "Union Tactics Matter: The Impact of Union Tactics on Certification Elections, First Contracts, and Membership Rates," Institute for the Study of Labor Organizations, Working paper, No Date. The two quotes in this paragraph are from this paper.
13. Marc Cooper "Labor Deals a New Hand," The Nation, Mar. 24, 1997, pp. 11-16.
14. Much of the rest of this paper is based upon work by Fernando Gapasin and Howard Wial who are writing book about Central Labor Councils, Organizing to Win, to be Published by ILR Press at Cornell University, and upon research currently being conducted by Gapasin. Interested readers can contact Yates or Gapasin for a detailed bibliography.

گردد، برای تعطیلات خانوادگی حقوق دریافت کند، بچه‌هایش به هزینه عمومی مورد مواظبت قرار گیرند، نژاد پرستی و برتری جنسی بی‌درنگ ریشه کن گردد، هر نهاد در جامعه از جمله اتحادیه‌ها، کارخانه‌ها، و همه سطوح حکومتی مورد کنترل باشد؛ کار باید به خودی خود هدف باشد نه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و مصرف خصوصی بیشتر، همه کارگران در سراسر جهان مثل همه بگیرند باید حقوق همسان داشته باشند. باید به روشنی اذعان کرد که نظام اقتصادی آمریکا نمی‌تواند این خواسته‌ها را برآورد.

یعنی جنبش کارگری به ایدئولوژی کارگری نیاز دارد، یعنی نحوه نگرش کارگری به جهان و تفسیر آن. این به نوبه خود یعنی سیاست مستقل کارگری، سیاستی که در آن، ایدئولوژی حرف اول و قاطع را بزند. بعد مبارزه برای حقوق بیشتر، و دموکراسی اتحادیه که اینها در متنی متفاوت از زمینه کنونی روی خواهد داد. اعضای چنان نحوه تفکری با مصرف پول اتحادیه در سازماندهی بی‌سازمانها مخالفت چندانی نخواهد کرد چون می‌دانند دارند جامعه نوینی را پی‌می‌ریزند. مزد بالاتر نمی‌تواند به خودی خود هدفی باشد، بلکه یکی از وسیله‌های متعدد است برای هدف که بنای جهانی عادلانه است. سیاست مخالف و مستقل همراه با سازماندهی تهاجمی به احتمال زیادتر، بهتر به هدف اصلاحات سیاسی مورد نیاز کارگران در سازماندهی بیشتر دست خواهد یافت.

استراتژیهای سازماندهی که به ظاهر کارایی دارند به وضوح بر این نحوه تفکر و عمل بنا نشده‌اند. رهبران اتحادیه‌های ملی با دیدگاههای جهانی کارگر - محوری، بیشتر احتمال دارد برای منافع زنان و اقلیت‌های کارگر مبارزه کنند و آنها را در ایفای نقش رهبری تشویق نمایند. کارگر سیاست مستقلی ندارد و قویاً به حزب دموکرات گره خورده است. این حزب از صمیم قلب متعهد به سرمایه است و این روزها حتی فاتحه هم برای منافع کارگران نمی‌خواند. دولت را سلاح سرمایه آمریکایی به منظور تعمیق انباشت سرمایه و گسترش آن در عصر کنونی رقابت فشرده سرمایه‌داران می‌داند.

اگر جنبش کارگری برنامه سیاسی عدالت اقتصادی و اجتماعی نداشته باشد، با چالش‌های فزاینده در امر کنترل، که سرمایه آمریکایی بر زندگی همه ماها اعمال می‌کند، دچار مشکل خواهد شد و به راحتی نمی‌تواند با کارگران جهان به همبستگی برسد کارگرانی که بمراتب از کارگران آمریکایی رادیکال ترند. تنها وقتی کارگران یک سیاست مستقل در پیش بگیرند. به جنبش تبدیل می‌شوند. AFL - CIO با ساختار جاریش از این هدف بسی دور است هر چند با حزب مستقل کار و حزب نوین مخالفتی نداشته و هر دوی این حزبها سیاست طبقاتی کارگری را وعده می‌دهند. AFL - CIO با سیاست ارتباطی هم مخالفتی نداشته و طی آن حزبهای بزرگ و کوچک از نامزد واحدی حمایت می‌کنند. دیوان عالی متأسفانه در رأی اخیر خود این سیاست ارتباطی را غیر قانونی خواند.

حالا رادیکالها چه باید بکنند؟ فرصت برای ائتلافی میان روشنفکران و فعالان چپ، فعالان جامعه کارگری (خاصه اقلیت‌های نژادی)، و چپ‌های درون جنبش کارگری به وجود آمده. اجلاس اخیر به طوری که آن وود گفت، باید برای شکل دادن به چنان گروهی فعالیت کند. هدفهای این سازمان باید توسعه تحلیل‌های رادیکال از جامعه باشد و از آنها در آموزش و فعال کردن اعضا و ایجاد برنامه اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای استفاده شود که معیار حمایت ما از رهبران کارگری، برنامه‌هایشان بشود. رادیکالها باید به حمایت از ساختارهای چپ موجود در درون جنبش کارگری ادامه دهند و رشد مداوم فرهنگ چپگرا را مد نظر

مدرنیته و ایدئولوژی‌های پویولیست محافظه کار

گفتگوی اردشیر مهرداد با عزیز العزمه^(۱)

برگردان: بهروز نظری

تاریخی نگاه کنیم. بعضی از نظریه پردازان معتقدند که سیستم فکری اسلامی و نیز جنبش‌های سیاسی اسلامی معاصر از اواسط قرن ۱۸ و طی یک پروسهٔ احیاگرانه ظهور پیدا کرده و شکل گرفته‌اند. این جنبش‌ها که طی این دورهٔ طولانی و تحت عنوان مشترک «اسلامی» در کشورهای گوناگونی از جمله اندونزی، ایران، مصر و نیجریه، در ریشه، ساختارها و روندها تفاوت‌های زیادی با هم دارند. بنظر شما آیا مشخصات مشترکی میان این جنبش‌ها می‌توان یافت که از فرض مبنی بر وجود یک تبار واحد برای تمامی آنها حمایت کنند؟ بطور کلی نسبت به چنین نگرشی چه برداشتی دارید؟

ع- الغرمه: با چنین تحلیلی موافق نیستم، چرا که چنین تحلیلی ناسازگار با زمان است. جنبش‌های قرن ۱۸ و ۱۹ و از جمله واهابیسم در عربستان، مهدیسم در سودان، عثمان ران فودیو در نیجریه و غیره کلاً ویژه‌گی‌هایی متفاوتی با جنبش‌های مدرن داشتند. امروز تنها طالبان و «افغانها» عرب را می‌توان با آن جنبش‌ها مقایسه کرد. در الجزایر و جاهای دیگر در وهله اول همهٔ این جنبش‌ها مختصات مذهبی «مجددی» دارند و با جنبش‌های قرون وسطا بویژه هانیبالیسم دمشق در قرون ۱۳ و ۱۴ قابل مقایسه‌اند. بطور نمونه می‌توان از جنبش این تامیایاد کرد. جنبشی با تمامیت خواهی بدوی که از هرگونه التزام به مدرنیته و ضرورتها و اشکال سیاسی و ایدئولوژیک آن بشدت فاصله دارد. از نظر اجتماعی نیز این جنبش‌ها کاملاً متمایزاند، چرا که بیش از هر چیز جنبش‌های غیر شهری هستند.

داستان اما، به همین جا ختم نمی‌شود و تمایزات دیگری میان جنبش‌های بدوی و مدرن اسلام گرامی می‌توان یافت. در رابطه با واهابیسم آنچه که قابل توجه است نحوهٔ رام کردن قبائل عرب زیر نفوذ و اتوریتهٔ قبیله تجارت پیشه و موروثی، خاندان سعودی، است. این کنترل از طریق اجتماعی کردن مجدد آنان در چارچوب نظام حکومتی جدیدی تأمین شد که خارج از سیستم سلسله مراتب قبیله‌ای شکل گرفت، و در رأس آن خاندان سعود و شرکاء روحانی آنان، آل شیخ، نوادگان محمدابن عبدالوهاب قرار داشتند. در این سیستم تأکید بر مدیریت و هدایت قبایل و وادار کردن آنان به پرداخت ذکات، تفسیر مذهبی از مالیات که منحصرأ به شخص امام و بعدها پادشاه تعلق می‌گرفت، بود.

این امر ضروری بود که تحولات در مبادلات تجاری در قرون ۱۸ و ۱۹ در عربستان، آنرا قابل تحقق ساخت. مهدیسم شورش قبایلی بود که کارشان تجارت برده بود و از سوی یکی از خانواده‌های مقدس صوفی هدایت میشد که قلمرو نفوذ آن را توسعه طلبی بریتانیا و سیاست‌های ضد برده‌داری این کشور مورد تهدید قرار داده بود؛

این گفتگو در فاصله سالهای ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۸ انجام شد و برای نخستین بار در فصل نامهٔ ایران بولتن، شماره‌های ۱۶-۱۵، ۱۷-۱۸ به چاپ رسید. آنچه در این شماره آمده برگردان بخش اول آنست. بخش‌های دوم و سوم در شماره آتی به چاپ خواهد رسید.

الف - مهرداد: اجازه بدهید تا گفتگویمان را از مفاهیم شروع کنیم. در کتابتان «اسلام‌ها و مدرنیته» شما از عنوان «اسلام‌گرایی سیاسی» و نه «بنیادگرایی اسلامی» برای توضیح جنبش‌های اسلامی معاصر استفاده کردید. چرا؟

ع- العزمه: من به هیچ عنوان مخالفی با استفاده از واژه «بنیادگرایی» ندارم. اما بنیادگرایی احتیاجی ندارد که حتماً سیاسی باشد و می‌تواند بعنوان شکلی از انضباط شخصی شدید و بازسازی خود در انطباق با الزامات مذهبی و اخلاقی تعبیر شود. بنیادگرایی یک نگرش است نسبت به زمان. مطابق این نگرش بر زمان آثار و پیامدی مترتب نیست و بنابراین قابل پذیرش است که شرایط اولیه و دوران طلایی بتواند دوباره احیا شود. تلاش برای بازگشت به عصر طلایی و احیاء آن، اما، به چند طریق امکانپذیر است. اول، از طریق بازگشت به نوشته‌ها و احادیث بدون در نظر گرفتن اینکه اندیشه‌های منعکس در این نوشته‌ها ممکن است در رهگذر زمان آلوده شده باشند. این طریق را لوتر و سلفیسم سنی از ابدو تاریدا و اخوان المسلمین و پس از آن برگزیدند. دوم، بازسازی جامعه بر اساس مدلهای بدوی (موجود)، مدلهایی که بنظر میرسد رونوشتی باشند از عمل و تجارب دوران طلایی. کاتولیک‌ها این راه را تمامیت خواهی (inlegism) می‌نامند. برغم تفاوت مسیر، وسایل نیل به بنیادگرایی، اما، در هر دو طریق مشابه‌اند: اخلاقی کردن زندگی خصوصی بر مبنای حدود مذهبی، نظارت خودکامگانه و مدیریت جامعهٔ اصلاح شده با توسل به ساختارها و سازمانهایی که چنین اصلاحی را امکان‌پذیر می‌سازند: کالونیسم، باواریان (طبیعتاً کاتولیک)، ضد اصلاح‌گری، واهابیسم، خمینیسم، همه و هر یک به روش خاص خود، جنبش‌هایی هستند بنیادگرا، بنابر مطالعه و تحقیقات دوستم صمدی الغرم، بنیادگرایی مسلمان و پروتستان چنان شبیه یکدیگرند که پرهیز در استفاده از کلمهٔ بنیادگرایی برای توصیف جنبش‌های اسلامی توضیحی ندارد جز تصورات شرق شناسی در مورد ناهمخوانی مسلمانان. همانطور که می‌بینید من در این مورد دکتترین اصطلاح شناسانه‌ای ندارم.

الف - مهرداد: اجازه بدهید حالا به موضع جنبش‌های اسلامی از یک چشم انداز

سیاست‌های که هدفشان بیش از آنکه انساندوستانه باشد از بین برداشتن زمینه اقتصادی نفوذ مهدیسم بود. جنبش سانوسیا (Sanusiyya) در لیبی هم برمدار شبکه خط تجاری بین الصحرا بنا شده بود، درست در همان زمانی که مهدیست‌ها در حال از هم فرو پاشیده شدن بودند.

جنبش‌های مدرن (اسلامی) پیدایش و تکوین خود را مدیون عوامل دیگری هستند. نیازی به گفتن نیست که بازده ایدئولوژیک این جنبش‌ها بدون وجود وسایل و ابزاری که بطور سراسری در دسترس جنبش‌های دست راستی، شبه فاشیستی و پوپولیستی قرار گیرد غیر قابل تصور است.

تصادفی نیست که این جنبش‌ها در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم ظاهر شدند. درست همزمان با پیدایش جنبش فاشیستی میندو RSS در هندوستان و چرخش تند غرب بسمت راست افراطی در یک زمینه ضد کمونیستی که نشانگر چیزی جز بحران در نظام سرمایه‌داری نبود. هم چنین تصادفی نیست که پس از یکدوره به حاشیه رانده شدن در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هماهنگ با توسعه و گسترش در غرب، این جنبش‌ها مجدداً در دهه ۸۰ سر برآورند. در شرایطی که سیستم سرمایه‌داری، از طریق ایجاد مناطق حاشیه‌ای گسترده‌ای در تمام حوزه‌ها - اقتصادی، فضایی - درصدد حل بحران حادی است که گریبانگیرش شده است. این تلاش که امروزه تحت عنوان تفاوت‌های فرهنگی، (Cultural Differences) صورت می‌گیرد، بیش از هر چیز بر احیا پوپولیسم دست راستی و ایدئولوژی‌های نژادپرستانه متکی است.

الف - مهرداد: تمرکز روی جنبش‌های «مدرن» نیاز به پرداخت و توجه بیشتر به چندین موضوع کلیدی دارد که تا بحال بحث گسترده‌ای بوده‌اند. اولین سوال درباره ایدئولوژی این جنبش‌هاست. همانطور که شما اشاره کردید ایدئولوژی این جنبش‌ها خارج از چهارچوب یک توسعه تاریخی و در درون یک جهان منزوی ما قبل سرمایه‌داری شکل نگرفته است. در حقیقت اینها فرآورده‌های «عصر جدید» اند، که از جمله بحران ایدئولوژیک است.

سوال، اما، این است که تا چه اندازه مفهوم «مدرن» بویژه در پرتو گفت‌وگوهای جاری «مدرنیست‌ها» و «پسامدرنیست‌ها» قادر است ابزار تحلیلی مناسبی برای مطالعه جنبش‌های اسلامی از ۱۹۲۰ بدینسو در اختیار گذارد، با توجه به اینکه این جنبش‌ها طی ایندوره همچنان ضد عرف باقی مانده‌اند؟ بعلاوه، با توجه به این واقعیت که جنبش‌های اسلامی از ۱۹۲۰ تا به امروز مراحل مختلفی از تحول را از سد گذرانده‌اند، مرحله‌ای که در رویکردهای ایدئولوژیک متفاوتی بازتاب یافته‌اند و از اصلاح‌گرایی اسلامی تا رادیکالیسم اسلامی و اسلام‌گرایی سیاسی را در برمی‌گیرند. بنظر شما تا چه اندازه این دگرگونی‌ها را می‌توان صرفاً بمدد گرایشی توضیح داد که عالم گستر و جهان‌شمول اند و نه، بطور مثال، بمدد خود ویژه‌گی آن چیزی که «جهان اسلام» خوانده میشود؟

ع- العزمه: خوشحالم که شما این سوال را کردید. این سوال به من فرصت میدهد که به موضوع قریب‌ها و پیوستگی بین ایدئولوژی اسلام‌گرایی و فاشیسم، و در چهارچوبی گسترده‌تر به ایدئولوژی‌های مدرن ضد مدرنیست که که رپر توار ایدئولوژیک بومی‌گری، پوپولیسم دست راستی و شوونیسم شرق و غرب را تغذیه می‌کند بپردازم. این پرسش هم چنین به من اجازه می‌دهد به موقعیت کنونی که در آن مواضع پسامدرنیست در سیاست و علوم اجتماعی بازتابی فزاینده دارد اشاره کنم و نگاهی بیناندازم به ایدئولوژی‌های ضد مدرنیست و واپس‌گرای تاریخی. قبل از هر چیز، لازم است بر مفهوم مدرنیته بطور مختصر تأمل شود و ویژه‌گی‌های آن توصیف شود.

مدرنیته فهرستی ثابت از برخی مشخصه‌ها نیست که ممکن است بعضی جوامع آنها را داشته باشند و بعضی دیگر نداشته باشند. مدرنیته یک پروسه تاریخی است که در نهادها و رژیم‌های پایدار اجتماعی، شناختی و ایدئولوژیک تبلور مییابد.

روشنگری به تنهایی معادل مفهوم مدرنیته نیست. معادل مفهوم مدرنیسم هم نیست. روشنگری به معنی وجود یک جمهوری منحصر بفرد در ادبیات است. و یا بمعنی حضور دسته‌ای از روشنفکران است بیرون از حیطه کنترل روحانیت مسیحی. اما مدرنیته بمعنی جنبشی تاریخی (و با توانی جهانی) است که درون شکل جدیدی از دولت قرار گرفته و توسط آن حمل میشود. دولتی کم و بیش ناپلئونی، که بر پایه تصور از مهندسی اجتماعی و تمایل آن به مداخله‌گری حقوقی و فرهنگی ژاکوبینی است و از جهت گرایش افراطی‌اش به تمرکزگرایی در رابطه سیاسی میان دولت و فرد (فرد بمعنی شهروند) و حذف نهادهای میانجی استبدادی است؛ نهادهای میانجی، در اینجا، از نوع نهادهای مدنی‌اند و نه اولیه و بدوی.

این نوع دولت که نخست در فرانسه شکل گرفت از این کشور به بیرون برده شد: بطور مستقیم توسط ناپلئون به ایتالیا، اسپانیا و لهستان، بطور غیرمستقیم توسط سیمون بولیوار به آمریکای لاتین و در میانه قرن نوزدهم در شکل نهادهای و فرهنگ گسترانده آن توسط دولت شدیداً رفرمیت عثمانی به قلمروهای زیر سلطه‌اش که عبارت باشد از ترکیه و بسیاری از کشورهای عرب امروزی. این را هم اجازه دهید اضافه کنم، انتقال مدرنیستی لزوماً در انطباق با ایدئولوژی‌های فراگیر نیست. در این مورد، تنها استثنائات فرانسه، مکزیک و دولت‌های کمونیست‌اند. در سایر جاها از یکسو عناصر ایدئولوژیک مدرنیست و خصوصاً در شکل عناصر شناختی وجود داشته که صرفاً در بخش‌هایی از ایدئولوژی دولت‌های جدید ظاهر میشوند. از سوی دیگر، مذهب و واپس‌نگری اجتماعی و دیگر گرایشاتی که دولت‌ها را بسمت موقعیت حاشیه‌ای میرانند و مانع از اصلاحات مدرنیستی جدی میشوند، غالباً بطور مستقیم با آنان در آمیخته نیستند. این گونه است که آنچه از سوی اسلام سنی مدرن (در جهان عرب) مدرنیسم خوانده میشود، ناروشن، مردد، پوزش خواهانه و تدافعی است و در برابر حملات اسلام‌گراهای سنتی‌ها و نیز رادیکال‌ها بشدت شکننده. میدانیم که این دو جریان؛ سنتی‌ها و رادیکال‌ها، در حال حاضر، در برخی جاها از جمله الازهر، با هم در آمیخته‌اند. جاییکه همواره سنت گرا بوده است و گرایش آن به تجدد خواهی در دوران ناصر ظاهر سازی ای بیش نبود.

اجازه بدهید که در پایان تأکید کنم که مدرنیستی که من توضیح دادم تحت هیچ عنوان یک پروسه موزون نیست؛ اساساً جنبش‌ها و روندهای تاریخی هرگز موزون نیستند. فرآیندهای تاریخی بلحاظ دامنه و شکل در طول زمان تغییر می‌کنند و از عواملی نظیر مکان، طبقه و غیره تأثیر می‌پذیرند. روند عمومی جهان در آن واحد هم مرکب است و هم ناموزون. از اینرو، فرایند نوگرایی هیچگاه بطور همسان و کامل پیش نرفته است، حتی در اروپا، جایی که مدرنیته تاریخی دارد همانگونه پرفراز و نشیب و ناموزون که سایر جاها از جمله شرق؛ تاریخ شرایطی نمی‌شناسد که بتوان آنرا کامیابی نهایی خواند. یکی از مظاهر این ناموزونی - در شرق و در غرب - ضد مدرن‌گرایی است که در نهایت ما را به اسلام‌گرایی می‌رساند.

جنبش ضدیت با مدرنیسم در اواخر قرن ۱۸ در جلوه‌ای ضد سرمایه واران‌ه ظاهر شد (نمونه چشم گیر آن هامن و نظائر آن است). این جنبش در طول قرن نوزدهم هیأتی محافظه کارانه - آریستوکراتیک یافت و غالباً (امانه لزوماً) زیر پرچم ضد ژاکوبینیسم کاتولیک گسترش یافت (de Maistre Burke). گسترش جنبش ضدیت با مدرنیسم بویژه بصورت ائتلاف ایدئولوژیک جنبش‌های بورژوازی و در مواردی سلطنت طلب علیه شبیهی که ظهورش را مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ اعلام کرده بودند صورت

گرفت.

ایدئولوژی‌های محافظه کار با ستایش از فرهنگ، سنت، غریزه اجتماعی و سلسله مراتب، ایده‌های فرانسوی درباره پیشرفت، تاریخت و خرد را زیانبار دانسته و به نكوهش این ایده‌ها و در اشكال معینی، دموکراسی و حتی انقلاب پرداختند. این یک تاریخ خونین بود که در کنار چیزهای دیگر موجب شد حتی حکومتگران بشدت خود کامه (نظیر بیسمارک و گلاداستون) حق رأی همگانی را به رسمیت بشناسند.

این محافظه‌کاری، اما، به یک پوشش پرزرق و برق ایدئولوژیک محتاج بود که آنرا بطور کلی میتوان رمانتیسم توصیف نمود. رمانتیسم، البته، در اینجا به مفهوم تکنیکی مورد نظر است و نه به معنی آنچه بصورت یک حساسیت بیمارگونه و یا آتشین شاعرانه فهمیده میشود. این رمانتیسم فرهنگ را بر فراز تاریخ قرار میدهد و درکی اندامی (organismic) و حیات‌گرا از جامعه دارد. مطابق این درک جوامع همانند افراد و مشابه موجودات زنده در فعل و انفعال با محیط پیرامون شان اند و در طول زمان تغییر چندانی نمی‌کنند.

در گذر زمان آنها در نهایت ضعیف یا قوی میشوند، خود را باز می‌سازند یا می‌میرند و در قبال ورود عناصر خارجی همانگونه واکنش نشان می‌دهند که بدن نسبت به یک انگل.

بنابراین، این رمانتیسم تاریخ را چرخه‌ای (Cyclical) میباید و نظام یافته و آنرا در تبعیت میداند نسبت به شرایط ثابت و تغییر ناپذیر فرهنگ، شریعت، هارمه (Dharma) در هندوستان. بنابراین، دست زدن به عمل سیاسی صرفاً بمنظور بازسازی صورت میگیرد و فرضیه‌های مربوط به خود در تاریخ، اگر قابل پذیرش باشد، به حوزه‌ای اهل کردن غیر خودی‌ها محدود است. برای این رمانتیسم آنچه واجد ارزش است غریزه اجتماعی فردی است و نهایتاً استقلال از خرد. در این چهار چوب شکل دولت از یکسو در توافق با غریزه اجتماعی در ضدیت با مدرنیسم درک می‌شود آنگونه که در مورد دولت اسلامی و یا یک رایش اصیل آلمانی و یک سلطنت مشروع موروثی فرانسوی توصیف می‌شود و یا امروزه با لوپن به شکل جمهوری فرانسوی اصیل سرشار از روابط سلطنت خواهانه و طنین کاتولیک). از سوی دیگر، این دولت شدیداً ناپلئونی است و تلاش می‌کند بمدد مهندسی اجتماعی تمامیت گرایانه جامعه را از بیگانگی با گذشته‌اش رها سازد و براساس آنچه پیش ترها وجود داشته آنرا باز بسازد (برحسب اتفاق سودان دارای وزارت اداره اجتماعی است).

حالا همین جریانات از قرن ۱۹ بدینسو از طریق جهانی شدن مدل‌های ایدئولوژیک ملیت و انگاره‌های «مردم»، و با استفاده از اشکال جدیدی از نشر و ارتباطات و به همان اندازه با استفاده از سیستم نوین آموزشی، گروههای روشنفکری جدید و گفتمان‌های سیاسی مورد حمایت دولت به رشته‌های اصلی گفتمان عمومی تبدیل شده‌اند. این جریانات همچنین، با بهره‌گیری از ایده‌هایی درباره پیشرفت و دموکراسی و سوسیالیسم و نظائر آن، به صورت همایندهای ضروری عمل سیاسی و اجتماعی در سطح جهان و از جمله در جهان عرب در آمده‌اند. گفتمان‌های مذهبی، همانطور که پیشتر گفتم، به حاشیه رانده شدند، اما نه در یک روش نظام‌مند و بطور ریشه‌ای. از اینرو، جا دارد که بدور از هر گونه شگفتی، جنبش‌های ضد مدرنیست اسلامی را جنبش‌های مدرن و حتی به لحاظ پاره‌ای از نظر گاهها مدرنیست توصیف نمود. علی شریعتی و سید قطب، هر دو، از ستایشگران آلکسیس کارل بودند؛ دانشمند پرآوازه اصلاح ژن (eugenist) در دهه ۲۰ قرن بیستم و مشاور فرهنگی مارشال پتن، کسی که علیه فساد نژادی و بسود منافع یک اقلیت کوچک نجات بخش که سلامتی را به تن جامعه باز خواهد گرداند مبارزه میکرد.

و سرانجام درباره شرایط کنونی. تا اینجا، من یک تصویر کلی از روندهای عمومی

ترسیم کردم. در تشریح شرایط کنونی و پیش زمینه‌های آن مجالی برای نوشتن یک رساله فی‌البداهه وجود ندارد و باید به ذکر چند نکته اکتفا کرد: در جنبش‌های اسلامگرا نگرش ارگانیسمی و رمانتیک در بازسازی جامعه ابتدا توسط سیدجمال الدین اسدآبادی بشکل مؤثری بیان شد. پس از وی رشید دریدا این نگرش را به زبان شریعت ترجمه کرد و بدان صراحت بیتشری بخشید. امر اشاعه چنین روایتی را هم اخوان المسلمین برعهده گرفتند. گسترش کنترل بر ارتباطات و برنامه‌های آموزشی، نیز وجود زیر ساخت‌های مذهبی - فقهی بنوبه خود موجب تقویت این رویکرد در مقیاس جهانی گردید. چنین فرآیندی طی این دوره، هم چنین، از سوی برداشتی که اسلام را سدی در برابر کمونیسم میدانست ویا چیزی که مایلیم آنرا بعد فرهنگی سیاست‌های ترومن در جهان عرب بنامم مورد حمایت قرار گرفت. (البته سیاست‌های ترومن علاوه بر جهان عرب، در اندونزی و مالزی در دهه‌های ۵۰ و ۶۰، از اوایل دهه ۶۰ در ترکیه با شروع حمایت دولتی از آموزش مذهبی و هم چنین در پاکستان و افغانستان نیز به اجرا درآمد).

در موقعیت کنونی، با فروریزی اتفاق نظر کینزی پس از جنگ (که عبارت بود از بهزیستی گرایي در غرب، و توسعه گرایي در مناطق ما) شرایط جدیدی در حال پیدایش است که در آن ایدئولوژی‌های محافظه کاری که جایگاه مرکزی خود را در گفتمان عمومی غرب از دست داده بودند. درست همانگونه که در شرق، دوباره به جلوی صحنه می‌آیند. افزایش تقسیم بندی در بازار کار بر پایه قومی و دیگر خطوط انتسابی، در عمل به گتویزه شدن مناسبات فضائی، فرهنگی و غیره در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی منجر شده است.

فرهنگ‌گرایی در اساس بر محو شدن مدنیت به نفع جماعت استوار است. این انتقال بیش از همه در ایالات متحده زمینه داشته است، کشوری که از الگوی بشدت موفق گروه‌های فشار یهودیان تأثیر پذیرفته است. تحول از احساسات محلی به یک ایدئولوژی سیاسی نمی‌تواند بدون وجود یک میانجی صورت گیرد. و این عنصر میانجی‌گر عبارتست از درک رمانتیک از جامعه، گروه بسته و ارگانیسم که تا پیش از جنگ دوم جهانی تحت عنوان نژاد شناخته میشد و امروزه نام فرهنگ بر آن نهاده شده است. ستایش بیگانه ستیزانه از تفاوت و غرابت در رابطه‌ای نزدیک است با چنین که در برداشتی اسلامگرا از مفاهیمی چون ویژگی، فردیت و اصالت انعکاس می‌یابد.

سازمان‌های غیر حکومتی (NGOs) غربی نیز بنوبه خود و بطور واقعی در تقویت این نگرش همدست‌اند. سازمانهای غیر حکومتی امروزه وارث گردانهای صلح آمریکائی و کار چاق کن کمک‌های به لحاظ فرهنگی ویژه‌اند و در نقش مروجان فرهنگ گرایي ظاهر شده‌اند. ظرفیت این سازمانها از دیداسلامگرایان پنهان نمانده است. و آنها را به این فراست انداخته تا زیر سایه نقد پسامدرن از برداشت عصر روشنگری نسبت به مفاهیمی چون پیشرفت و عقل و تحت عنوان اشکال مناسب دموکراسی (که در توافق است با جنبش اسلام گرا) از محبوبیت این سازمانها و اهرم‌های فشار آنها استفاده کنند.

این برداشت مهم که روشنگری یک پروژه امپریالیستی است با چنین نگرشی در ارتباط نزدیک است. پروژه امپریالیستی البته نه یک پروژه روشنگری بلکه پروژه‌ای بود ملازم با ضدیت نسبت به روشنگری. حتی تاریخ اروپا نیز یک پروژه روشنگری نبود. آنچه آگاهانه به جوامع ما صادر کرد استعمار بود و نژادپرستی و نه روشنگری. روشنگری را ما، علاوه بر تمام موانع، می‌بایست خودمان دولت‌ها و جوامع به یکسان - باز تولید می‌کردیم.

در مورد آنچه که شما بعنوان «ویژه‌گی جهان اسلام» به آن اشاره می‌کنید من فکر

نمی‌کنم که در وهله اول، «جهان اسلام» در یک نظم طبیعی وجود خارجی داشته باشد. این «جهانی» ساخته شده توسط اسلام‌گراها و غربی‌هاست (هانتینگتون تنها یک نمونه است. او نماینده منحصر بود تفکری نیست که، زمانی که توسعه‌گرایی به زانو در آمده و تعدیل ساختاری جایگزین آن شده، به تقسیم مجدد ایدئولویک جهان بر مبنای خطوط و مرزهای فرهنگی چشم دوخته است.

درست به همانسان که الهیات طبیعی بازار وجود دارد، الهیات طبیعی فرهنگ هم موجود است. فرهنگی که مقررات زدائی شده و بریده از دولت است، به رابطه میان جماعت‌ها و افراد تنزل یافته و در طول یک قرن و نیم گذشته نقش کارگزار اصلی مدرنیته را برای ما بازی کرده است. خود ویژه‌گی‌های گروه‌های مختلف مسلمان و شرایط خاصی که هر یک در آن قرار گرفته اند تنها اسکلت سمبولیک، و نه ایدئولوژیک، اسلام‌گرایی را تعیین می‌کند. این خود ویژه‌گی‌ها و شرایط خاص «جهان» مستقلی را بوجود نمی‌آورند. ما اگر نام محمد و شریعت را به رام و هارما تبدیل کنیم به همان مجازهای ایدئولوژیک می‌رسیم که مشخصه فاشیسم بنیادگرایی هندوهاست. اگر آنها را با مسیح و ژاندارک جایگزین کنیم ما به بنیادگرایی پروتستان و نژاد پرستی فرانسوی خواهیم رسید.

درست است که خود ویژه‌گی در شبکه‌های اجتماعی ایکه اسلام‌گرایی در آن فعالیت میکند نیز وارد میشود، اما، این عملکرد مختص یک جهان فرهنگی منحصر بفرد نیست و در دیگر مناطق حاشیه‌ای جهان، خصوصاً آنجا که حیطه‌های بیکاری ساختاری گسترده است، نیز پچشم می‌خورد. و بالاخره اینکه، ما نباید کارکردهای پوپولیست و فوق ناسیونالیستی‌ای را که توسط تعداد زیادی از گروه‌های بینادگرا (از جمله آنان که در ایرانند) را به حساب وجود «جهان اسلام» بگذاریم.

الف - مهر داد: قبل از اینکه سوال دیگری مطرح کنم، می‌خواهم که به موضوع ظهور مجدد ایدئولوژی‌های محافظه کار برگردم. در کنار موضوعات متعدد و بسیار جالبی که شما مطرح کردید، و ما می‌توانیم هر کدام از آنها را به شکل سودمندی بسط دهیم، مایلیم که بطور مختصر روی چنین فرآیندی متمرکز شویم. همانطور که شما اشاره کردید زمینه اجتماعی - اقتصادی، به دشواری ممکن است بدون وجود یک میانجی، فرضاً وجود نگرش‌های رمانتیک از جامعه، بطور قانع کننده‌ای توضیح دهد که چگونه گتونی‌اسیون‌های فرهنگی و فضائی به ایدئولوژی‌های سیاسی انتقال می‌یابند. اما، در حالیکه مفهوم «فرهنگ گرایی» می‌تواند روشن سازد چگونه احساسات محلی و جماعت‌گرا به ایدئولوژی محافظه کار تبدیل میشود قادر نیست توضیح دهد که چگونه این ایدئولوژی‌ها بنوبه خود به صورت جنبش‌های توده‌ای در می‌آیند. جنبش‌هایی که ساختارهای سیاسی مسلط را به چالش می‌گیرند. میدانیم که حتی ادعا می‌شود که پارادایم فرهنگ گرایی، و خصوصاً دستیار آن در امور مدیریت، یعنی سازمانهای غیر دولتی (NGOs)، کاملاً به سود مشارکت محلی (Community Participation) عمل می‌کنند و قادرند جنبش‌های محلی را نهادینه سازند و در چهار چوب سیاست‌های تعدیل ساختاری آنها را در خدمت برداشتن بار هزینه‌های رفاهی از شانه دولت و انتقال آن به جماعت‌های محلی و فرهنگی در آورند. از اینرو، ممکن است ما نیز تأمل بیشتر روی این موضوع داشته باشیم و توضیح دهیم چگونه ایدئولوژی سیاسی محافظه کار، همچون اسلام سیاسی، قادر است به جنبش سیاسی‌ای متحول شود که اولاً خواستار به چنگ آوردن قدرت دولتی است و ثانیاً، از حمایت گسترده توده‌هایی برخوردار است که به سختی به حاشیه اجتماعی و فضایی رانده شده‌اند؟ و نیز اینکه چرا این توفیق نصیب یک ایدئولوژیک محافظه کار میشود، و نه بعنوان مثال، یک ایدئولوژی مرفقی؟

ع- العزمه: من فکر می‌کنم که ما باید پاسخ این پرسش درباره دلایل موفقیت ایدئولوژی‌های مقدس محافظه کار پوپولیست را در زمان ظهور آنها بیابیم. همانطور که گفتیم، در طول قرن بیستم ما این جنبش‌ها را بطور وسیعی در حواشی زندگی داشته‌ایم. این آنچنان راز بزرگی نیست، چرا که جوامع و توده‌های تاریخی خود را با شرایط نوین و تغییرات گوناگون تطبیق میدهند. گروه‌های ناکام (و در اینجا من منظرم ناکامی فرهنگی و نه لزوماً مادی است)، گروه‌های اجتماعی رسوب کرده و در حال احتضار طبیعتاً تلاش می‌کنند تا از طریق استفاده از رفرم خود را جاوداته کنند: ایده تغییر از درون، در برگزیده رونویسی تاریخها، یعنی قرائت حال در گذشته، از جمله در قرآن است، و نیز تلاش برای ارائه تجربه تاریخی و استناد به متن قرآن به عنوان مرجعی که ناگزیر بودن نوگرایی (مدرنیته) در آن پیش بینی شده را شامل می‌گردد.

ما یک عرب کمونیست داشتیم که بدون اینکه نیازی باشد- اثبات می‌کرد که قرآن نه تنها دیالکتیک طبیعت انگلس را پیش بنی می‌کند، بلکه کل علوم سیستم کنترل اتوماتیک در ماشین و موجودات زنده (Cybernetics) و ایده قرائت طبیعت از طریق رسانه ریاضیات را هم پیش می‌گوید. این یک نوع حجت آوری لازم است برای مردمی که گویی تنها زبان و نشانه‌های مذهبی را می‌فهمند، همان مردمی که به عنوان یک حوزه انتخاباتی به تعبیری جامعه شناسانه، کمونیسم، ناصریسم و بعثیسم را ابقا کردند.

ما باید در برابر وسوسه اینکه تزه‌ای اسلام‌گرا، که شکل موثری در خدمت تأثیرات تبلیغاتی عظیم در خارج و نیز فراخوانی احساسات اخلاقی درباره زمانهای از دست رفته در درون قرار گرفته‌اند، دائر بر اینکه یک مسلمان ضرورتاً در تمایلات سیاسی‌اش اسلام‌گراست، مقاومت کنیم: این دو کاملاً از هم متمایزاند.

اغلب آدمهای پرهیزکار و مومنی که من می‌شناسم اسلام‌گرایی سیاسی را رد میکنند و سیاستمداران اسلام‌گرا را به استفاده از مذهب برای اهداف کفر آمیز مهم می‌کنند. آنچه که ویژه‌گی متفاوت شرایط کنونی را تشریح می‌کند تلخی تلفیق مذهب و سیاستهای پوپولیستی است. عوامل متعددی را میتوان برشمرد که هیچ کدام بنوبه خود کاملاً گویا نیستند، اما در کنار هم و در آن واحد یک تأثیر کیمیایی دارند.

ما همچنین باید از پذیرش وسوسه «بازگشت» به اسلام، پرهیز کنیم، وسوسه‌ای که وسیعاً پذیرفته شده است: این یک نگرش کاملاً غیر تاریخی است، تحولات عمیقی که در جوامع ما صورت گرفته را در نظر نمی‌گیرد و علیرغم پذیرش برداشت اسلام‌گرایی سیاسی از خودش، توضیحی برای «غیبت»، آنچه که قرار است «بازگردد» ندارد. نه، هیچ پاسخ ارگانیک و رمانتیک نمی‌تواند نگاه نقادانه را راضی کند. بهمین خاطر ما باید برای توضیحات ضروری در جاهای دیگری به جستجو بپردازیم، توضیحاتی که لازم نیست کاملاً و یا تماماً ساختاری باشند. بمعنی اینکه اجتناب‌ناپذیری را بنحوی تداعی کند. ما باید هم چنین آگاه باشیم که این سنت‌گرایی جدید اسلام‌گرایانه، تا چه اندازه غیر سنتی است، و چقدر با عمل اجتماعی‌ای که ادعای نمایندگی آنرا دارد بیگانه است. در غیر اینصورت آنجا که قصد گسترش خود را داشت تا این اندازه نیازمند بکارگیری خشونت ممتد و غیر معمول نبود. این امر دلیلی ندارد جز دور بودن سنت‌گرایی جدید اسلامی از زندگی اجتماعی، جستجو برای توضیح این پدیده یافتن توضیحاتی با تأثیر فزاینده و از طریق همزمانی در اقدام بطور جمعی و یا بصورت مجزا تقویت شده ما را به سمت مسائل سازمانی و زیر ساختی هدایت می‌کند. این داستان تا آنجا که به روحانیت شیعه در ایران بازمی‌گردد کاملاً شناخته شده است و نیازی به تکرار آن نیست.

اتحاد چپ چگونه به تجربه درمی آید؟

انتخابات شورای شهر لندن و تجربه جاری اتحاد چپ در انگلیس

گفتگوی مهدی کیا با جک کنراد از حزب کمونیست بریتانیا

مهدی کیا - در انتخابات اخیر شورای شهر لندن بخش بزرگی از چپ روی پلاتفرم انتخاباتی مشترکی توافق کرده و برای اولین بار کاندیدای مشترک معرفی کردند. گرچه هیچکدام از این کاندیدها انتخاب نشدند ولی چپ در مجموع ۴۸ هزار رای آورد. ممکن است یک جمع بندی از موفقیت این حرکت بدهید.

جک کنراد - همانطور که از سالتان هم برمیاید موفقیت این حرکت را نه در تعداد آراء بلکه در خود اصل حرکت باید جستجو کرد، البته باید توجه داشت که علی رغم این اتحاد مجموعه آراء آنچه می توان چپ نامید با ۳ و نیم پلاتفرم چپ متفاوت تا حدودی شکسته شد. ولی در این میان پلاتفرم «اتحاد سوسیالیست لندن» London Socialist Alliance (LSA) بیشترین آراء را آورد. حدود ۶ جریان چپ حول این پلاتفرم متحد شدند و تعداد زیادی منفردین چپ که بعضاً از حزب کارگر بودند به خود جلب کردند. شاید بهتر از این واقعیت که از لحاظ تعداد آراء ما چهارم شدیم این باشد که حزب کارگران سوسیالیست SWP که بزرگترین متحد LSA می باشد و حزب کمونیست بریتانیا (CPGB) مصمم هستند که در انتخابات مجلس سال آینده بصورت سرتاسری شرکت کرده و بیش از ۵۰ کاندیدا معرفی کنند. چنین چشم اندازی امکان سازماندهی یک اتحاد سوسیالیستی در ابعاد کشوری را بطور اجتناب ناپذیری پیش روی ما قرار می دهد ایجاد ساختار پایداری که عبارت باشد از حزب با برنامه و غیره بطور واقعی در دستور قرار می گیرد.

م-ک - شکل گیری این اتحاد خیلی به درازا کشیده بود. مثلاً در انتخابات سال گذشته پارلمان اروپا علی رغم تلاشتان شکست خوردید. چرا؟

ج-ک - شاید بهتر باشد عقبتر برگردیم. اتحاد سوسیالیستها در حله اول به ابتکار آنچه امروز حزب سوسیالیست خوانده می شود فراخوانده شد. انگیزه این فراخوان در سطح انگلستان و ویلز سکتارسیم حزب سوسیالیست کارگری به رهبری ارتور اسکراگیل Arthur Scargill بود. این حزب که قرار بود چپ سوسیالیست را سازمان دهد مانع از این بود که جریاناتی مثل حزب سوسیالیست و یا حزب کمونیست بریتانیا بطور علنی بر آن

اجازه بدهید که بخش فرهنگی نظریه ترومن را فراموش نکنیم. نظریه ای که نخستین خشت بنای زیر ساختهای بین المللی آموزش و سازمانهای اطلاعاتی را کار گذاشت. این پروسه بخاطر دست و دلبازی پترو - اسلامی تسریع و گسترش پیدا کرد، بویژه در شبه جزیره عربستان، جایی که میلیونها مسلمان و عرب - که جنبه مذهبی آنان بشدت روشن است - از همان سنین کودکی وارد سیستم آموزشی منطقه شدند. تمامی این زیر - ساختهای بین المللی کماکان ساکن بودند، تا آنکه مجدداً و طی ماجرای سلمان رشدی به حرکت در آمدند.

تأثیرات اسلامگرایی تنها آموزشی و اخلاقی نبود. این تاثیرگذاری هم چنین، و بعنوان مثال در مصر و یا در مناطق تحت نفوذ حزب الله در لبنان، از طریق مراقبت های پزشکی، خدمات اجتماعی، یارانه ها و اشتغال جوانان بیکار صورت گرفت. همه اینها در شرایط تکه تکه شدن و به حاشیه رانده شدن اجتماعی و فضایی اتفاق می افتند. شرایطی که در آن پاره ها از طریق خدمات اجتماعی، فرهنگی و آموزشی توسط سازمانهای سیاسی ای با ساختارهای درونی شبه لنینیستی و برخوردار از مبالغ هنگفتی پول نقد - که منابع آن کاملاً شناخته شده هستند - جذب می شوند. این فعالیتها اغلب موجب شکل گیری یک قید اخلاقی می شوند، در محیطی که ناگواریه ها، در هم شکستن آداب عمومی و قیده های اجتماعی پیشین و نیز گسترش هنجار گسیختگی ها، به بی اخلاقی دیگران نسبت داده میشود.

شگفت انگیز نیست که بازسازی قیده های اخلاقی در این چارچوب، در پیوند با بی حفاظ شدن اجتماعی در برابر سرمایه داری وحشی ای که با از میان رفتن سوپاپهای اطمینان کینزی وحشی تر شده است، نه تنها سیاست را اخلاقی میسازد بلکه اخلاق را نیز تقدس می بخشد. امری که به سخت تر شدن اخلاق و البته تقلیل بی اخلاقی به بی دینی کمک میکند.

بعلاوه، شرایط درماندگی نسبی همواره پذیرای اوهام رستگاری بخش و فرجام شناسانه و عقاید کامل است:

«قلب جهان بی قلب، افیون توده ها» اینها بود نکاتی در مورد کارکردهای درونی: کارکردهای بیرونی، آنگونه که در برنامه های سیاسی اظهار شده، در مایه های روماتیک بیان میشوند.

و اما در مورد ایدئولوژیهای مترقی، اینها طی چند دهه گذشته و بعنوان یک آلترناتیو تاریخی در مقابل سرمایه داری و امپریالیسم، در معرض فرسایش بوده اند، فرسایشی که به سقوط بلوک شوروی منجر شد. از اینرو، ایده غلط اما در هر صورت کاملاً عمومی از «بازگشت».

پانویس:

(۱) پروفیسور عزیزالغرمه در سوریه متولد شد. نوشته های تاریخی و دانش تاریخی، اعراب و بربرها، «میراث» همچون قدرت و تاریخ، سکولاریسم، مذهب و جامعه در زندگی عرب معاصر بخشی از آثار وی است که به زبان عربی انتشار یافته است. از وی به زبان انگلیسی نوشته های متعددی انتشار یافته که از آن جمله اند: ابن خلدون در دانشوری مدرن (Ibn Khaldun in Modern Scholarship)، ابن خلدون: یک رساله، اندیشه عربی و جوامع اسلامی (An Essay, Arabic Thought and Islamic Societies)، اسلام ها و مدرنیته ها (Islams and Modernities).

پیوندند. حزب سوسیالیست ابتکار ایجاد اتحاد سوسیالیستها را در برخی از شهرها بعد گرفت. بغیر از اسکاتلند در وحله اول این حرکت موفقیت چندانی نداشت. در اسکاتلند اما اعضای حزب سوسیالیست این ابتکار را جدی تر گرفتند و اتحاد سوسیالیست اسکاتلند موجودیت یافت.

در لندن، زمانیکه دو تن از نمایندگان پارلمان اروپا که هر دو از جناح چپ حزب کارگر بودند از آن حزب اخراج شدند ما، یعنی CPGB، ابتکار ایجاد اتحاد سوسیالیستهای لندن را به عهده گرفتیم. تعدادی از جریانهای مختلف چپ به این اتحاد جلب شدند ولی ما به این شکل برخوردیم که حزب سوسیالیست خیلی راضی به فعالیت ما نبود. بنابراین این اتحاد در اوایل با مشکلات زیادی روبرو شد که یکی از آنها ناتوانی ما در شرکت جمعی در انتخابات پارلمان اروپا تابستان گذشته بود. دلیل این شکست آخری ساده بود. حزب کارگران سوسیالیست SWP، از پلاتفرم مشترک عقب کشید بقیه متحدین ما هم دنبالش رفتند و ما تنها ماندیم. البته درست نیست که تمام تقصیر را گردن SWP بگذاریم چرا که در آن مقطع این جریان همان اندازه به اتحاد بی اعتقاد بود که بقیه (البته نهی CPGB) اما بود و نبود SWP بخاطر جثه بزرگش تأثیر بسزائی بر سرنوشت تلاش ما در آن دوره داشت.

م-ک- بنظر میرسد که اتحاد سوسیالیستها در واقع واکنشی بود به آنچه اسکار گیل انجام داده بود. آیا این ارزیابی درست است یا اینکه قبلاً و مستقلاً به لزوم اتحاد سوسیالیستها رسیده بودید.

ج-ک- می توانید هر جور دلتان بخواهد اسم بگذارید. مثلاً ما سالهاست که خود را حزب کمونیست بریتانیای کبیر نام گذاشتیم بدون اینکه در واقعیت حزب باشیم. بنابراین این وظیفه همواره جلوی روی ما بود که بخش پیشرو طبقه کارگر را در یک حزب واحد سازمان دهیم. شکی نیست که می توان بر این هدف از راههای مختلفی رسید. دعوت از مردم که به ما پیوندند. یکی از اینهاست که در شرایط کنونی اتفاق نخواهد افتاد. این نوع اتحادها راه دیگری است برای رسیدن به همان هدف. در واقع ما افقی روشن داشته و برای دستیابی به اشکال سازماندهی متناسب با آن تاکتیک هایمان را تغییر می دادیم. درست است که اتحاد سوسیالیستها در پاسخ به اسکار گیل و سکتاریسم فاجعه بارش شکل گرفت ولی انگیزه مهمتر موفقیت چشمگیر اتحاد سوسیالیستها اسکاتلند بود. که تامی شرایدون Tommy Sheridan را به پارلمان اسکاتلند وارد کرد. رشد سریع حزب سوسیالیست اسکاتلند و تبدیل شدنش به یک نیروی جدی در جامعه اسکاتلند، علی رغم جثه اش عظیم نیست، بقیه چپ در بریتانیا را ملتهب کرد. و در این میان SWP یکدفعه متوجه شد که همان کار را می تواند در سطح سرتاسری بریتانیا تکرار کند و شاید هم با موفقیت بیشتر. یعنی حرکت ما در عین اینکه واکنشی منفی بود به حزب اسکار گیل ولی همزمان واکنشی بود مثبت به تجربه موفق اسکاتلند. به زبانی دیگر با بخاطر شکست دور هم جمع نشدیم بلکه بدین خاطر که به این درک رسیدیم که می توانیم کاری جدی بکنیم.

م-ک- اتحاد سوسیالیستهای اسکاتلند چگونه شکل گرفت.

ج-ک- وقتی اسکار گیل جلوی عضویت افرادی چون تامی شرایدون رهبر سابق جنبشی ضد پُلِ تاکس poll Tax^(۱) در حزب سوسیالیست کارگری را گرفت چهپای درون حزب کارگر - Scottish Militant Left که در آن زمان مانند میلیانت انگلستان فراکسیونی درون حزب کارگر بودند قبول معروف گاو را با دو شاخ چسبیدند. پیشنهاد اتحاد سوسیالیستهای اسکاتلند را جدی گرفتند و بجای دنبال کردن منافع مقطعی و کوچک فرقه

ای اصل پروژه را مد نظر گرفتند. من هر نوع انتقادی به رفقای رهبری حزب سوسیالیست اسکاتلند که آن زمان در میلیانت بودند داشته باشم واقعیت این است که خودشان و گروهشان را که در آن زمان بزرگترین مجموعه چپ در اتحاد سوسیالیستهای اسکاتلند بود را تحت الشعاع پروژه قرار دادند. سعی نکردند دنبال عضوگیری محدود فرقه ای بروند. آنها به آن سمت رفتند که بطور عینی سازمانی وسیعتر، گسترده تر و همه گیر تر سازند. البته، یک فضای واقعی تفاهم و تحمل و دمکراسی واقعی در آنجا حاکم است. این فضا اجازه داد تا سازمانهای دیگر به این اتحاد پیوندند چرا که خفه نمی گردیدند و مجبور نبودند نظرات خاص خود را تابع نظر یک اکثریت کنند.

اتحاد سوسیالیستهای اسکاتلند بعدها خود را به حزب سوسیالیست اسکاتلند تغییر نام داد.

م-ک- حالا که به عقب برمیگردیم آنچه که در لندن و بقیه بریتانیا اتفاق افتاده طبیعی و منطقی است. چطور شد چپ اینقدر با تأخیر به این نتایج رسید؟

ج-ک- همانطور که گفتم اسکاتلند برایمان الهام بخش بود. فکر می کنم چپ لازم بود خیلی خوش بینی ها و توهم ها را پشت سر بگذارد. توهم اینکه چپ حزب کارگر و یا دولت حزب کارگر می تواند این کار را برایمان انجام دهد. بعلاوه یک علت عمده این بود که جریانی مثل SWP وزن خود را پشت این ابتکار گذاشت. آن اوایل که ما اتحاد سوسیالیستهای لندن را شروع کردیم برای مدتی خیلی هم موفق بود ولی وزنه سازمانی که بتواند دیگران را بما جلب کند، در اختیار نداشت.

م-ک- سکتاریسم ریشه دار چپ بطور عموم حتماً عامل مهمی بود.

ج-ک- پیشگوئی کار پر مخاطره ایست و این چیزها می توانند دوباره در اشکال جدیدی عرضه اندام کنند. ولی شکی ندارم که در اسکاتلند یک درگونی فرهنگی واقعی را شاهدیم و تونی شرایدون و بقیه هم عامل و هم نمونه آن هستند. وجود شرایدون خیلی مهم بود چرا که او رهبری یک جنبش توده ای وسیع را به عهده داشت و چپ دید که خارج از محدوده تنگ کمیته های پشت درب های بسته حزب کارگر، سیاست بازی و مانور دادن های میان فرقه های مختلف می توان فعالیت کرد و پیروز هم شد. این بی شک تغییرات عمیقی در آنها ایجاد کرد. این احساس من است و البته خیلی زود است که در این مورد با قاطعیت صحبت کرد - که همین بدنال فوت Tony Clift تغییرات مثبت در SWP هم در حال شکل گیری است. البته اصلاً قصدم این نیست که از این انقلابی بدگوئی کنم ولی او پیرمردی بود با تأثیرات بسیار مثبت روی SWP با این وصف تأثیرات محافظه کارانه و سکتاریستی او را روی این جریان نمی توان نادیده گرفت. ما که در پروسه همکاری با SWP خیلی تشویق شدیم. وقتی در رابطه با انتخابات پارلمان اروپا در تابستان گذشته شروع به کار کردیم آنها می خواستند ما را از اتحاد سوسیالیستهای لندن اخراج کنند چرا که ما SWP و دیگر جریانات را در نشریه مان نقد کرده بودیم. آن روزها مدتهاست که سپری شده هنوز هم، SWP را نقد می کنیم ولی حداقل در سطح رهبری این جریان درکی از نقش بسیار مثبت هفته نامه ها که حقیقت را در مورد چپ می گوید غالب است و به این مقالات نه تنها به عنوان مباحثی با ارزش نگاه می شد و بلکه به عنوان سلاحی با ارزش از طرف بخشی از رهبری مورد استفاده قرار می گیرد.

م-ک- اکنون شما به نوعی ارتباط سازمانی می اندیشید. این البته چیزی متفاوت از آنچه در گذشته بعنوان تشکلات حزبی مد نظر داشتید خواهد بود. یعنی حزبی واحد زیر رهبری

واحد. شکل گیری این سازمان حزب را چگونه تجسم می کنید؟

ج-ک- کاملاً درست است. حتی اگر به صندوق های رأی حوزه های مختلف انتخابات لندن نگاه کنیم و اینجا و آنجا تا ۲۰ درصد آراء را هم بدست آوردیم ولی واقعیت این است که مجموع آراء لندن ضعف عمومی چپ را نشان می دهد. و اینکه چقدر در طبقه کارگر بی ریشه است و این یعنی چه راه درازی در پیش داریم. در عین حال برای اولین بار بعد از سالهای ۱۹۲۰ - یعنی سالهایی که حزب کمونیست بریتانیا شکل گرفت - امکان جمع شدن مجدد چپ اجازه می دهد که این آمار توريسم فعالیتی را پشت سر بگذاریم. بطور مثال وقت عظیمی است که صرف حمله به یکدیگر می کنیم - نه تنها در روزنامه هایمان بلکه حتی در جنبش اتحادیه ای. همه جا و در همه عرصه ها در جنگ با هم دیگریم. وقتی کارگران مبارز بما روی می کنند و می پرسند چرا متحد نمی شوید فکر نمی کنم این سؤالشان صرفاً از بی فرهنگی باشد. برای اولین بار می توانیم متحد شویم بدون اینکه تفاوتهایمان را کنار بگذاریم و بدون اینکه بحث دمکراتیک را فدا کنیم. بلکه برعکس در چنین شرایطی من فکر کنم چپ به یک قطب جذاب تبدیل خواهد شد قدرتی که در واقع می تواند برنامه خودش را تنظیم کند و کار مثبت در میان طبقه کارگر انجام دهد. بدون اینکه توهم داشته باشم راه آسان است و میان بری وجود داشته باشد.

م-ک- هیچ ایده ای راجع به اشکال سازماندهی این حزبی که در پیش است دارید. آیا مذاکراتی در این مورد شده چگونه روابط میان اجزاء آنرا تنظیم می کنید؟

ج-ک - ما، و یعنی حزب کمونیست بریتانیا علاقه داریم خیلی منعطف باشیم. همه چیز بستگی به سرعت وقایع و اینکه کدام نیروها درگیر هستند دارد. البته تصور ما این است که این گروهها طی یک پروسه نسبتاً طولانی در هم تنیده می شوند برنامه ما برای ارائه ۵۰ کاندیدا در انتخابات پارلمانی آینده قطعاً یک نقطه عطف خواهد بود. آنچه ما در شکل نهائی دنبالشیم یک حزب کمونیست است - حالا بهر نامی که بخواهید. حزبی با برنامه انقلابی بر پایه سانترالیسم دمکراتیک.

م-ک- لابد با اجازه فراکسیونسیم؟

ج-ک - در اول هم مسلم وهم لازم است. البته هیچکس موافق فراکسیون صرفاً بخاطر فراکسیون نیست ولی اینکه فکر کنیم پنج یا شش گروه لنینستی می توانند جمع شوند و سریعاً یک اکثریت عددی و یا یک فراکسیون بزرگ از قبل حاضر سازمان دهند و خودشان را منحل کنند اصلاً قابل دفاع نیست. در اوائل بی شک تفاوتهای جدی وجود دارد و مراکز فراکسیونی کماکان عمل می کنند. ولی امیدواریم در یک پروسه کار مشترک در فرآیند تبدیل شدن این حزب به حزب واقعی طبقه کارگر اختلافات گذشته و روابط فراکسیونی جایگاه نوبین پیدا خواهند کرد. بی شک اختلافات و تفاوتهای جدید و گروه بندی های جدید در پروسه مبارزه و عمل شکل خواهند گرفت.

م-ک- یکی از تجربیات عام این نوع همگرایی ما پیوستن منفردین چپ است. آیا در مورد چگونگی سازماندهی اینها و مناسبات حقوقی آنها در مقایسه با گروههایی که بصورت سازمانی جذب می شوند فکر کرده اید؟

ج-ک - جالب است که همین امروز در این باره مذاکراتی داشتیم. در اتحاد سوسیالیستهای لندن ما هزاران هوادار منفرد نداریم. البته تک و توک افراد بخصوص از حزب کارگر بما پیوستند. ما در مذاکرات هستیم تا نوع جذب این افراد را که اغلب از چپ های با سابقه و مبارز هستند و وجهه بخصوصی در طبقه کارگر دارند را به توافق برسیم.

ج-ک - منخبله انسان به هزار سوسرک می کشد و طبیعی است که این تخیلات بر پایه آنچه موجود است شکل بگیرد. ولی سؤال اصلی این است که یک حزب واحد با یک برنامه واحد و دارای سانترالیسم دمکراتیک حقیقی یعنی جایی که اقلیت ها حق اکثریت شدن را دارند و جایی که اقلیتها نه تنها در داخل سازمان بلکه در انظار طبقه کارگر هم خفه نمی شوند. چنین حزبی از لحاظ تاریخی لازم است. زمانیکه این اتحاد سوسیالیستها خودش را جمع و جور کرد و شروع به دست و پنجه نرم کردن جدی با سیاست شد و کوشید تا در طبقه کارگر ریشه بداند و حزب کارگر را به چالش بطلبد آن زمان (بدون اینکه بخواهم وانمود کنم که بطور خود بخودی اتفاق می افتد) منطق و نیاز فعالیت لزوم نزدیک شدن چپ بروی برخی مسائل اساسی را ایجاب می کند البته نه الزاماً بر روی همه مسائل بلکه چپ ناگزیر می شود مسائل را از روی یک صافی بگذراند و برای خودش مشخص کند کدام در اولویت قرار دارند و در درجه اول اهمیت هستند.

میتوان نظراتمان راجع به شوروی را مثال آورد. در یک سطحی خیلی اهمیت دارد که تحلیلی منسجم در رابطه با آن تجربه تاریخی داشته باشیم. ولی اینکه ماهیت دولت شوروی در سطح تئوریک چه بود - دولت کارگری منحل بود، کلکتیویسم بوروکراتیک بود و یا سرمایه داری دولتی، و براین پایه چپ را تجزیه کنیم و کادرهایمان را بر این اساس تقسیم کنیم فکر کنم این تجربه را باید پشت سر گذاشت. باید آزاد باشیم که این مسائل را بحث کنیم ولی چپ باید روی مسائل استراتژیک که طبقه رو در رویش است تقسیم و تجزیه شود نه روی مسائل گرهی تئوریک که تئورسین ها با آن دست بگریانند.

م-ک- آیا در برپایی این اتحاد و یاد ر ساختار سازمان حزبی که در چشم انداز است مدلی یا مدل هایی مدنظر تان بوده چه در انگلستان و چه در سطح جهان؟

ج-ک- شاید بهتدین قیاس موقعیتی که فکر می کنیم اکنون در آن هستیم حزب سوسیال دمکراتیک کارگری روسیه سالهای ۳-۱۹۰۲ باشد. ما فعلاً این گروه بندی را اتحاد سوسیالیستها نام نهادیم ولی فکر نمی کنم تا تبدیل شدنش به حزب، مثل اسکانلند، راه دوری باشد اینکه آیا به این نام خوانده شود یا خیر اهمیت ندارد ولی عملاً وظائف یک حزب را عهده دار خواهد شد. از دیدگاه ما در قدم های اولیه هر نوع کوششی برای بستن نشریات جریانهای مختلف و یا انحلال انطباق بخش های مختلف و یا شبکه بندی هایشان فاجعه بار خواهد بود. در عین حال از زاویه دید جریان CPGB در یک چشم اندازی داشتن نشریه مستقل وقتی می توانیم به نشریه ای با تیراژ وسیعتری دسترسی داشته باشیم الزامات خود را از دست می دهد. آن زمان نشریه در حله اول تبدیل می شود به یک ماهنامه و یا فصل نامه فراکسیونی که امیدواریم در طی یک پروسه ای در یک نشریه عموم سازمانی ادغام شود مثال های زیادی در کشورهای مختلف برای جمع شدن فرماسیون های مختلف وجود دارد و در واقع اگر به تاریخچه احزاب واقعی کارگری نگاه کنید نمونه های زیادی هست که از طریق هم گرایی و پیوستن دو یا چند جریان گروه و یا سنت چپ شکل گرفتند. یک مثال معروف شکل گیری حزب سوسیال دمکرات آلمان است.

البته سالهاست که که ما با رفقای راه کارگر در تماس بودیم و تجربیات آنها را در شکل دادن به اتحاد چپ کارگری جذب کردیم آنچه مورد تأکید است اینکه حداقل برای ما این فرماسیون حتی در آغاز نه یک جمع شدن شل چپها بلکه یک سازمان انقلابی است.

م-ک- همانطور که اشاره داشتید نفوذ چپ در میان طبقه کارگر ناچیز است. گروه بندی مورد نظر شما چگونه می خواهد این کمبود را رفع کند. از تجربه چند ماه گذشته چگونه می توان استفاده کرد؟

آدرس‌ها و شماره تلفن‌های سازمان

آدرس روابط عمومی سازمان:

BP195
75563 PARIS-Cedex 12
FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان

(33-1)43455804)

تلفن‌های عمومی برای تماس از خارج کشور

(49-40)6777819

برای آبانمان نشریه راه کارگر و سایر انتشارات سازمان، با آدرس‌های زیر مکاتبه کنید.

در اروپا

RAHE KARGAR
Postach103707
50477 Koln
Germany

آدرس بانگی:

HAZAREH ev
19042035
3705019
Stadtsparkasse Koln
Germany

نام

شماره حساب

کد بانک

نام بانک

در آمریکا و کانادا:

RAHE KARGAR
P.O.BOX 3172
B.C V6G 3X6 CANADA

آدرس بانگی:

Name: A.K, M.N
Account No: 12-72837
Barnch: 6810
Bank: Vancouver, B.C
CANADA

صدای کارگر

رادیوی سازمان کارگران انقلابی ایران
(راه کارگر)

هر شب در ساعت‌های ۱۹ و ۲۱ به وقت تهران روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابر ۴۲۰۰ کیلوهرتز پخش می‌شود.
ساعت‌ها و طول موج صدای کارگر را در سراسر ایران تبلیغ کنید!
صدای کارگر به عنوان تریبون چپ کارگری ایران در انعکاس نظرات و نوشته‌های کسانی که برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه می‌کنند محدودیت تشکیلاتی ندارد.
پخش صدا با نوشته و نظرات افراد بیرون از سازمان کارگران انقلابی ایران، از صدای کارگر الزاماً به معنای همکاری آنها با این سازمان نیست.

ORWI-INFO@RAHEKARGAR.ORG
HTTP://WWW.RAHEKARGAR.ORG

مهم این است که بتوانیم وزنه‌ای که در خودشان است در درون سازمان بدست آورند. پاسخ ریشه‌ای من به این مسئله این است که حق فراکسیون پائین تر از حق انتشار و حق حضور در یکی از ارگانهای رهبری است. البته امیدواریم به جایی برسیم که فراکسیونهای موجود خودشان را منحل کنند و یا در توده‌ای از اعضا جدید حل شوند. در شرایط کنونی موافق فراکسیون هستیم و اینکه چگونه این افراد که اغلب افراد مهمی هستند، وارد بحث‌ها شوند.

م-ک- مرحله بعدی یعنی حضور گسترده در طبقه کارگر را چگونه می‌بینید؟ ضرورتی که در حال حاضر بوضوح وجود ندارد؟

ج-ک- دوران کنونی دوران ارتجاع ویژه‌ایست. در انگلستان و کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته ما می‌توانیم به آزادی فعالیت کنیم. بعد از سقوط شوروی و عقب نشینی سوسیال دمکراسی از هر نوع تفکر سوسیالیستی و از اندیشه دگرگونی جامعه، ما طبقه کارگری داریم که از لحاظ اقتصادی موجودیت دارد ولی هیچ گونه موجودیت سیاسی ندارد.

در حال حاضر طبقه کارگر این کشور به خودش به عنوان یک طبقه اعتقاد ندارد و حتی قادر نیست حول مسائل اقتصادی یک جنبش قوی بسازد. اعتصابات که در انگلیس داریم یا بعد از چند ساعت فروکشی می‌کنند و یا هفته‌ها و یا ماه‌ها تا اینکه شکسته شود ادامه پیدا می‌کنند. نگاه که می‌کنیم مشخص است که در دامنه یک کوه بلند قرار داریم. ناگزیریم اساساً ایده سوسیالیسم را از نو بسازیم و مردم را به آن جذب کنیم. یکی از راهها (و نه البته تنها راه) استفاده از تاکتیک انتخابات است. همزمان شدن دوران ارتجاع با غیر کارگری شدن حزب کارگر امکانات جدیدی برای ما ایجاد کرده، بدون اینکه بخواهیم غلو کنیم شرکت فعال در این انتخابات یکی از قدم‌های واقعی و عملی است که باید برداشته شود. همکاری و تقویت چپ اجازه می‌دهد تا برای جذب آراء مردم ما بطور جدی وارد رقابت شویم و این بخشی است از مبارزه برای تجدید ساختار جنبش اتحادیه‌ای و سازماندهی مبارزاتی طبقه کارگر و البته این فعالیتها روی هم اثر می‌گذارند و از یکدیگر تغذیه می‌شوند. ولی بیشتر از آنکه بتوانیم اعتصابات را رهبری کنیم در شرایط کنونی قادریم جنگ نظری را رهبری کنیم. و این فعالیتی است که چپ بریتانیا در واقع قصور کرده اکثریت رفقا هنوز بر این باورند که طبقه کارگر بریتانیا به مفهومی هنوز سوسیالیست است و این نظر عمیقاً اشتباه است.

م-ک- برخی از بیرون ممکن است بگویند شما بیست سال است در این راستا می‌کوشید و بجایی نرسیدید. آیا وقتی به گذشته برمیگردیم و نگاه می‌کنیم آیا نقدی داریم؟

ج-ک- منظور «ما» در حزب کمونیست بریتانیا و یا «ما» در چپ بطور عام

م-ک- هر دو

ج-ک- الان که به عقب نگاه می‌کنیم روشن است که آنچه بیست سال پیش وجود داشت در آستانه انهدام بود. اگر ما به این مسئله آگاهی بیشتری داشتیم فکر کنم تأثیراتی می‌گذاشت. ولی در این مورد نباید غلو کرد. البته در رابطه با حفظ کادرها و یا در مورد سمت گیری مجدد بخش‌هایی از چپ و طبقه کارگر لزومی نداشت آن میزان که ضربه خوردیم ضربه می‌خوریم. برای دهه‌ها ایده سوسیالیسم در انگلیس یا با ملی کردن صنایع و یا با شوروی و سوسیالیسم بوروکراتیک استالینی یکی شمرده میشد. اما این نظر که تحت آن شرایط ما می‌توانستیم پیشرفت‌های زیادی بکنیم بنظر اشتباه است اما بهر حال اگر قادر بودیم به ماهیت اتحاد شوروی برسیم و آدم‌های بیشتری را به موقعیت منتقدتر هدایت میکردیم وضعیت ما شاید بهتر از الان می‌بود.

